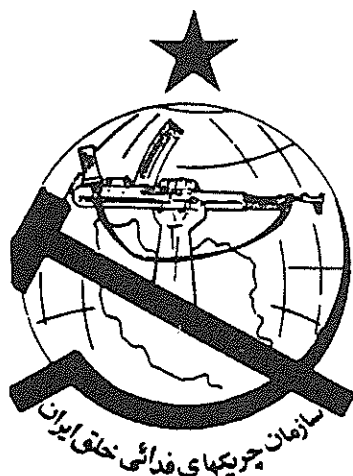


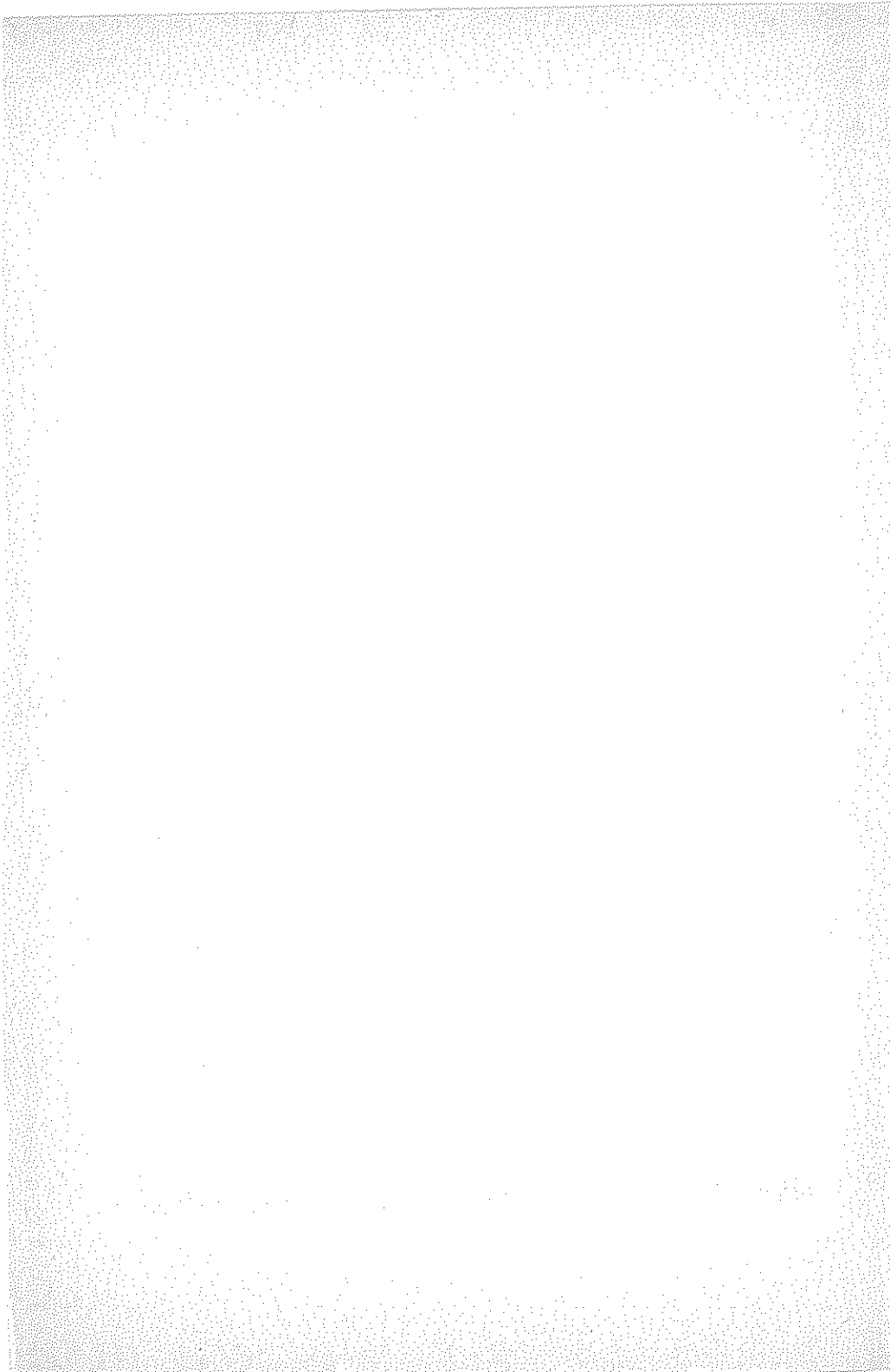
اپورتونیسیم راست اینبار

در مسائل تشکیلاتی

اپورتونیسیم راست اینبار در مسائل تشکیلاتی

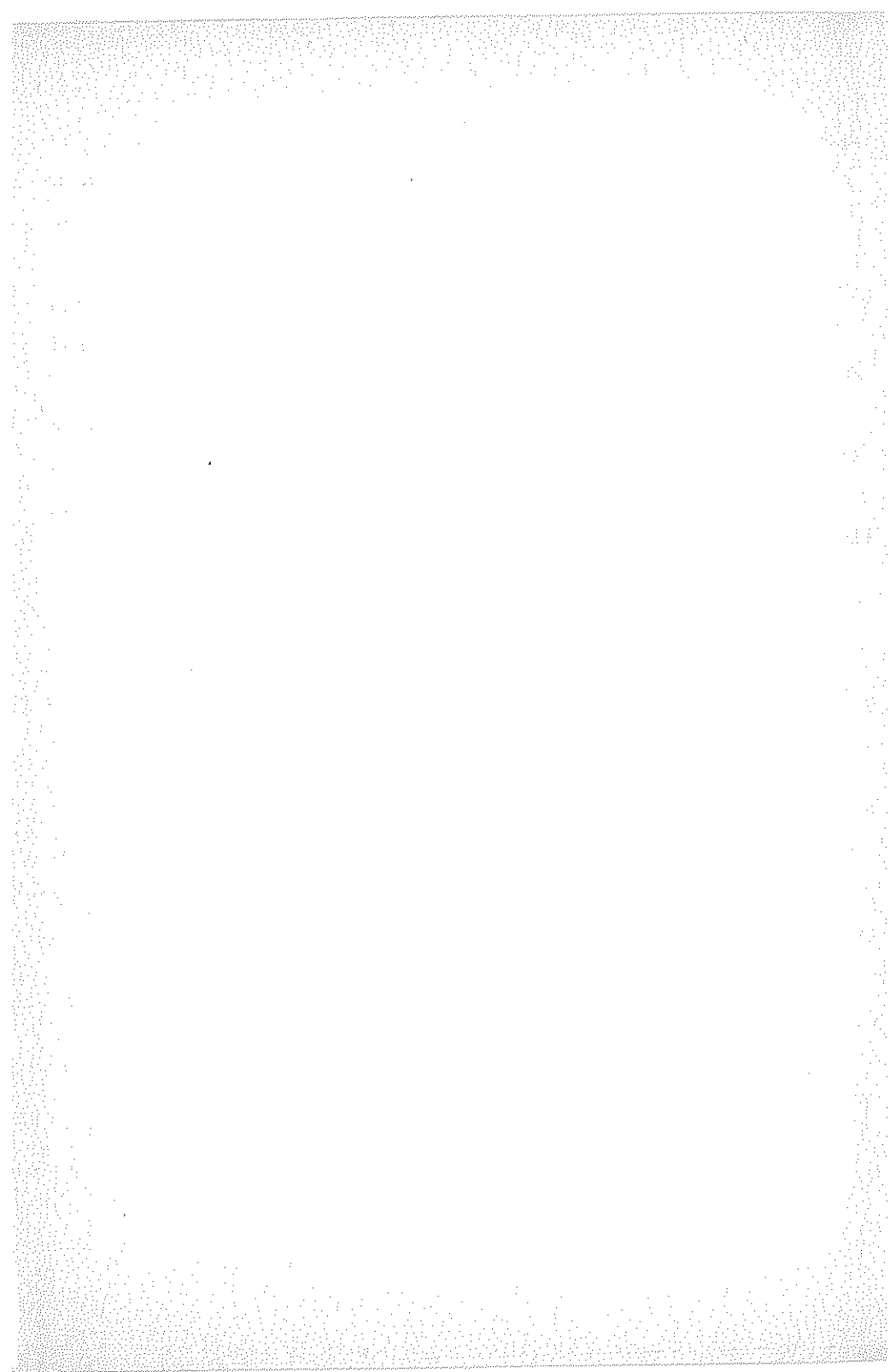


از انتشارات سازمان چریکهای فدائی خلق ایران



فهرست

صفحه	
۱	مقدمه
	قسمت اول:
	اساسنامه پیشنهادی رفقای کمیته مرکزی: اپورتونیسیم
۳	درمسائل تشکیلاتی! - فرید
	قسمت دوم:
۵۳	اپورتونیسیم راست اینبار درمسائل تشکیلاتی - توکل.
	قسمت سوم:
۷۵	علیه اکونومیسم - امین
	قسمت چهارم:
۱۵۲	اپورتونیسیم چهره خود را عریان ترمی کند - توکل....



مقدمه :

مجموعه ای که تحت عنوان "اپورتونیسیم راست اینبار در مسائل تشکیلاتی" انتشار می یابد در زمره مباحثی است که از مدتی پیش در سازمان حول مسائل تشکیلاتی صورت گرفته و ماهیت اختلافات بین دوگرایش اپورتونیستی و انقلابی را در مسائل تشکیلاتی نشان می دهد .

طی این مباحث که پیرامون اساسنامه سازمان صورت گرفت ، اپورتونیسیم راست اینبار در مسائل تشکیلاتی چهره خود را عریان ساخت .
دو نوشته ای که با امضاء فرید و امین در این مجموعه آورده شده است ، بیانگر دیدگاه اپورتونیستی است که در کلیت خود به تیپیک ترین و بارز ترین شکل ممکن خصوصیات اپورتونیسم در مسائل تشکیلاتی را عرضه داشته اند . نویسندگان این دو نوشته بمثا به نمایندگان جریان اپورتونیستی از مناسبات محفلی و ماقبل حزبی دفاع می کردند و با اساسنامه ای که بیان رسمی یک تشکیلات مستحکم ، منسجم و منضبط باشد به مخالفت برخاسته بودند ، اینان با دفاع خود از مناسبات و اشکال فعالیت ماقبل حزبی در حقیقت از عقب مانندگی سازمانی دفاع می کردند و این دفاع از عقب مانندگی کار را بسه اپورتونیسم در مسائل تشکیلاتی می کشاند .

امین و فرید بمثا به مدافعین اپورتونیسم در مسائل تشکیلاتی در این نوشته های خود با دفاع از مختاریت علیه مرکزیت ، دمکراتیسم علیه "بوروکراتیسم" تمایل به تضعیف سختگیری و انضباط ، انفراد منشی و آنا رشیستی و دنباله روی در مسائل سازمانی ، بارزترین مختصات اپورتونیسم در مسائل تشکیلاتی را - که در هر کجا که مبارزه میان خط مشی انقلابی پرولتری و اپورتونیستی بر سر مسائل تشکیلاتی پیش آمده با همین شکل و ریخت بروز نموده است - ابراز داشته است . اینان دمکراتیسم باز یچه ای و صوری را در برابر دمکراتیسم حقیقی و پرولتری قرار می دادند . مفهوم لنینی سانترالیسم دمکراتیک را تحریف می کردند آنرا مترادف رعایت کامل اصل انتخاب کردن و انتخاب شدن تحت هر شرایطی دانستند و در همه جا مغایرت دیدگاه خود را با دیدگاه لنینی در مسائل تشکیلاتی نشان می دادند . در دو نوشته ای که با امضای توکل در این مجموعه بچاپ رسیده است ، امین مواضع

اپورتونیستی مورد نقد و بررسی همه‌جانبه قرار گرفته است و ماهیت
اپورتونیستی و ضدپرولتری این دیدگاه افشا شده است .

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

خرداد ماه ۱۳۶۵

اساسنامه پیشنهادی رفقای کمیته مرکزی : اپورتونیسزم در مسائل تشکیلاتی

۱ - مقدمه :

اکنون چند ماه است که اساسنامه‌های از سوی رفقای کمیته مرکزی به تشکیلات ارائه گردیده است که می‌باید در کنگره دوم سازمان، بعنوان یک مینا مورد بحث قرار گرفته و تصویب گردد. نگاهی به این اساسنامه و تحلیل مبانی حرکتی آن، امروز از این جنبه ضروری است که دیدگاه حاکم بر اساسنامه، بیان حقیقی و کامل العیار آن تفکر و دیدگاهی است که مدت‌هاست بر تشکیلات ما حاکم است و ما تبعات وجودی آن را در تمامی عرصه‌های فعالیت درونی و بیرونی سازمان بعینه مشاهده می‌کنیم. دیدگاهی که کاملاً در جهت خلاف آنچه که باید در یک تشکیلات کمونیستی به آن عمل شود، تاکنون عمل کرده‌اشته است. این اساسنامه بیان گویائی از آن مناسبات موجودی است (و طبیعتاً باید باشد) که بر تشکیلات ما حاکم است و تحلیل و بررسی اساسنامه پیشنهادی در شرایط کنونی، نه تنها چهره واقعی این دیدگاه را که نگرشی کاملاً اپورتونیستی در برخورد به مسائل تشکیلاتی و امر سازماندهی کمونیستی است، و علت اصلی نابسامانیهای کنونی تشکیلات ما را برملا می‌سازد، بلکه جوهر غیر کمونیستی آن را نیز بعینه آشکار نموده، چهره مدافعان چنین سیاستهای تشکیلاتی را در برهه کنونی حیات سازمان ما، در پیشگاه هر فعال کمونیستی که به نقش و موقعیت امروز سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در جنبش کارگری و کمونیستی ایران واقف است، بدون هیچ پرده‌ای به قضاوت می‌گذارد. این اساسنامه در تلاش تشبیت موقعیتی است که امروز بر تشکیلات ما حاکم است، اساسنامه در صدد تشبیت انفرادمنشی در تشکیلات و لاقیدی و بی‌پرنسیپی در آموزش و ارتقاء آن و حفظ موجودیت بحران‌زای کنونی است که خود محصول هیچ چیزی جز عدم اجرای اصول زندگی حزبی نیست. این دیدگاه در عرصه مسائل سیاسی در فقدان هرگونه جمع‌بندی از این یا آن عملکرد سازمان، اجرا یا عدم اجرای این یا آن شعار و سیاست سازمان عملاً به ورطه پراگماتیسم در غلطیده و در فقدان هرگونه گزارشی از عملکردهای سازمانی، امکان جمع‌بندی مشخص از این پراگماتیسم را از هر عضو تشکیلات سلب می‌نماید.

اساسا مه پيشنها دي نه تنها قا در به ارتقاء تشکيلات ما نيست ، بلکه بال عکس کا ملا براي خفه کردن آن در تلاطم دروني کنوني آن ، تهيه و تنظيم شده است . اين اساسا مه براي درجا زدن ، عقب گرد نمودن و نه براي گشودن راه آينده ، بلکه مسدود نمودن چنين گشايي تنظيم شده است . اين اساسا مه نه تنها درکي از وضعيت جنبش کمونيستي و نقش و موقعيت سا زمان ندارد ، بلکه اساسا به ضرورت چنين درکي حتي فکر هم نمي کند ، و نمي تواند بکند . ديدگاه ها کم بر اساسا مه تنها در اندیشه تشبیت وضعيت موجود و در تدارک حفظ و استمرار آن به هر نحو ممکن است .

اما برخلاف ديدگاه ها کم بر اساسا مه ، با يديد وظيفه امروز سا زمان و نقش و موقعيت آن در جنبش کمونيستي چيست و ما با چه مناسبات معين تشکيلاتی و با تحکيم کدام ميانی در جنبش کمونيستي ، قا در به انجام اين وظيفه و ايفای اين نقش هستيم ، چرا بايد براي اين واقعيت بيش از هر چيزي انگشت تا کيد بگذاريم ، ما در کجا ايستاده ايم و چگونه بايد راه پيشرفت را بگشایيم و اساسا مه پيشنها دي چه می طلبد و چگونه در تلاش تبديل شدن به سد راه هرگونه پيشرفتی در اين تشکيلات است .

بدون تردید امروز یکی از وظایف اساسی سازمان ما به فرجام رساندن، گذار از دوران ماقبل حزبی جنبش کمونیستی ایران به دوران تشکل حزبی و قطعیت بخشیدن به این هدف اولیه کمونیستهای ایران بر ضرورت عملی جنبش نوین کمونیستی ایران و هویت طبقاتی روشن بخشیدن بدان، بگونه‌ای مجسم و عملی است. تحقق این امر در تمامی زمینه‌ها، جز از طریق برخورد صریح و قاطع با تمامی موانع موجود در سر راه چنین هدفی، امکان پذیر نیست.

هر پیشرفتی در عرصه برنامه و سیاست پرولتری گذشته آنکه خود محصول حدمعینی از فعالیت با برنامه در جنبش کارگری - کمونیستی است، بدون آنکه چنین پیشرفتی در عمل تجسم عینی خود را با زیافته و تبدیل به یک مادیت عملی گردد، بدون آنکه - واضحتر بگوئیم - برنامه و سیاست منجر به سازماندهی گردد، نه تنها پایدار نخواهد بود و به ادا مکاری منجر نخواهد گشت، بلکه هر لحظه و هر آن امکان تبدیل شدن به ضد خود را نیز در بطن خود نهفته دارد. اگر چه چنین پیشرفتی خود در وهله نخست محصول حدمعینی از فعالیت سازمان یافته است، اما تنها توقف در این حدمعین و اعلام کفایت چنین حدی از رشد سازمانی در عرصه مشخصی، نفی هرگونه عنصر پیشرفت در برنامه و در واقع پراگماتیسم ناب در عرصه برخورد به معضلات اساسی کنونی جنبش کمونیستی ایران است. با چنین نگرشی طبیعتاً این یا آن دستاورد ایدئولوژیک سیاسی و برنامه‌های معین نیز نه محصول حرکت پیشتازانه در عرصه سازماندهی مبارزه طبقاتی پرولتاریا، بلکه در بهترین حالت، انطباق تجربی یک سازمان سیاسی با اوضاع خود بخودی جنبش و حداکثر یک گام کوچک جلوتر رفتن از سیر عادی حوادث است. از چنین نقطه عزمی نه تنها نمیتوان به حزب پیشرو طبقه کارگرو ستاد رهبری کننده آن دست یافت بلکه تنها میتوان در حدمدعی پرطمطراق شعارهای توخالی و کلی چنین حزبی در جاذبه و در عمل فرسنگها از ضروریات و الزامات مبارزه طبقاتی پرولتاریا فاصله گرفته و به یک سکت منزوی و فاقد توریته عملی در جنبش تقلیل یافت، حزب طبقه کارگر تنها شعار توخالی نیست، رهبری طبقه کارگر و

اعمال آن برجانبش عمومی توده‌ها محصول ادعا و برنام‌های کلی نیست ، بلکه چنین حزبی و چنین رهبری معینی محصول اجتناب‌ناپذیر فعالیت معین و مشخص سیاسی و تشکیلاتی در عرصه جنبش‌کارگری و عمومی توده‌ها و ارتقا و اجتناب‌ناپذیر چنین فعالیتی، در ارتباط تنگاتنگ با تبلیغ و ترویج سازمان یافته در جهت حصول به پیروزی است. چنین پیروزی‌ای یک شبه بدست نمی‌آید و با اتکاء به هیجان آنی توده‌های کارگر به قطعیت تاریخی خود نخواهد انجامید، بلکه خود همین قطعیت محصول تداوم حرکت معینی در عرصه‌های مختلف مبارزه و ارتقاء روز افزون چنین پویایی در جریان نقد عملی خود و موضوع فعالیت خود، می‌تواند باشد. تبدیل یک انفجار محتمل به سرپیل پیروزی، در گرو چیزی جز برخورد آگاهانه و قانونمند به چنین پویایی و سازماندهی و هدایت عملی آن، امکان‌پذیر نبوده و نیست .

طبقه‌کارگرتنها با اتکاء به آگاهی طبقاتی و سازمان یافتگی درونی خود، خواهد توانست اکثریت توده‌های زحمتکش را حول سیاستهای خود متشکل نموده و به پیروزی بر نظام بردگی سرمایه‌نائل آید. حزب طبقه‌کارگر خود باید تجسم این آگاهی و سازمان یافتگی و نبض پرتپش این سازمان طبقاتی پرولتاریا و سازمان‌گروه‌هایت‌کننده فعالیت و پیروزی طبقاتی کارگران علیه دژ سرمایه باشد. این سازمان‌گری و رهبری حزبی "در درون طبقه‌کارگر نه محصول خود بخودی حضور متناظر و پراکنده در درون طبقه، بلکه نقشه‌مند و مداوم و متشکل و فزاینده در درون آن و پاسخ روشن و اصولی و مشخص به جزء جزء نیازهای ضروری گشایش آتی هرگونه فعالیت (چه در عرصه درونی و چه در عرصه بیرونی) طبقه‌کارگر از طریق هدایت مبارزات روزمره آن است .

حزب و سازمان سیاسی طبقه‌کارگر باید بیان طبقاتی و تجسم اهداف پرولتاریا و خود عامل تحقق و وسیله چنین پویایی در مبارزه طبقاتی پرولتاریا باشد. چنین حزبی علاوه بر اهداف و برنام‌های درونی خود از مکانیسم درونی مشخصی می‌باید برخوردار باشد که در عین انعکاس خصلت‌های عمومی حرکت طبقه‌کارگرونقش و اهداف تاریخی آن، بیان متجسم اراده عملی و طبقاتی آن نیز باشد، خودگشایش‌نوینی در حرکت امروز طبقه‌کارگرایران

و بیان کیفیت نوینی در تحول آتی مبارزه طبقاتی پرولتاریا محسوب گردد. این امر امکان پذیر نیست، جزا از طریق درک مشخص و عملی از قانونمندیهای حاکم بر حیات سیاسی و عملی چنین حزبی و کاربست و تثبیت چنین قانونمندیهای بر زندگی و فعالیت سازمان سیاسی طبقه کارگر در شرایط کنونی جنبش کمونیستی ایران.

تنها به صرف داشتن برنامه وسیاست - آنهم در عالم ادعاها - نه تنها نمیتوان قدرت طبقاتی پرولتاریا را در مبارزه کنونی متشکل ساخت بلکه بدون این تشکل و بدون شناخت قانونمندیهای چنین تشکلی در واقع امر نمیتوان از برنامه وسیاست پرولتری سخن گفت. آنچه که به برنامه تعیین مادی میبخشد و آنرا به اهرم تغییر وضعیت موجود به چشم اندازهای آینده تبدیل میکند سازماندهی منطبق با برنامه و منبعت از اهداف تاریخی و طبقاتی برنامه است.

اصول حرکتی ما یعنی خطوط برنامه های مشترک سازمان ما، امروز قبل از همه باید انعکاس خود را در قانونمندیهای حاکم بر حرکت آن از همین امروز آشکار سازد. برنامه طبقه کارگر باید در تشکل حزبی پرولتاریا به تجسم شعور طبقاتی آن مبدل شود و این امر امکان پذیر نیست، مگر از رهگذار شناخت دقیق اصول حاکم بر چنین تشکلی و نقد عوامل نافی آن در وضعیت کنونی سازمان و حرکت در جهت کاربرد و تحکیم چنین اصولی در تمام وجوه مشخص آن.

امروز دیگر بر هیچکس پوشیده نیست که سازمان ما دیگر در آستانه پشت سر گذاردن دوران پردرد ورنجی است که وجه مشخصه آنرا مبارزه در راه تصریح خطوط برنامه های تشکلی می دهد و دورانی که عوارض ناشی از تلاطمات و بحران درونی آن خود را در انشعابات و تشتت های درونی آشکار می ساخت، دورانی که طی آن هر روز بیشتر از روز پیش عرصه درون تشکیلات برگرایشات و عناصرتعلق به اقشار و طبقات غیر پرولتری تنگتر می گشت و هر روز بیشتر از روز پیش چنین گرایشات و عناصری مجبور به ترک صفوف سازمان ما که بنا گزیر و تحت فشار عمومی جنبش می رفت به استحکام مبانی حرکت خود در عرصه برنامه

و تا کتیک دست یا بد، می‌گشتند، پروسه‌ای که هم امروز نیز تا شیرات سوء خود را هنوز بدلیل همان برخوردهای غیرنقشه‌مند و کاملاً پراگماتیستی و گاه کاملاً بوروکراتیک، در عرصه تشکیلات برجای گذاشته است. این پروسه طولانی که در سالهای بعد از قیام (به ویژه) با تمامی سرسختی خود تا حدود دو سال پیش ادامه داشت، امروز نتیجه ناگزیر خود را صرفاً در تحکیم کلیت خطوط برنامهدار ای آشکار ساخته است. ولی اینکه این پیشرفت در عرصه خطوط برنامهدار با تمامی اشکالات در پیشرفت آن، آیا منجر به آنچه انجمن تشکیلاتی و سیستم جا افتاده‌ای در درون تشکیلات گردیده است که متناسب با ضروریات حرکت امروز سازمان ما باشد و یا سخگویی سازماندهی مبارزه طبقه کارگر و گشایش عرصه‌های نوینی در پیش‌پیش روی آن گردد. بدون تردید باید گفت که نه بدلیل همان اشکالات در پیشرفت برنامه‌های پیشرو پراگماتیستی و کوربرخورد به امر مبارزه در جهت تدوین و تشبیت آن، چنین شکل سازمانی، چنین سیستم تشکیلاتی متناسب هنوز وجود خارجی ندارد. تناقض میان برنامه و عمل، تناقض میان وظایف و عملکرد بیرونی، فاصله میان ادعاها و واقعیتها، لاقیدی در امر آموزش سیاسی - ایدئولوژیک تشکیلات، فقدان سیستم و دید برای سازماندهی مشخص و سازماندهی‌های بدون چشم‌انداز و متناسب با اوضاع و احوال روز و تحت پوشش و دلایل موقت و مبتنی بر عوامل ثابت و قابل رویت، همه و همه ریشه در چنین واقعیت ملموسی دارد. سازمان ما نتوانسته است از مجموعه توان و انرژی موجود خود در شرایط کنونی و متناسب با وظایف خود آن استفاده لازم را نماید و راه پیشرفت بسوی ایجاد یک پایگاه قدرتمند و متشکل توده‌ای در جنبش کارگری ایران را هموار سازد. بلکه برعکس عملاً زیاده‌متشکل حداقل خود نیز محروم گشته است. بسیاراً بله‌ها نه خواهد بود اگر همه این واقعیتها را به ضربات و شرایط دشوار کنونی احاله کنیم و چنین برخورد منفعلی را توجیه نمائیم. میزان ارتباطات کنونی تشکیلات ما، سطح رشد تشکیلاتی، سیاسی - ایدئولوژیک کارها و اعضاء فعلاً موجود آن، بی‌انگیزه‌ها و لاقیدی قابل تاملی در مقابل بله‌ها برخورد فعال به امر سازماندهی همه‌جانبه تشکیلات است. مبارزه در راه حصول به

برنا مه بدلیل همان خصوصیات پراگماتیستی خود، به هیچ وجه انعکاس سیستماتیک در درون تشکیلات نداشته، چرا که خود فاقد هرگونه سیستم مشخصی بوده و هست، درست بدلیل همین ویژگی نیز هست که چنین مبارزه‌ای در مجاری تشکیلاتی و عروق تنفسی آن جاری نشده، و به قدرت خلاق کلی مجموعه نه تنها دامنه بلکه هیچگاه متکی نیز نگشته است. دیدگاه حاکم بر تشکیلات هر پیشرفت کوچکی هر موقعیت ناچیزی را بعنوان پیروزی نهائی جلوه داده، در پرتو این پیروزیهای پی در پی تنها کاری که کرده است به توهمات دامنه زده است، افراد را جایگزین کل مجموعه و سیستم نموده است و حاکمیت خالی از ظرفیت و توان خود بر تشکیلات را به بهای تلاشی آن، تا مین نموده است و با چنین سبک کاری نیز نه تنها نتوانسته است کادرها و اعضاء قدیمی سازمان را ارتقا دهد بلکه در عمل و قبل از همه از تربیت کارهای جدید نیز با لکل عاجز مانده است. مبارزه ایدئولوژیک بیرونی به نردبان ترقی افراد تبدیل شده است تا مجرای برخورد نظرات، بجای آنکه بتواند نقطه نظرات را کانالیزه کند، افراد را منزوی یا متشخص نموده است. بجای آنکه منجر به ایجاد سیستم گردد بی سیستمی و لاقیدی را دامنه زده است. خطوط برنامهای تحکیم شده است ولی تبدیل به یک اهرم مادی در جهت رشد و ارتقاء سطح عمومی تشکیلات نگشته است. مسیر این تحکیم به بدترین نحو ممکن و با تحمل بیشترین لطامات سیاسی و تشکیلاتی، بدست آمده است، بدون آنکه به رهنمون عملی در ایجاد یک شیوه اصولی و درست، مبدل گردد.

تردید نمی‌تواند وجود داشته باشد که تشبیه خطوط برنامه‌های و تدقیق آنها تنها در گرو ایجاد مجاری عملی و اصولی حرکت جهت حصول به چنین تشبیهی و سازماندهی برزمینه چنین حرکتی برای تحقق چنین برنامه‌های است. سازماندهی که شکل سازمانی خاص خود را متناسب با اهداف پیش روی خود می‌طلبد و حیات آن در گرو لغو و طرد تمامی عناصر مادی مغایر با چنین شکلی و تبلورات عملی آن است. ما باید و قطعاً باید حرکت در جهت تشکیل حزب طبقه کارگر را بعنوان مبنای برخورد به چنین شکل سازمانی قرار دهیم و حرکت در این راستا را بعنوان مهمترین وظیفه در صورت وظائف خود

قرار دهیم و بطور قطعی با بقایای جان سخت زندگی ما قبل حزبی و دوران گذار گذشته که امروز ما را از هرگونه پیشروی منظم و سیستماتیک در تمامی زمینه‌ها بازمی‌دارد، وداع بگوئیم. درست همین بقایای زندگی ما قبل حزبی و دوران گذار پرتلاطم گذشته نیز هست که امروز هرگونه برخورد انتقادی در تشکیلات را به فرا موشی سپرده، هرگونه گزارش و گزارش دهی از کار و فعالیت ارگانهای تشکیلاتی را تعطیل نموده و به یک امر بوروکراتیک تنزل داده است، هرگونه جمع بندی از ضربات را ملغی نموده، فدرالیسم عیان گسیخته در تشکیلات را دامن زده است و در یک کلام بقول لنین :

"عدم رشد و ناپایداری شکل (نیز) امکان نمی‌دهد که در تکامل بعدی مضمون، گامهای جدی برداشته شود (و چه بسا چنین گامهای جدی راحتی غیر جدی و غیر قابل اعتنا نیز جلوه می‌دهد) این امر موجب وقفه شرم آوری می‌شود و به هدرفتن قوا و عدم مطابقت بین گفتار و کردار منجر می‌گردد، همه از این عدم مطابقت به ستوه آمده اند..."

(لنین یک گام به پیش، دو گام به پس صفحه ۲۲)

عطف توجه اکید به چنین عدم مطابقت بین گفتار و کردار، و این سدکنندگی عدم رشد و ناپایداری شکل زمانی دیگر الزامی و به یک مسئولیت و وظیفه تخطی ناپذیر برای هر نیروی آگاه این سازمان مبدل می‌گردد که امروز اساسنامه‌های ازسوی رفقای کمیته مرکزی برای تصویب در کنگره آیین شده سازمان به تشکیلات ارائه می‌گردد که تمامی تلاش آن در جهت حفظ وضعیت موجود است. و تلاش آن ابقای وضعیت کنونی و نه ارتقا و ایجاد تغییر و تحول در آن است.

اساسنامه پیشنهادی رفقای کمیته مرکزی، در اساسی ترین وجوه خود، فاقد هرگونه نگرش راهگشا به امر تشکیلات و چشم اندازها و اهداف آتی آن و در بهترین حالت اساسنامه‌ای برای ابدی نمودن وضعیت گذار کنونی است که عمر آن به دوران انشعاب تا کنون محدود می‌شود و دیگر دوران آن بسر رسیده است. این اساسنامه صرف نظر از جمله پردازیهای گاه مطول و گاه ملا غیر ضروری ناقدان دیدگاههای حزبی روشن و منطبق بر روند حرکت یک سازمان پرولتری

است. این اساسنامه در برخورد با وظایف آتی و سازماندهی حزبی منطبق با آن فرمالیستی و در ارائه مناسبات منطبق با مضمون چنین وظایفی کاملاً مغایر با اهداف متناظر با آن است.

سیستم تشکیلاتی مورد نظر اساسنامه، نه تشکیلاتی مبتنی بر ارگانها بلکه بر تک تک اعضا و افراد و وظایف و حدود عملی برخورد آن نه با وظایف و عملکردها، محدوده فعالیت ارگانها، بلکه در اساسیترین وجوه، با وظایف و عملکرد افراد است. بهمانگونه نیز اصول حاکم بر اساسنامه نه ساختار لیسم دمکراتیک، بلکه ساختار لیسم صرف در تمامی زمینهها و از طریق اعمال تبصرهها و عدم تصریح موازین دمکراتیک در کلیدیترین زمینههای اعمال دمکراتیسم تشکیلاتی است. بهمین دلیل ساده نیز اساسنامه اساس مسئولیت تشکیلاتی را بر عهده افراد و گذار نموده، خواها برخورد افراد و نه سیستم با انحرافات و اشکالات عملی و سیاسی، حتی خصلتی است.

در یک کلام آنچه که باید گفت این اساسنامه یک اساسنامه مبتنی بر روند حرکت کنونی سازمان و وظایف تاریخی آن در مرحله کنونی جنبش کمونیستی ایران نیست و باید از طرح آن جدا اجتناب ورزیده و اساسنامه ای مبتنی بر مضمون حرکت در جهت یک سازماندهی حزبی و بعنوان بیان عملی عزم و اراده کمونیستهای ایران برای حرکت هدفمند و قانونمند خود جهت نیل به اهداف طبقه کارگران و چارچوبی برای سازماندهی ستاد رهبری آن، ارائه کرد.

در این مقاله در عین نقد اساسنامه پیشنهادی، تلاش خواهد شد مبانی چنین اساسنامه ای روشن گردیده، سپس، اساسنامه پیشنهادی مبتنی بر این مبانی برای طرح در تشکیلات ارائه گردد.

۲- اساسنامه پیشنهادی رفقای کمیته مرکزی

درصد حفظ و ابقای کدام مناسبات تشکیلاتی است!

عدم تطابق شکل سازمان کنونی تشکیلات ما، با خطوط و اهداف برنامهای آن قبل از همه خود را در این واقعیت آشکار می‌سازد که هرگونه اصول زندگی حزبی اینک در سازمان ما، بی‌اعتبار گشته است، و اساسنامه پیشنهادی رفقای کمیته مرکزی قبل از همه برای این بی‌اعتباری صحت گذاشته است، امر گزارش دهی و گزارش‌گیری، امر جمع‌بندی از این یا آن حرکت معین یا ضربه مشخص، به‌فرا موشی سپرده شده، برگزاری کنگره‌ها زمانی به‌گذشت زمان و میل و اراده کمیته مرکزی سازمان، و گذار شده است که با ارائه اساسنامه حاضر یکبار دیگر آشکارا خسته است که، در عمل، در متن پیشنهادی خود حتی برای آینده سازمان نیز چگونه با آن برخورد می‌کند و چگونه در تلاش آن است که این دیدگاه و برخورد خود را در یک اساسنامه تشکیلاتی، آگاهانه بگنجد. رفقای کمیته مرکزی در این اساسنامه، بیگانگی خود با هرگونه درک از مبانی لنینی تشکیلات را به‌نمایش گذاشته‌اند. رفقای کمیته مرکزی در اساسنامه خود بر سانترالیسم صرف تاکید نموده‌اند (یعنی ادامه وضعیت موجود) و هرگونه دمکراتیسمی را با انواع و اقسام فرمول‌بندی‌های اپور - تونیستی نفی نموده‌اند. آنها فاقد درک علمی از چنین اصلی و فلسفه وجودی آن ب‌مثال به سنگ بنای یک تشکیلات کمونیستی هستند، سانترالیسم دمکراتیک و اصول ناظر بر آن، ساخته و پرداخته ذهن این یا آن نویسنده نیست، بلکه استنتاج مارکسیستی از خصلت، ویژگی، و وجه مشخصه تاریخی طبقاتی پرولتاریا و بیان آگاهانه آن در اراده متشکل و آگاهانه این طبقه یعنی حزب سیاسی و رهبر مبارزات تاریخی - طبقاتی آن است. برای اصل از موجودیت اجتماعی و نقش تاریخی طبقه کارگر منبعت می‌گردد. طبقه کارگر بنا به نقش و موقعیت خود در تاریخ جوامع بشری و جایگاه خود در تولید

اجتماعی تنها طبقه کلیت گرا و عاری از هرگونه گرایش به انفرادمنشی-
اقتضای طبقات غیرپرولتری است. حیات اجتماعی آن در تمامیت آن، منافع
تاریخی و طبقاتی و گرایش درونی آن در اتحاد و یکپارچگی و نظم پذیری
ناگزیر آن است. تمرکز تولید و افزایش رشد تکنیک، ایجاد شبکه های تولیدی
به هم پیوسته، گسترده، یکا رگیری پیشرفته ترین روشها و دستاوردهای علمی
در هر چه پیچیده تر نمودن تولید اجتماعی از سوی بورژوازی جهت تشدید
استثما پرولتاریا به انحاء گوناگون همه و همه از نقطه نظر خصلت تاریخی،
پرولتاریا را هر چه بیشتر به رشته نظم و انضباط و هماهنگی جبری کشانده،
در عین حال تعداد روزافزونی از این طبقه را در پیشرفته ترین و پیچیده-
ترین رشته های صنایع به هم گره می زند. این نظم به قانون زندگی طبقه
کا رگر تبدیل شده است طبقه ای که هستی اجتماعی آن در گرو موجودیت چنین
نظمی است که بر قانون پیشرفت اجتماعی بشریت متکی است. هدف طبقه
کا رگر نه درهم شکستن چنین نظمی بلکه انهدام مناسبات حاکم بر چنین
نظمی است که شرایط زندگی اکثریت جامعه را به حداقل ممکن تقلیل داده
و امکانات تمام محصول دسترنج بخش عظیمی از جامعه بشری را توسط
اقلیتی از جامعه فراهم نموده است. در یک کلام طبقه کا رگر در مبارزه خود
علیه نظام سرمایه داری نه درهم شکستن نظم موجود تولید اجتماعی و خود
تولید اجتماعی بلکه مناسبات حاکم بر این نظم و از میان برداشتن تناقض
میان تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی یعنی مناسبات تولیدی حاکم بر
جامعه و جایگزینی آن با مالکیت اجتماعی بر تولید اجتماعی را هدف حرکت
عملی خود قرار می دهد. تمرکز اتحاد و یکپارچگی، منبعث از قانون زندگی و
موجودیت اجتماعی طبقه کا رگر و در نتیجه نقطه قوت آن در امر تحقق اهداف
نهایی خویش است و سانترالیسم در شکل کمونیستی و در حزب طبقه ای
پرولتاریا بیان این گرایش تاریخی و طبقاتی است. اما سانترالیسم در
شکل کمونیستی، انعکاس خود بخودی چنین خصوصیت و ویژگی نیست، بلکه
دقیقا بر عکس بیان آگاهانه و سازمان یافته و هدفمند چنین تمرکزی برای
حصول به اهداف طبقاتی پرولتاریا است. از این رو نیز سانترالیسم کور

برخلاف سانترالیسم متکی بر آگاهی و شعور طبقاتی، میراث خواری بدون قید و شرط نه ویژگی طبقاتی پرولتاریا، بلکه مناسباتی است که هدف طبقه کارگر در مبارزه خود در هم شکستن آن است. مناسباتی که بر بردگی کار مزدوری متکی است. برعکس چنین سانترالیستی، سانترالیسم منبعت از خصلت اجتماعی طبقه کارگر ۰.۰۰۰ شکل کمونیستی قبل از هر چیز نه بر ناگزیری خود بلکه بر بنیان انتخاب آگاهانه آحاد تشکل تحت هدایت خود چنین تمرکزی استوار است یعنی بر انتخاب دمکراتیک و نه جبری افراد و ارگانهای یک سازمان سیاسی. سانترالیسم نافی دمکراتیسم با هر نیتی تنها در خدمت تحکیم بردگی کار مزدوری و بی اعتقاد به شعور و منافع طبقاتی کارگران و بی اعتماد به قدرت رهبری خود براراده تاریخی طبقه کارگر از سوی خویشان است. چنین سانترالیسمی براراده ناگزیر طبقه کارگر و نه بر آگاهی و شعور طبقاتی متشکل آن، بر مبارزات خود بخودی آن و نه بر هدایت و سازماندهی با برنامهنبردهای تاریخی آن متکی است. و به همین لحاظ نیز در هر اساز عزم و اراده طبقاتی کارگران، موجودیت بوروکراتیک خود را جایگزین شعور طبقاتی آنان نموده و در عمل گرایش بورژوائی به مهار حرکت پیروزمند پرولتاریا را، نمایندگی میکند. سانترالیسم بدون دمکراتیسم، بستری اصلی انحرافات بورژوائی در امر تشکل طبقاتی و حزبی طبقه کارگر و سده راه هرگونه حرکت هدفمند آن است، از این رو نیز در هر شرایطی و بهر نحوی چگونگی برخورد به چنین اصلی معیار و میزان اصلی سنجش اصلیت این یا آن برخورد به امر تشکل کمونیستی محسوب میشود که تبلور خود را قبل از همه در معیارها و اصول حاکم بر اساسا سنا مه و زندگی درونی یک سازمان سیاسی آشکار میسازد. از این نقطه نظر نیز، اساسا مه پیشنهادی، در اساسی ترین برخورد خود به ساختمان تشکیلات، ناقض اصول حاکم بر یک تشکیلات کمونیستی است.

اساسا مه از یک طرف میگوید:

"ساختمان تشکیلات و زندگی داخل سازمان تحت هدایت اصول سانترالیسم دمکراتیک قرار دارد. (ماده ۲۷)

و در توضیح بیشتر می افزاید :

"سا نترال ایسم دمکراتیک یعنی رهبری متمرکز، برپایه دمکراسی درون سازمانی و دمکراسی تحت رهبری متمرکز" (همان ماده)
و سپس در توضیح مفهوم و مضمون این اصل اضافه می کند :

"کلیه ارگانهای سازمان انتخابی هستند." (ماده ۲۸)

ولی از طرف دیگر و بلافاصله با افزودن تبصره ای همین توضیح را نیز کان لم یکن اعلام نموده، عملاً "دمکراسی درون سازمانی" را بفتح "رهبری متمرکز" مردود می سازد. تبصره ماده ۲۸ می گوید :

"در شرایط دیکتاتوری و سرکوب عنان گسیخته به جز مرکزیت سازمان که توسط کنگره انتخاب می شود، کلیه مسئولین کمیته ها و ارگانها توسط کمیته مرکزی انتخاب می شوند."

حال اگر همین "شرایط دیکتاتوری و سرکوب عنان گسیخته"، مسورد تا کید اساساً سه مورد آخرین ارگان و تنها ارگان انتخابی مورد اذعان نویسندگان نویسندگان اساساً سه را نیز شامل شود، کما اینکه تجربه حداقل چندسال گذشته چیزی جز این را به هیچکس نمی تواند گوشزد نماید، عملیاتی توان گفت، هیچگونه جایی برای انتخابی بودن "ارگانهای سازمان" باقی نخواهد ماند و برطبق همین اساساً سه و شرایط مورد نظر آن که چیز چندانی جدیدی هم نیست، می باید اعمال اراده دمکراتیک تشکیلات را که اساساً سه در همین انتخابی بودن ارگانها از طریق برگزاری کنفرانسها و کنگره های سازمانی مفهوم پیدا می کند، فرض محال دانست و به همین وضعیت موجود چسبید و بعنوان الگوی آینده آنرا تقدیس کرد و "انتخاب توسط" کمیته مرکزی را جانشین همان "انتخابی بودن" ارگانهای سازمان ساخت. اگر چنین است چرا اساساً سه نه بجای تبصره، این موضوع را در مواد اصلی اساساً سه وارد نساخته است؟ مگر شرایط خفقان و سرکوب عنان گسیخته یک چیز استثنائی بویژه در شرایط کشور ماست که باید بعنوان یک پارامتر موقت در نظر گرفته شود. هر کسی کمترین اطلاعی از وضعیت جنبش ما داشته باشد، خوب می داند که این سرکوب عنان گسیخته یک قاعده عمومی درجا مع ما بوده و هست و مطمئناً خواهد

بود. پس دلیل آوردن آن در تبصره چیست؟ آیا این از قماش همان تبصره‌های قانونی معروف نیست.

اگر به خود اساننا مراجعه کنیم و همین مورد آخری یعنی تنها مورد انتخابی بودن در اساننا مه را که شامل حال کمیته مرکزی می‌شود، مورد ارزیابی قرار دهیم و مکات نیز مه‌های مورد پیش‌بینی اساننا مه در این مورد را در نظر بگیریم، رمز این تبصره ناقابل کمیته مرکزی بیشتر آشکار می‌شود. اساننا مه پیشنهادی می‌گوید:

"کنگره بالاترین ارگان تصمیم‌گیری در سازمان است." (ماده ۷۲)
ماده ۷۶ همین اساننا مه چگونگی انتخاب شرکت‌کنندگان در کنگره را تصریح نموده و آن انتخاب مورد نظر در تبصره ماده ۲۸ را مفهوم‌گسترده‌تری می‌دهد. "مبنای شرکت در کنگره عادی و اضطراری سازمان و شیوه انتخاب نمایندگان بر اساس واحدهسته، کمیته‌بخش، کمیته منطقه، کمیته شهرستان، کمیته‌های ویژه و... بوسیله کمیته مرکزی تصمیم‌گیری می‌شود."

خوب رفقای کمیته مرکزی، در شرایطی که تمامی مسئولین کمیته‌ها و ارگانها توسط کمیته مرکزی انتخاب می‌شوند و همین کمیته مرکزی هم قرار است که "مبنای شرکت در کنگره" را نیز در "شیوه انتخاب نمایندگان" برای آن "تصمیم‌گیری نماید" چطور می‌توان از دمکراسی درون سازمانی صحبت کرد. این دمکراسی بالاخره باید در جایی خود را به منصفه ظهور رساند و آنهم اساننا اصل انتخابی بودن ارگانهاست. و بر زمین مجری بودن چنین اصلی هم هست که کمیته مرکزی می‌تواند در مورد شرکت نمایندگان ارگانهای تشکیلاتی در کنگره که بیانگر اراده جمعی سازمان است صحبت کند. و اما مسئله مهم‌تر اینکه کمیته مرکزی بر چه مبنا و اساسی می‌خواهد در مورد مبنای شرکت در کنگره تصمیم‌گیری نماید. این بر اساس کدام سند اساننا مه‌ای لنینی است آیا کمیته مرکزی با چنین برخوردی با مسئله "مبنای شرکت در صدا عمل اراده خود در کنگره نیست؟ یعنی همان آخرین جا تیکه اراده تشکیلات می‌تواند تبلور پیدا کند! نه فقط، مبنای شرکت در کنگره را هم همچون تصریح بدون تبصره اصل انتخابی بودن ارگانها و نظارت و کنترل معین کمیته

مرکزی برای این انتخاب‌ها باید اساسنامه تعیین نماید. تا تحت هدایت به اصول سازمانیسم دمکراتیک بودن ساختار تشکیلات مفهوم واقعی پیدا کند و نه کاذب. باید اساسنامه روشن کند که کدام ارگانها و برچه مبنائی در کنگره می‌توانند نمایند داشته باشند و بر اساس همین تصریح هم هست که کمیته مرکزی می‌تواند فقط در موعد مقرر و یا در صورت درخواست تعداد معینی از همین ارگانهائی که حائز حق اعزام نمایند به کنگره هستند، کنگره را دعوت نماید و مقدمات برگزاری آنرا فراهم نموده، برای برگزاری آن تدارک ببیند. کمیته مرکزی نمی‌تواند و اصولاً نباید بتواند در مورد مبنای شرکت در کنگره تصمیم‌گیری نماید و معتقد باشد که به اصل سازمانیسم دمکراتیک هم عمل می‌کند. چه تضمینی وجود دارد که در برهه معینی این دمکراتیسم، عملاً جای خود را به بوروکراتیسم ندهد. کما اینکه بر طبق این اساسنامه تعویض این دو کلمه در حرف و در عمل بسیار ساده است و اساساً خود تبصره‌ها و مواد بعدی این کار را کرده‌اند.

اگرچه کمیته مرکزی اصل را بر تشکیل کنگره در موعد مقرر گذاشته است ولی اگر کمیته مرکزی نخواست با توسل به همین "شرایط دیکتاتوری و سرکوب‌عنان گسیخته"، کنگره را برگزار کند و دلایل آن مورد قبول اکثریت قابل توجهی از کمیته‌های تشکیلات نبود، این کمیته‌ها چگونه باید با مسئله برخورد نمایند و این امر چه الزاماتی بر عهده کمیته مرکزی می‌گذارد؟ البته اساسنامه پیشنهادی در این مورد نیز موادی دارد، منتها با روح همان مواد مربوط به انتخابی بودن، و درست در ادامه منطقی همان تبصره‌ها قابل ماده ۲۸ اساسنامه می‌گوید:

"کنگره اضطراری سازمان توسط کمیته مرکزی یا از طریق تفاضی بیش از یک سوم اعضا و با تصویب کمیته مرکزی برگزار می‌شود". (ماده ۷۴)

اولاً چگونه می‌توان به این یک سوم اعضا سازمان دسترسی داشت و چه ملاک و معیاری برای تعیین چنین حدنمایی وجود دارد؟ آیا اعضای سازمان و تعداد آنها اعلام می‌گردند، بر طبق کدام ماده اساسنامه؟ اصولی-تراز همه آیا این اعضا نماینده ارگان معینی نیستند، طبق سازماندهی

مشخص تشکیلاتی فعالیت می‌کنند، این اعضاء عضوی نفسه هستند یا نماینده بوده‌های تشکیلاتی و فعالیت معین؟ بنا بر این در این ملاک و معیار کمیته مرکزی نمی‌توان تردید داشت، در صورتیکه کلیه عضوگیریها هم بعهده خود کمیته مرکزی است، آنهم با توسل به "شرایط کنونی سازمان" (تبصره ماده) در این مورد چه کسی می‌تواند حتی اگر اکثریت سازمان هم درخواست کنند، تعیین کند که حدنصاب درخواست کنندگان کنگره به یک سوم مورد نظر کمیته مرکزی رسیده است. گذشته از آنکه اینگونه معیار و ملاکها بی‌انگیز نوعی دید تشکیلاتی است که تشکیلات رانها را نایسب متشکل بلکه اعضای منفرد و مجزا از هم فرض می‌کند، این برخورد عملاً هرگونه دمکراتیسم متشکل تشکیلاتی و اساساً سیستم تشکیلاتی مشخص را، بی‌اعتبار اعلام می‌کند و بی‌اعتقادی خود به هرگونه ارگان تشکیلاتی و وظایف و حوزه فعالیت مشخص تشکیلاتی را مردود اعلام می‌دارد.

حال بفرض اینکه این بیش از یک سوم اعضا چنین تقاضائی را کردند، و مورد تصویب کمیته مرکزی قرار نگرفت (ما اصل را بر کارشکنی نمی‌گذاریم) و رهبری متمرکز با توسل به همان "شرایط" مورد نظر کمیته مرکزی "دمکراسی درون تشکیلاتی" را نادیده گرفت، اساساً مه‌روشن نکرده است با لایحه تکلیف این یک سوم اعضا چه می‌شود. طبق معمول یا با ایداع خراچ شوند و یا تشکیلات را ترک کنند؟! تنظیم کنندگان اساساً مه‌تصور نمی‌کنند که آنها بجای سانترالیسم دمکراتیک چیز دیگری را در اساساً مه‌گنجانده‌اند که درست نقطه مقابل اصل مورد نظر است؟ آیا برخورد به این آخرین و اصلی‌ترین انتخاب تشکیلات و مکانیزم تحقق آن، چیزی جز اعمال بوروکراتیسم عنان گسیخته از سوی کمیته مرکزی قدر قدرتی است که از عضوگیری تا انتصاب مسئولین و انتخاب نمایندگان کنگره و حق تصویب یا رد درخواست برگزاری کنگره را، در کف اختیار خود دارد؟ آیا چنین کمیته مرکزی می‌تواند به وظایف خود جز در همین محدوده حقوق و اختیارات بی‌قید و شرط، عمل کند؟ در مقابل کنگره مسئول باشد، اما اختیار برگزاری یا عدم برگزاری کنگره را هم حق خود بداند؟ مسلماً نه، چنین کمیته مرکزی هرگز قنادریست،

به اهداف یک شکل کمونیستی با وظایف خطیر آن پاسخ بگویند. او با دیدن این همه به نیاهای تئوریزه شده خود پاسخ گوید تا مسائل تشکیلات و جنبش، او با دیدن اختیارات خود را سازماندهی کند تا مبارزات توده‌های کارگروهدایت مرکز آنها را، او با دیدن اعضای منفرد و تافته جدا بافته تربیت کند تا ارگانهای تشکیلاتی خلاق و کارآ برای هدایت و پیشبرد اهداف و وظایف معین، هرکسی در واقع امر با وظایفی که در پیش روی خود قرار می‌دهد، و شیوه کاری که در پیش می‌گیرد، مسلماً ماهیت واقعی دید و برنامهم خود را آشکار می‌سازد و اهداف نه ادعائی بلکه عملی و واقعی خود را به نمایش می‌گذارد.

این چگونه سازمانترالیسم دمکراتیک است که در حرف تنها یک ارگان انتخابی دارد و در عمل هیچ‌کس حتی خود همین ارگان انتخابی حق انتخاب عالی‌ترین ارگان سازمانی تصویب یا عدم تصویب درخواست نه تنها یک سوم اعضا بلکه بسا بیشتر از آن را در مورد برگزاری این ارگان عالی دارد و چگونگی انتخاب نماینده برای این ارگان را نیز منحصر به خود می‌داند و بر هیچ اصولی برانتهاب او در این زمینه حاکم نیست و دست‌آخر اعضای همین ارگان انتخابی از چنان قدسیتی برخوردارند که کنگره هم حق رد یا تصویب اعتبار نامه اعضای آن را ندارد.

"اعضای کمیته مرکزی سازمان حق شرکت در کنگره عادی و اضطراری سازمان را بعنوان یک نماینده با حقوق کامل دارند و احتیاجی به تصویب اعتبار نامه آنها نیست."

این "احتیاج" را چه کسی تعیین می‌کند کمیته مرکزی یا کنگره؟ چرا و به چه دلیلی اعضای کمیته مرکزی در کنگره منتخب خود، "تصویب پارلمان" دارند. آیا کنگره علاوه بر رسیدگی به گزارش کمیته مرکزی و بحث روی آن، نمی‌تواند روی عملکرد مشخص تک‌تک افراد کمیته مرکزی مثل هر عضو ساده سازمان بحث نماید؟ زمانی که دیگر کمیته مرکزی استعفاي خود را به کنگره تسلیم کرد، ... آن چه فرقی با دیگر اعضا خواهند داشت.

اما واقعیت "سانترالیسم دمکراتیک" مورد نظر اسانما به مرور برای اختیارات و وظایف کمیته مرکزی و مکانیسم کار درونی آن، هر چه بیشتر

روشن می‌گردد.

کمیته مرکزی علاوه بر اختیارات فوق در زمینه انتصاب کلیه ارگانها، غیر از خود (تا اینجا البته) و تصویب یا عدم تصویب درخواست بیش از یک سوم اعضا در زمینه تشکیل کنگره، تعیین تمامی نمایندگان چنین کنگره‌ای و با اعتبارنامه تصویب شده‌های عضو کنگره، در جریان کار خود نیز می‌تواند: "ماده ۹۰ - کمیته مرکزی می‌تواند یک عضو خود را بخاطر فقدان دیسیپلین و رفتارنا درست و فعالیت‌های ضد زمانی با دوسوم اعضای حاضر که به هر حال با یستی بیش از نیمی از مجموع آراء کمیته مرکزی باشد، اخراج کند."

وقتی تمامی اختیارات تشکیلات از صدر تا ذیل، از کنگره تا پائین‌ترین ارگان به کمیته مرکزی واگذار شود، چرا در داخل این ارگان همیسن اختیارات به اکثریت ناچیزی از خود همین ارگان محول نشود تا به تشخیص خود یک عضو کمیته مرکزی را با اتکا به دوسوم آراء اعضای حاضر یعنی "به هر حال" بیش از نصف مرکزیت یعنی اکثریت ساده آن، و در حقیقت اقلیتی از کمیته مرکزی، اخراج نماید. و با توجه به این که هیچ ارگان مشخصی بسرای رسیدگی به چنین اخراجهائی نیز وجود ندارد - نه تنها در این مورد بلکه در تمامی موارد مربوط به ارگانهای دیگر هم - چه چیز می‌تواند اصولیت چنین اخراجی را تضمین نماید؟

نه فقط طبق هیچ ضابطه‌ای اقلیتی از کمیته مرکزی قادر به تصفیه کمیته مرکزی نیست. اخراج اعضای کمیته مرکزی تنها در صورتی امکانپذیر است که تصمیم‌گیری در مورد آنها در حد پلنوم کمیته مرکزی و یا بیش از دوسوم آراء آن صورت گیرد که تازه می‌باید این اخراج در کنگره بعدی قطعیت پیدا کند. اخراج یا تعلیق چنین اعضائی فقط و فقط در همین حد قابل طرح است. در غیر این صورت چه کسی از تصفیه‌های درونی کمیته مرکزی می‌تواند جلوگیری نماید. تا فاجعه اکثریت یکبار دیگر در این تشکیلات تکرار نشود. آیا این همه تجربه جنبش کمونیستی برای درک، برخورد اصولی با این گونه مسائل کافی نیست؟ تصفیه‌های جناح راست کمیته مرکزی در کل تشکیلات با اتکا به قدرتی در حد همین قدرت ادعائی اساسنامه برای کمیته مرکزی

نیاید مثل آئینه جلوی چشم هرکسی که اندک درکی از مسائل سازمان داشته باشد، زنده بشود.

سازمان با یاد زهمین امروز برای رسیدگی به چنین اموری قطعاً " ارگان مشخصی را مثل ارگان تفتیش و کنترل مرکزی در نظر بگیرد. چیزی که اساساً همه حتی اسمی هم از آن نیاورده است و چشم خود را بر آن بسته است چرا که تمامی منابعی که تنظیم کنندگان این اساساً مه برای سرهم بندی کردن آن، از آنها استفاده کرده اند، همگی برای این ارگان و وجود آن تاکید داشته و دارند. در یک کلام رفقای کمیته مرکزی، تصمیم به هرگونه اخراجی در تشکیلات علاوه بر آن که باید از تا پیدا رگان بالاتر در تشکیلات بگذرد، باید مرجعی هم برای رسیدگی به اعتراضات و پیگیری تخلفات منجر به اخراج وجود داشته باشد. اخراج یا تعلیق اعضای کمیته مرکزی نمی تواند از چنین اصلی مستثنی باشد. حال برای تکمیل این منظومه "تحت هدایت سانترال یسم دمکراتیک" به یکی دیگر از اختیارات کمیته مرکزی . . . هم از مجموعه اختیارات آن لازم است اشاره ای بکنیم، چرا که در عمل نیز با چنین اختیاراتی در تکرار چند سال - چهار سال - گذشته سازمان ما روبرو بوده است. و آن هم مساله ترمیم ضربات وارده بر کمیته مرکزی است.

همین " ماده ۱۰۱ در صورتی که اکثریت اعضای کمیته مرکزی باز - داشت یا شهید شوند، بازماندگان کمیته مرکزی (یعنی اقلیت آن!) به هر تعداد (حتی یک نفر هم!) می تواند وظایف کمیته مرکزی را بعهده گرفته (تا کی؟) بنا به تشخیص از بین اعضا علی البدل وساده عضو موقتی برای مرکزیت انتخاب (ببخشید انتصاب!) و امور جاری سازمان را تا انتخاب مجدد کمیته مرکزی (توسط کنگره عادی یا اضطراری) رهبری نمایند.

با توجه به این که تشکیل چنین کنگره هایی هم قطعاً منوط به تصمیم همین کمیته مرکزی است، چه بسا برگزاری چنین کنگره هایی نیز مدتها با اتکاء به همان " شرایط دیکتاتوری . . . "، " به لحاظ امنیتی "، و طبق " تصمیم " کمیته مرکزی که اکثریت آن ضربه خورده است به عقب - افتاده و یا اصلاً فراموش شوند و حتی سخن گفتن جدی از آنها نیز جز محارم باشد.

در اساسنامه با لایحه مشخص نیست که در این صورت تکلیف تشکیلات سازمان با این کمیته مرکزی غیرانتخابی (یعنی آخرین و تنها انتخاب ادعائی اساسنامه و تنها جائی که "دمکراسی درون تشکیلاتی" حق تفویض قدرت خود به رهبری منتخب خود را دارد) چه می‌شود؟

بی‌جهت نیست که تمامی اساسنامه مملو از تاکید بر "تبعیت" افراد و اعضا از "دستورات" و تصمیمات سازمانی (ماده ۱۰) و تسلیم بی‌قید و شرط بر چنین رهبری است. هیچ‌کس منکر این واقعیت نیست که اصل سازمانترالیسم دمکراتیک اساساً بر تبعیت کل سازمان از کنگره و تصمیمات آن استوار است که یکی از آنها کمیته مرکزی منتخب است، و خود کمیته مرکزی هم در چارچوب همان تصمیمات است که باید حرکت کند و تشکیلات را هدایت کند. ولی این تبعیت از ارگان رهبری تشکیلات یعنی کمیته مرکزی منتخب کنگره در بین دو کنگره، یک تبعیت کورکورانه نیست، یک تبعیت جبری نیست، مضمون این تبعیت را قبل از همه چگونگی مجری بودن یا نبودن اصل سازمانترالیسم دمکراتیک تعیین می‌کند. بدیهی است، زمانی که از چنین اصلی در یک تشکیلات خبری نباشد، چنین تبعیتی جز گردن نهادن بر یک رهبری بوروکراتیک سیستم تیزه چیز دیگری نخواهد بود. و در فقدان یک "دمکراسی درون تشکیلاتی" که بیان خود را در روابط درون تشکیلات بطور مشخص و روشن در اعمال نهایی از اکثریت سازمانی در کنگره بمشابه عالیترین ارگان تشکیلاتی باز می‌یابد، طبیعی است که از تبعیت آگاهانه نه تنها نمی‌تواند سخنی در میان باشد، بلکه عملاً و قطعاً تاکید بر چنین تبعیتی در یک اساسنامه، در واقع امر تلاش در جهت حاکم نمودن بوروکراتیسم جبری و اعمال نظریک جانبه را در کمیته مرکزی که هر لحظه خصلت انتخابی بودن آن با مکاتیم‌های مورد نظر اساسنامه قابل لغو هست، نیز خواهد بود.

نه رفقا اساسنامه یک تشکیلات کمونیستی نمی‌تواند در صورت ضربه خوردن اکثریت اعضای کمیته مرکزی، اختیارات سازمان را به هر تعداد، باقی‌مانده آن تفویض نماید، ثانیاً به تشخیص خود "اعضای ضربه خورده را جایگزین نماید، و ثالثاً هر زمانیکه دلش خواست در اساس تشکیلات بماند، با توجه به

اختیاراتی که همین کمیته مرکزی طبق همین اساسنامه، در مورد برگزاری کنگره هم صاحب اختیار مطلق است. این کمیته مرکزی زمانی که اکثریت خود را از دست داد دیگر نماینده اراده کنگره نمی‌تواند باشد. بلکه اقلیتی از اراده منتخب عالی‌ترین ارگان تشکیلاتی است. و بلافاصله باید، تمامی هم و غم خود را بعد از ترمیم ضربات و کور کردن فوری آنها، مصروف برگزاری کنگره اضطراری نموده، گزارش خود را به کنگره ارائه نموده از آن کسب تکلیف نماید. در غیر این صورت با این همه اختیارات بر شمرده در اساسنامه پیشنهادی چه تضمینی برای اعمال اراده اکثریت سازمانی از طرف اقلیت باقیمانده کمیته مرکزی وجود دارد؟ اگر این اقلیت نماینده گرایش انقلابی نبود چی؟ این هر تعداد اگر حتی یک نفر باشد چی؟ چرا اصولاً چنین حقوق و حقوقی به این "هرتعداد" مورد نظر اساسنامه واگذار شود؟ و به فرض داشتن چنین حق و حقوقی این "هرتعداد" و منتخبین همین "هرتعداد" به چه دلیل و چرا باید در کنگره "مصونیت" داشته باشند و حتی کنگره سازمانی هم بعد از حتی مدتها، که تحت نظارت همین هر تعداد و بهتراست بگوئیم منتصبین آنها، فراخوانده شده است، حق تصویب یا رد اعتبارنامه آنها و حسابرسی معین سیاسی و تشکیلاتی و غیره را نداشته باشد. چه بسا حتی بقایای اعضای منتخب کمیته مرکزی در کنگره قبل نیز در طول این مدت مرتکب خطاها و اشتباهاتی شده باشند که کنگره حاضر با دلایل مبرهن اقدام به رد اعتبارنامه آنها بنماید. چرا باید با چنین مقدمه‌چینی‌هایی دست کنگره را از قبل در اساسنامه بست. مگر با تشکیل کنگره و انتخاب هیات رئیسه آن نباید کمیته مرکزی تمامی اختیارات خود را به عالیترین ارگان سازمانی تفویض نماید و کناره‌برود و اعضای آن بمثابه عضوساده سازمانی در کنگره شرکت نمایند.

نه رفقا "هرتعداد" باقیمانده در هیچ اساسنامه کمونیستی نمی‌تواند بعنوان یک اقلیت از یک رهبری منتخب وظایف کل رهبری را برای مدتی نامعلوم (بر طبق مفاد این اساسنامه) برعهده گیرد، و چه بسا همانطور که اشاره شد، اگر این "هرتعداد" یعنی آن اقلیت گرایش انحرافی (مثلاً ترسکیستی) را نماینده‌گری کنند، نتوانند چنین اختیاراتی اقدام به انتصابات در جهت پیشبرد

اهداف انحرافی خود نموده ، تشکیلات را به ورطه سقوط بکشانند .

ولی نباید در اینجا هم متوقف شد چون اساسا ما در یکی دو مورد نا چیز به چنین اشکالاتی آلوده نیست ، بلکه اساس "سانترال یسم دمکراتیک" آن را همین اشکالات تشکیل می دهند . به مکانیزم کار درونی ، کمیته مرکزی که بیشتر دقیق شویم و مواد دیگر مربوط به کمیته مرکزی در اساسا ما را با هم حلاجی کنیم تا موضوع بیشتر روشن شود .

"ماده ۹۴ فاصله زمانی بین دو نشست کمیته مرکزی ، نباید از شش ماه تجاوز کند چرا شش ماه ؟ واگر قرار است از شش ماه تجاوز نکند ، در چه فواصلی باید برگزار شود . البته زیاد عجله مگر نباید داشت ، در شرایطی که تشکیل این جلسات تا ده سال هم بطول می انجامد ، تبصره ناقابل پشت بندهما ن ماده آب پاکی به روی دست همه می ریزد که جلسه بی جلسه .

"تبصره ! در صورت عدم امکان برگزاری جلسات کمیته مرکزی (از لحاظ امنیتی) کمیته مرکزی به هرنحوی که خود صلاح می داند ، اعضا را در جریان خواهد گذاشت ."

روشن است که همان "حداکثرشش ماه "هم شوخی بوده ، در "شرایط دیکتاتوری سرکوب و عنان گسیخته " معروف از لحاظ امنیتی "اصولاً نباید امکانی برای تشکیل جلسه باشد . چه رسد به تجاوز و تعطیل نکردن آن از شش ماه ؟

باز هم این بعهده کمیته مرکزی است که هرطور خود "صلاح" بداند ، اعضا و نه ارگانهای را که اعضا در آنها سازماندهی شده اند و مسئولیت هدایت تشکیلات را بعهده دارند ، در جریان امور بگذارد ، بدون آنکه جلسه تشکیل دهد ، تصمیم بگیرد و به اطلاع برساند .

اساسا ما پیشنهادی کمیته مرکزی از حول حلیم توی دیگ افتاده است . اول تاکید خود را بر سانترال یسم می گذارد ، همه حقوق و اختیارات را بعهده آن می گذارد ، سپس ، خود همین سانترال یسم را هم منحل اعلام می نماید . عملاً فدرالیسم اعضای کمیته مرکزی و اختیارات بی حدود و حصر آنها را ، دامن می زند ، تا حتی اختیارات جمعی همین کمیته محدود را ، این مساله عمق دیدگاه

عقب مانده‌ها سا سنا مه را آشکار می‌سازد و در عمل هرگونه تمرکزی را منحل می‌کند و آنارشی و هرج و مرج را جا نشین هرگونه سا نترالیسمی می‌نماید. فدرالیسم در تشکیلات را به بهای نفی موجودیت یک تشکیلات به هم پیوسته حتی در بوروکراتیک تشریح شکل آن نیز دامن می‌زند و عملاً به نفی هرگونه امکان تحرک همه جا نبه تشکیلاتی دست می‌زند.

اساساً مه‌پیشنها دی، فدرالیسم عیان خود را در چگونگی عملکرد کمیته مرکزی و در سطح تشکیلات نیز با گذاشتن اتکاء خود بر اعضا و افراد و عنا صر منفرد در تمام زمینه‌ها و بی‌محتوی نمودن ارگانهای تشکیلاتی و اکتفا به اعلام یکسری اصول فرمالیته در مورد این ارگانها، تکمیل می‌کند. مثلاً بدون آنکه مکانیزم‌های مبارزه با فراگسیونیسیم و محفل بازی را روشن سازد، بدون آنکه چنین مسائلی را از نقطه نظر اصولی ملغی اعلام نماید، اعلام می‌دارد که:

"مبارزه علیه هرگونه محفل گرائی، دسته‌بندی و فراگسیونیسیم از وظایف خطیر هر عضو می‌باشد." (ماده ۱۳، اصل پنجم - وظایف اعضا)

حال تصور را بکنید که هر عضو تشکیلات خود را متخصص مبارزه با فراگسیونیسیم و محفل گرائی و دسته‌بندی دانسته، دیگران را مدافع چنین مسائلی، آنگاه در تشکیلات چه بلبشویی به راه خواهد افتاد و چه غوغائی بپا خواهد گشت و چه دن کیشوت‌های شمشیرچوبین خود را برای قلع و قمع غول‌های بدطینت محفل با زاز غلاف برخواهند کشید، کما اینکه تجربه چندین سال اخیر از این ماجراها کم نداشته و نادر دویی جهت نبوده و نیست که رفقای کمیته مرکزی در مقابل چنین بی‌پرنسیپی‌های غیرتشکیلاتی سکوت اختیار کرده‌اند و....

البته این امور طبیعی است زمانی که کمیته مرکزی حتی برگزاری جلسه را به صلاح‌دیدهای اعضای خود واگذار کند و هر عضو کمیته مرکزی را بعنوان فعال مایشاء در محل مسئولیت خود را کند و هر از چندگاهی از او غیاب‌دارین یا آن مورد نادر، رای گیری بعمل آورد (البته نباید فراموش کرد "به لحاظ امنیتی") و صد البته حق هم‌دارد که از اعضاء بزن بهادری و دن کیشوت هم

بخواهد، چنین مبارزه‌ای را به پیش برند.

نه رفقا، راه مبارزه با فراکسیون‌بسیج افراد نیست، بلکه اجرای اصل سانترالیسم دمکراتیک و ایجاد و تحکیم اصول زندگی حزبی است. اتفاقا برعکس، خود این اساسا ما است که با ایجاد بوروکراتیسم و دامنه زدن به فدرالیسم و انفرادمنشی در تشکیلات به اشاعه محفلیسم، فراگسیون‌بسیج مستقیما اقدام می‌کند.

درست همین برخورد به امر تشکیلات هم هست که در برخورد به امر تشکیل جلسات کمیته مرکزی خود را به این نحو به نمایش گذاشته و عملا جلسات آن را و مکانیسم‌های تصمیم‌گیری کمیته مرکزی را معوق می‌گذارد. نه رفقا، جلسات کمیته مرکزی نمی‌توانند به صلاح دید این یا آن بخش از کمیته مرکزی واگذار شوند، کمیته مرکزی باید در فواصل معینی جلسات خود را برگزار نماید. و بر کار دفتر سیاسی نظارت داشته باشد و امور تئوریت خود را پشتوانه فعالیت روزمره آن قرار دهد و وحدت و انسجام سازمانی را تأمین نماید، در غیر این صورت چه تضمینی وجود دارد که هر عضو کمیته مرکزی بدلیل همان "به لحاظ امنیتی" وعدم برگزاری جلسات، تئوریت دفتر سیاسی پیشنهادی اساسا ما را زیر سؤال نبرد و بدخواه خود عمل نکند و به فدرالیسم موجود در اساسا ما تعیین مادی نخشد.

نه وقتی که مسئله تشکیل جلسات کمیته مرکزی این چنین با لاقیودی نگریسته شود و عملا رهبری متمرکز و تحکیم نفی گردد و فدرالیسم افراد و عضو کمیته مرکزی و صلاح دید آنها جایگزین آن شود، چه انتظار می‌توان از چنین اساسا ما داشت تا در مورد پلنوم کمیته مرکزی، برخورد اصولی نماید. در این مورد هم اساسا ما الحق که ساکت نیست و این اساسا ما پلنوم را فراموش نکرده است ولی آنرا عملا از دستور کار کمیته مرکزی حذف نموده است "ماده ۹۹ کمیته مرکزی در صورت ضرورت و برای تبادل نظر در مسئله یا مسائل خاص می‌تواند پلنوم وسیعی تشکیل داده، به بحث و تبادل نظر بپردازد."

این قید "در صورت ضرورت" همان چیزی است که در اینجا جا نشین

"الفاظ امنیتی" توی پارامتر در مورد تشکیل جلسات و "شرایط دیکتا توری و سرکوب افسار گسیخته" در مورد اصل انتخابی بودن ارگانها، شده است. ولی چه ضرورتی بالاترا زهدایت همه جانبه تشکیلات و ایجاد اراده واحد عملی و سیاسی در آن می‌تواند، دلیل وجودی این پلنوم‌ها باشد. نهر فقای کمیته مرکزی، در این مورد هم کمیته مرکزی که هیچ، تشکیلات هم نمی‌توانند، در اساسنامه مورد تصویب خود، پلنوم وسیع کمیته مرکزی را صرفاً به "در صورت ضرورت" واگذار نماید. کمیته مرکزی برای کنترل و نظارت دائمی بر تشکیلات و ایجاد هماهنگی ضروری در عملکرد ارگانها، باید در فواصل زمانی مشخصی، در فاصله بین دو کنگره پلنوم وسیع برگزار نموده، به بحث و تبادل بپردازد. این "در صورت ضرورت" می‌تواند اصلی منجر به برگزاری پلنوم‌های اضطراری گردد نه اینکه به تنها دلیل وجودی پلنوم کمیته مرکزی ارتقا یابد. پلنوم وسیع در فواصل دو کنگره، بعنوان ابزار اعمال کنترل و نظارت تشکیلاتی و یکی از مجاری اصلی اعمال اصل سانترالیزم دمکراتیک و ایجاد وحدت اراده عملی و سیاسی در درون تشکیلات است که نمی‌تواند به این یا آن "شرایط" و "ضرورت" واگذار شود. ضرورت چنین پلنوم‌هایی، وجود پلنوم‌های وسیع و مکانیزمها و عملکردهای آنها در برخورد به وظایف همیشگی و تعطیل نا پذیر تشکیلات است. وقتی که شیوه برخورد اساسنامه نه تنها به مکانیزم حرکت درونی و اختیارات تنها ارگان منتخب مورد نظر خود که حق تصویب یا رد برگزاری کنگره موجود خود و حتی انتخاب نمایندگان را نیز داشته باشد، بلکه بر حدود و حوزه عملکرد بی‌حد و حصر آن چنین باشد که دیدیم، باید هم از هیچگونه ارگان عالی دیگری در سطح مناطق سخنی به میان نیامورد، از انتخاب درپائین از طریق تشکیل کنفرانس‌ها و نشستهای سازمانی اصلا حرفی نزده، و اینگونه مسائل را حتی بدون دست‌یازدن (به "شرایط دیکتا توری و... و" لحاظ امنیتی" کا ملامسکوت گذارد و ادعا داشته باشد که تشکیلاتی را می‌خواهد پی‌ریزی نماید که سانترالیزم دمکراتیک بر آن حاکم باشد و تحت هدایت چنین اصلی حرکت نماید. و همه حقوق نه تنها کنگره بعنوان عالی‌ترین ارگان، بلکه کلیه کمیته‌ها و غیره را نیز از حقوق

انتخاب گرفته تا عضوگیری و غیره را به کمیته مرکزی واگذار نماید و شرایط کنونی را بعنوان مبنای حرکت خود و مستمسک اعمال تمایلات و بینش کاملاً غیر کمونیستی خود نماید. حال که به اصول حاکم بر ساختمان تشکیلات مورد نظر اساساً سه پیشنهادی کمیته مرکزی نظری انداختیم ببینیم سیستم تشکیلاتی مورد نظر اساساً سه چیست؟ و با چنین نقطه عزیمتی این اساساً سه و دیدگاه آن چگونه تشکیلاتی را می‌خواهد بسازد.

ساختمان تشکیلاتی حزبی و ساختمان تشکیلاتی اساسنامه پیشنهادی

بدون تردید ساختمان تشکیلاتی آینده سازمان ما باید، ایجا دچنان تحولی در مناسبات کنونی را در خود مدنظر داشته باشد که ظرفیت سازماندهی آتی طبقه کارگر را در سیستم درونی خود، ارائه نماید. چنین سیستم و ساختمانی از تشکیلات صرفاً یک شکل ساده نمی تواند باشد، بلکه باید با مکانیزمهای درونی خود، بیان پیچیده ترین روابط سازمانی در جهت حصول به اهداف طبقاتی پرولتاریا، بوده، ظرفیت و توان تثبیت تشکیلاتی، سیاسی وایدئولوژیک سازمان در جنبش کارگری را تضمین نماید و از وضعیت کنونی دههاگام جلوتر رفته و چشم اندازهای ارتقاء سازمان را در تمامی زمینه ها مدنظر قرار دهد.

ساختمان تشکیلاتی حزبی یک سیستم هیرارشیکی بدون محتوی نیست، بلکه بستریک حرکت پیویا وفعال مبارزاتی وکانال پیشبردچنین مبارزهای است. بنا براین باید اساسی ترین وجوه فعالیت آن با صراحت تمام در اساسنامه تشکیلاتی روشن باشد. حدود و حوزة فعالیت ارگانها، اختیارات آنها، مکانیزم عملکرد درونی آنها در وهله اول، بر بنیان درک لنینی از تشکیلات و سازماندهی مشخص گشته، و جایگاه هر کدام از ارگانهای تشکیلاتی و نقش و موقعیت آنها در امر رهبری مبارزات توده های کارگر و پیشبرد خط و مشی سیاست سازمان و ارتباط فیما بین ارگانهای رهبری تشکیلات با ارگانهای تحت مسئولیت خود، دقیقاً در اساسی ترین وجوه خود، شیوه تصمیم گیری در ارگانها، نحوه ارتباط منظم و سیستماتیک آنها، بکارگیری شیوه های اصولی آموزش و ارتقاء تشکیلات بعنوان مجرای اصلی تحقق موجودیت واقعی و نه صوری ارگانها، تصریح شود.

اساسنامه پیشنهادی رفقای کمیته مرکزی، در بخش مربوط به ساختمان

تشکیلات می گوید :

"تقسیمات تشکیلاتی سازمان چریکهای فدائی خلق ایران عبارتند از: هسته سرخ، کمیته بخش، کمیته شهرستان، کمیته منطقه"

اساسا مه بعد از برشمردن حوزه و حدود فعالیت هر کدام از این "تقسیمات"، نحوه کار آنها را بطوریکسانی ارائه داده و حدودا وظایف یکسانی را برعهده تمامی این تقسیم بندیها می گذارد، حتی کمیته منطقه که اساسا مه ظاهرآ حدود فعالیت آنها را، در سطح منطقه بعنوان ارگان رهبری - کننده تشکیلات بعد از هیئت سیاسی تعیین می کند.

شیوه تصمیم گیری در این ارگانها را کلا بر مبنای "واحد پایه" که همان هسته سرخ باشد، معین نموده، و در ماده ۴۰ در این رابطه می گوید:

"کلیه تصمیم گیریها بر اساس نظرا کثرت هسته (اعم از عضو و کاندیدای عضویت) بجز در مورد انتخاب مسئول، اتخاذ می شود."

تبصره ۱ - در صورت تساوی آراء، نظری که مسئول به آن رای داده است، لازم الاجرا است.

تبصره ۲ - مسئول می تواند در صورتیکه تشخیص دهد نظرا کثرت اعضا میسر مصالح و نظرات سازمان است، با پذیرش همه مسئولیتها را تصمیم بگیرد. مشروط به اینکه بعدا مورد تأیید ارگان بالاتر قرار گیرد، در غیر این صورت تصمیم او بی اعتبار بوده، و خود سرانه تلقی خواهد شد و باید جوابگوی آن باشد."

تا اینجا آنچه که روشن است، شیوه تصمیم گیری در ارگانهای تشکیلاتی که مورد نظر اساسا مه است به یک شکل صورت می گیرد، در همه آنها بجز مورد انتخاب مسئول که طبق تبصره ماده ۲۸ اساسا مه جزواختیار است کمیته مرکزی است، در بقیه موارد نظرا کثرت ارگانها، اجرا می شود، مگر همان مسئول انتصابی کمیته مرکزی تشخیص دهد که نظرا کثرت درست نیست. این شیوه تصمیم گیری اصولا غلط نیست ولی بشرطی که اعضای کمیته ها یا این ارگانهای بالاتر مورد نظر اساسا مه، انتخابی تشکیلات باشند، منتها در اساسا مه ای که تبصره ماده ۲۸ آن انتخاب مسئولین از اختیارات کمیته

مرکزی است و اعضای کمیته‌های مناطق نیز در عمل منتصب کمیته مرکزی هستند، همگی ادعاهای اساسنامه مبنی بر انتخابی بودن کمیته‌ها غیر واقعی از کار درمی‌آید و در مزاین "لازم الاجرا بودن" رای مسئول را نیز آشکار می‌سازد. آیا در حالیکه طبق تبصره ماده ۱۶ تمامی اعضا را کمیته مرکزی انتخاب می‌کند، یعنی جایی که صلاحیت اولیه احراز مسئولیت در ارگانهای رهبری کننده کمیته‌ها و غیره توسط کمیته مرکزی تعیین می‌گردد می‌تواند از انتخابی بودن کمیته‌ها سخنی در میان باشد؟ و اگر این کمیته مرکزی به فرض، از همان اقلیت محدودی باشد که بعداً از مثلاً ضربه اکثریت اعضای خود در اس‌ت‌شکلیات قرار گیرد و اعضای جدید خود را انتخاب کند (و به فرض که دچار انحرافات ایدئولوژیک سیاسی هم باشد) آیا با وجود اینگونه حقوق و اختیارات در انتصابات به این نوع کمیته مرکزی و مسئولین منتخب آن، این شیوه تصمیم‌گیری، برای اکثریت تشکیلات هرگز امکان تحقق خواهد یافت؟
 حال به شیوه تشکیل کمیته منطقه با دید توجه کرده‌ که جا لبتر از همه است:

"کمیته منطقه سازمان متشکل از مسئولین شهرستانها و منتخبین کمیته مرکزی به تعداد لازم برای پیشبرد امور سیاسی و تشکیلاتی سازمان در سطح یک منطقه بوجود می‌آید." (ماده ۶۵)

مفهوم این ماده چیزی جز این نمی‌تواند باشد که کمیته منطقه از منتخبین کمیته مرکزی تشکیل می‌شود یعنی از مسئولان منتخب کمیته مرکزی به اضافه منتخبین به تعداد لازم او. آیا تشکیلات منطقه مثل هر بخش دیگری از تشکیلات حق انتخاب کمیته رهبری کننده خود را ندارد و نظارت کمیته مرکزی تنها بر انتخاب مسئول آن نباید منحصر شود، یا بقول اساسنامه و تبصره ماده ۲۸ آن به انتخاب مسئول آن؟ پس این هر "تعداد لازم" دیگر چیست؟ چرا به کمیته مرکزی این اختیار داده شود و بر چه اساسی؟ اگر کمیته مرکزی مجموع منتخبین تشکیلات منطقه را فاقد صلاحیتهای لازم می‌بیند، می‌تواند این مسئله را به تشکیلات با دلایل ثابت نماید. و انتخاب آنها را تأیید نکند، انتخاب مجدد صورت گیرد، ترکیب عوض شود و غیره. این افزودن تعداد چه چیزی را خواهد حل کند؟ این لازم بودن و فلسفه آن چیست؟ این امر

نشان دهنده آن نیست که کمیته مرکزی می‌خواهد کمیته‌های منطقه را حتی بر خلاف انتخاب تشکیلات هرطور که خواست کند، و از هر کسی که خواست بپرکند، حال این "تعداد" لازم توانائی هدایت تشکیلات در منطقه را داشته باشند یا نه؟ در این مورد این لازم و ضرورتی که این هر تعداد را توجیه می‌کنند نه روشن شود، رمز این انتخاب (ببخشید با زما انتخاب) کمیته مرکزی هم کشف خواهد شد. ولی در این مورد یعنی در مورد کمیته منطقه هم، عین کمیته‌ای دیگر تکرار نشده است که شیوه تصمیم‌گیری کمیته شهرستان است. کمیته شهرستان نظیر کمیته بخش، کمیته بخش مثل هسته سرخ و تمام!

حال اگر ممتمی تبصره ماده ۲۸ را نادیده بگیریم، در مورد این افزودن "تعداد لازم" مورد اجراء اساسا ما به کمیته منطقه، هیچ چیز جز اصل انتصابی بودن در تشکیلات را جایگزین اصل انتخابی بودن مورد نظر اساسا ما نمی‌سازد! این شیوه برخورد در حقیقت، اختیارات کمیته‌های مناطق، شهرستان بخش را تا همان حد هسته‌های سرخ تنزل می‌دهد و ما بین آنها هویت یکسانی می‌آفریند (این کار را تفکر حاکم بر اساسا ما نمی‌تواند آگاهانه انجام نداده باشد) یعنی جز برای کمیته مرکزی، حق هرگونه اختیاراتی در چارچوب وظایف محوله از سوی کنگره را، از کمیته‌های مناطق (یعنی حتی آن حقوقی که اساسا ما ظاهرا به کمیته‌های مناطق، شهرستان و بخش داده است) از آنها سلب می‌گردد. چنین کمیته مرکزی با ایده‌ها متمرکز نمودن همه وظایف بردوش خود الزاما در جزئی‌ترین مسائل کمیته‌ها دخالت کند، و به جای مسئولین کمیته‌ها، برایشان تصمیم بگیرد. در حقیقت امروز نیز همین سازماندهی غیرلنینی است که کار هر بخش و هر منطقه تشکیلات را با اختلالات جدی مواجه نموده، و در اکثر موارد به نابودی کامل بخش‌های مختلف تشکیلات انجامیده است.

این یکسانی وظایف و نحوه کار کمیته‌ها و بخش‌ها و هسته‌ها و مبتنا قرار دادن "واحد پایه که تنها بر زمینه اختیارات همه جانبه و بی‌حد و حصر کمیته مرکزی در انتخاب مسئولین ارگانها صورت می‌گیرد که حتی عضوگیری را نیز با توسل به "شرایط کنونی" در قبضه قدرت خود دارد، عملا تشکیلات را

به دو بخش کاملاً مجزا، تقسیم می‌کند: (۱) کمیته مرکزی، (۲) توده‌های سازمانی که در مجمع‌های ۳، ۴، ۵ نفر متشکل شده‌اند. این نحوه برخورد به مراسم زمانده‌ی تشکیلات، تمرکز در بالا را به بهای نفی هرگونه توریته تشکیلاتی در خارج از خود می‌خواهد تا مین نماید. ویوروکرا تیسم متکی بر آحاد تشکیلات را جا- نشین سانترال ایسم مبتنی بر اراده مکرراتیک و ارگانهای منبعث از این اراده می‌نشانند. اتفاقاً برعکس تصور تنظیم‌کنندگان اساسنامه، این شیوه برخورد نه تنها به سانترال ایسم منجر نمی‌شود، نه تنها نمی‌تواند، تشکیلات بسازد، بلکه قبل از همه با بی‌محتوا نمودن کل ارگان ایسم تشکیلاتی و درهم کوبیدن هرگونه ارگان ایسم متشکل درونی آن ولی اعتبار کردن ارگانهای تشکیلاتی، سانترال ایسم را نیز بی اعتبار می‌کند و یک سیستم بورژوازی را بر تشکیلات حاکم می‌کند. این سیستم تنها می‌تواند اراده نمایندگان قدرت ما و تشکیلاتی را در تمام سطوح، "لازم الاجرا" سازد. ما برخلاف این درک بورژوازی از تمرکز، تمرکز در تشکیلات کمونیستی محصول عدم تمرکز در تشکیلات است. این عدم تمرکز در تشکیلات "چیزی نیست جز وی دیگر همان تقسیم کار که به تصدیق همگان، یکی از مبرم‌ترین نیازهای تشکیلات ما را تشکیل می‌دهد" (لنین) و برخلاف درک اساسنامه به مفهوم رفت و روب هرگونه توریته‌ای در پائین نیست، بلکه دقیقاً بر توریته‌های تشکیلاتی در مناطق مختلف متکی است. وقتی این توریته‌ها توسط تبصره‌ها و "شرایط" درهم شکسته شوند و کمیته مرکزی مستقیماً حق تصمیم‌گیری از بالاترین ارگان تا واحدهای پایه را برای خود محفوظ داشته و به جای ارائه رهنمودها و سیاستهای سازمانی، هم خود را مستقیماً مصروف‌گزين کردن افراد و عضوگیری آنها نمودن، در واحدهای پایه سازد. دیگر ارگانهای واسطه بین کمیته مرکزی و واحدهای همان پایه و غیره دیگر چه صیغه‌ای هستند و چه توریته‌ای می‌توانند داشته باشند؟! یا دیگر غیر از این است که چنین سازمانی عملاً فاقد هرگونه ارگان تشکیلاتی اعم از منطقه‌ای و غیر منطقه‌ای خواهد بود؟! یعنی آنچه که امروز عیناً بر تشکیلات ما حاکم است، یک مرکزیت محدود و دیگر هیچ! بقیه ارگانها و اعضا و پیش‌عضوها فقط جمع حسابی افراد هستند، بدون هیچ-

گونه اختیارات و مسئولیت تشکیلاتی!

شیوه تشکیل کمیته‌ها و انتخاب مسئولین ونحوه تصمیم‌گیری آنها ، زمانی می‌تواند ، (جدا از تناقضات فوق که نهایتاً مسأله انتخابی بودن را به نفع تبصره ماده ۲۸ حل می‌کند) مادی پیدا کند و تنها در شکل ساده تقسیم نیروها باقی نمانده بلکه بعکس به سازماندهی منجر گردد ، که مکاتیم‌های درونی این ارگانها و ارتباط دیالکتیکی و نه الزاماً مکانیکی آنها با همدیگر مدنظر قرار گیرد . رابطه و احاطه با به تا کمیته منطقه حتی کمیته مرکزی ، یک رابطه مکانیکی اتصال ساده بالابه پائین نیست بلکه یک رابطه زنده و فعال میان ارگان‌های حامل درمسیان توده‌ها با ارگانهای رهبری خویش است . این رابطه زمانی می‌تواند صورت حقیقی بخود بگیرد که مکاتیم‌های خاص اعمال اراده اکثریت تشکیلاتی را در عمل و در همین هدایت ارگانها از نقطه نظر سیاسی و تشکیلاتی ، مجری گردد . و مجرای اعمال این اراده در عالیترین سطح خود در تشکیلات ، باز باشد . حوزه و حدود ، مسئولیت ارگانها بنا به وظایف و حدود فعالیت خود روشن گردد ، شیوه این یا آن انتخاب در آنها معین گردد . رابطه این گونه انتخابها با امر کنترل و نظارت ارگان بالاتر را داشته باشد . این کنترل و نظارت بر انتخاب ارگانها نمی‌تواند دلیلی برجایگزینی اراده ارگانهای بالا ، با این انتخابها باشد . اگر انتخاب در تشکیلات یک اصل است قبل از هر چیز باید کمال انجام چینیسن امری را ایجاد کرد . در همین زمینه نیز هست که اساساً مه‌پیشنهادی حقوق هرگونه انتخابی را از تشکیلات سلب می‌کند . چگونه ؟

کمیته مرکزی این اساساً مه . تمام مسئولین ارگانها را با تفویض حق و توبه آنها ، خودانتخاب می‌کند ! عضوگیری در کلیه سطوح تشکیلات را در اختیار خود می‌گیرد و درست همین مسئولین انتخابی خود را نیز برای مجری داشتن اصل "انتخابی بودن" به‌کنگره فرامی‌خواند ! آیا کسی می‌تواند بگوید که چنین سیکلی می‌تواند بسیار آراء انتخابی تشکیلات باشد ؟ ! مسلماً خیر ، چرا ؟ چون رابطه ناظر بر اصل اکید انتخابی بودن می‌باید اولاً از طریق اعمال حق انتخابی بودن ارگانها و کمیته‌ها و کنفرانس‌های منطقه‌ای

تا مین؟ شود، یعنی بصورت سیستم از پائین به بالا عملی گردد. ثانیا نمایندگان که باید در بالاترین ارگان سازمانی انتخاب نمایند، می‌باید نمایندگان ساپه روشنه‌های نظری در سطوح مختلف تشکیلات و در حقیقت نمایندگان نقطه - نظرات اعضاء تشکیلات باشند. اساسا ضمن نقض مورد اول در مورد موسی کا ملا سکوت اختیار کرده است .

موضوع دیگر آنکه در مورد عالیترین ارگان تشکیلاتهای منطقه‌ای و غیره سخنی هم بمیان نیا مده است. آنچه مسلم است این کنفرانس تحت هدایت مستقیم کمیته مرکزی می‌باید عالیترین ارگانهای تشکیلات منطقه‌ای باشد (حداقل در همین سطح) تا بتواند امرانتخابی بودن این یا آن ارگران رهبری منطقه‌ای را جامعه عمل بپوشاند. ولی اساسا نامه این مسئله را کاملا سکوت گذاشته است. شرایط کنونی یعنی "شرایط دیکتاتوری و سرکوب‌عنان گسیخته" دلیل چنین فراموشی باشد. ولی هرچه هست اصولا در قاموس اساسا مه، چنین کنفرانسهائی جایگاهی برای خود ندارند. اصلا ذکر هم از آنها بمیان نیا مده است. این امر نشان دهنده آن است که بفرض اگر دلیل این فراموشی "شرایط دیکتاتوری" هم باشد، در شرایط نیمه دمکراتیک و در مناطقی هم که امکان برگزاری آنها هسته نباید اقدام به برگزاری آنها کرد، هرچند هیچ شرایطی قادر به تعطیل اصول کمونیستی حاکم بر اساسا مه نیست و نمی‌تواند باشد. و اگر انداز سرسوزنی هم به حق انتخاب اعتقاد داشته باشیم، چنین مجاری دمکراتیکی قطعاً ضروری است. هم‌انطور که کنگره و برگزاری آن برای کل سازمان در فواصل معینی قطعاً ضروری است .

تنها ذکر این نکته که: "کلیه کمیته‌های سازمانی بخصوص کمیته‌های رهبری کننده، باید همواره به نظرات و انتقادات تشکلهای سازمانی پائین‌تر و اعضا توجه نمایند. تمامی کمیته‌ها باید مرتباً گزارش فعالیت‌های خود را به تشکلهای پائین‌تر گزارش، و کلیه کمیته‌های پائین‌تر موظفند گزارش کار خود را به ارگانهای بالاتر گزارش نمایند." (ماده ۳۰) اعلام " رعایت " اصول زیر :

- بحث آزاد در درون کمیته‌ها در مورد مسائلی که به سیاستها و فعالیت‌های عمومی سازمان مربوط می‌شود .

- تشویق انتقاد و انتقاد از خود از بالاترین تا پایین.

- مبارزه مداوم و بیرحمانه علیه تمام ایلات بوروکراتیک و لیبرالی در تمام سطوح سازمان.

- غیرمجاز بودن فراگسیونیسم و تشکیل فراگسیون به شکل (ماده ۲۲)
کافی است که این یا آن کمیته به این یا آن انتقاد شکل پایین تر توجه نماید، و امر گزارش دهی و گزارش گیری مجری گردد و با بحث آزاد در کمیته ها صورت بگیرد، انتقاد و انتقاد از خود تشویق گردد (اگر تنبیه گردد چی؟)، مهم این است که بالاخره اگر به این یا آن انتقاد توجه نشد، کجا باید با آن برخورد شود، در بهترین حالت اگر این گزارش دهی و گزارش گیری صورت نگرفت، کی و چگونه باید با آن برخورد نمود، همین انتقاد و انتقاد از خود اگر تشویق شد که هیچ ملامت مجری گشت و یا فلان بحث آزاد را علامت شد، در کجا و چگونه می خواهد این انتقادات یا آن بحثها بالاخره منشاء اثری گردد، چگونه می تواند این انتقادات و بحثها تبدیل به اراده شود یا تحرکی را حول این یا آن سیاست، ایجاد نماید و یک گام تشکیلات را جلو برده، در جریان عمل اعضا را ارتقا دهد.

شکل و شیوه و فرجام این مبارزه علیه تمام ایلات بوروکراتیک و لیبرالی چگونه است، اگر چنین چیزی در یک ارگانی تبدیل به یک سیاست گردید، تشکل تحت هدایت چنین ارگانی چگونه و در کجا با دلایل روشن این بوروکراتیسم یا لیبرالیسم را به اثبات رساند؟ اگر ارگانهای بالاتر که به منتخبین خود تردید روانداشتند تکلیف کل آن بخش از تشکیلات چه می شود؟ اگر به هیچ کدام از انتقادات و گزارشات پاسخ داده نشد یا پاسخ مقتضی داده نشد، باید منتظر فاجعه سقوط یک بخش از تشکیلات بود یا باید مکاتباتی برای رسیدگی به چنین انتقاداتی و چنین تمام ایلاتی و طردها وجود داشته باشد که بهترین شکل آن رسمیت بخشیدن به ارگانهای عالی تشکیلاتی از قبیل کنفرانسها و غیره و پیش بینی ارگانها، کنترل و نظارت توسط کمیته مرکزی است، درست به همین گونه است برخورد به امر فراگسیونیسم: اساسنامه پیشنهادی با عدم پیش بینی هر گونه نظارت سازمان یافته و ارگانیک و هرگونه مجاری دمکراتیک تشکیلاتی و ارگانهای که نمایند را ده جمعی تشکیلات باشند و در عمل راه را بر لغو تمام این اصول مورد نظر خوبا زمی گذارد.

گزارش و گزارش دهی با دید منجر به جمع بندی شود و امکان تبدیل شدن به سیاست عملی را داشته باشند و این امر تنها به قضاوت این یگان ارگان کلا نمی تواند وادار شود، آنها باید طی نشستهای تشکیلاتی در سطوح مختلف تبدیل به یک کیفیت نوین و جمع بندی همه جانبه و تحلیلی گردد و بر صحت یا عدم صحت این یا آن گزارش و سیاست ناشی از آن برخورد نماید.

انتقاد و انتقاد از خود، تنها زمانی خواهد توانست بعنوان یک امر جاری و ضروری تشویق گردد و واقعاً هم تشویق گردد که از کمال کنفرانسهای تشکیلاتی و مباحث جمعی ارگانهای عالی تشکیلاتی گذشته و به اراده جمعی تشکیلاتی و به هر مادی و عامل تغییر و تحول و بستر ارتقاء تشکیلات تبدیل گردد. وگرنه انتقاد و انتقاد زخوهای پراکنده بدون آنکه امکان جمع بندی و تبدیل شدن به سیاست را داشته باشند، امکان ندارد که به سیستم تبدیل شده و منشأ اثری در تشکیلات واقع شوند. چنین انتقاد و انتقاد زخوهای در بهترین حالت ممکن است فقط برای مدت معینی و اضرای در صورت بحران شدن (در هر مورد بزرگ و کوچکی) تعدیل نمایند ولی بخودی خود هر چند حتی به آنها واقعی هم گذاشته شود، به هیچ وجه قضا در نیستند، در سطوح عالی تشکیلات، بدون آنکه از مجرای یک نشست گسترده تر بگذرند و به تحول مشخص منجر گردند و به قانون زندگی تشکیلاتی تبدیل شوند.

اساسنامه پیشنهادی در مورد وظائف ساختمان تشکیلاتی خود نیز از همه چیز سخن گفته است، جزیکه چیز که اساس موجودیت تشکیلات را تشکیل می دهد و آن رهبری مبارزات توده های کارگردار محیط فعالیت خود از همان واحدها تا کمیته منطقه است که اساساً فقط در مورد کمیته منطقه گفته است که ارگان رهبری سازمان در منطقه است.

اساسنامه پیشنهادی در مورد وظائف هسته های سرخ بعد از تعیین وظائف آنها در مورد آنچه که مربوط به وظائف بیرونی آنها می شود، می گوید:

ماده ۴۶- هسته موظف است بر اساس برنامه ای که از طرف سازمان برای آن هسته تعیین شده فعالیت کند.

ماده ۴۶- هسته موظف است در جهت پیوند با توده ها... بکوشد.

علاوه بر مفاد تعیین شده، به موارد زیر جزو وظائف هسته های سرخ محسوب می شود و

لازم الاجرا است .

الف) تبلیغ برنامه‌های موسساتی سازمان .

ب) جذب توده‌ها در کارخانه‌ها با محل سکونت خود به سمت سازمان .

ج) توزیع نشریات سازمان .

د) جمع‌آوری کمک‌های مالی .

ه) اجرای دستورات کمیته مافوق .

ی) ارتقاء دانش سیاسی- ایدئولوژیک اعضای هسته خود .

گذشته از اینکه بسیاری از موارد "لازم الاجرای" فوق قبلا طی مواد مختلف آمده‌اند، از جمله بند (ی) و بند (الف)، هسته در این وظایف بهر کاری با ید دست بزند تا توده‌ها را جذب سازمان کند، یا با آنها "پیوند" حاصل کند ولی بدون آنکه روشن شود چگونه و از چه طریق، فقط از طریق تبلیغ و ترویج برنامه‌های سازمان (یعنی به عنوان یک تشکیلات فقط مبلغ)؟! این تبلیغ وجه مشخص عملی ندارد .

آنچه که در این بندها به آن اشاره‌ای نشده است، شرکت فعال در مبارزات روزمره توده‌ها و پیش‌بردن تمامی این وظایف از طریق این شرکت فعال و هدایت عملی چنین مبارزاتی است . چطور می‌توان توده‌ها را جذب کرد بدون آنکه عملاً به رهبر آگاه و فعال مبارزات آنها مبدل گشت . اولین و مقدمترین وظیفه هسته همین است و اصول فلسفه وجودی آن و امکان بقای رشدیابنده آن هم همین است . شاید هم تنظیم‌کننده یا تنظیم‌کنندگان اساساً ما بگویند این امر در همان "اجرای دستورات کمیته مافوق" که بر هسته نظارت دارد مستتر است . این چگونه فلسفه وجودی است که در صورت وظایف قرار نگرفته که هیچ در ذیل وظایف حتی همین اجرای دستورات هم نیا آمده است .

این امر فقط در مورد هسته سرخ یا واحداً به نیست بهمین کمیته‌های مافوق مراجعه کنیم تا ببینیم آیا این امر جزو وظایف تعیین شده در باره است یا نه : اساساً ما می‌گوییم :

"کمیته بخش مسئول رهبری و کنترل فعالیت‌های هسته‌های سرخ تحت مسئولیتش می‌باشد ." (ماده ۵۲)

امادرمورد کمیته شهرستان که در مورد وظایف بیرونی چیزی جدا از آنکه نقل کردیم وجود

ندارد. که کمیته بخش مسئول رهبری آن باشد، پس وظیفه تا اینجاست که پخش نشریات ارتباط با توده ها و جذب آنها و پیوند با آنها، و پیشبرد سیاستهای سازمان است که یک سری امور کلی هستند. پس کمیته مافوق دستورات آنهم چیزی را در این مورد روشن نمی سازد. اما برخلاف دیداساسنامه، باید در صدد وظائف تمام ارگانها و نهادهای تشکیلاتی سازمان شرکت فعال در مبارزات روزمره کارگران و رهبری این مبارزات و پیشبرد امر تبلیغ و ترویج برنامه و اهداف سازمان از این طریق در میان کارگران و جذب و آموزش فعالین پیشرو آنها برگسترش نفوذ توده های سازمان در میان کارگران یا در هر بخش توده ای دیگر باشد. تشکیلات سازمان ماباید یک تشکیلات عامل باشد تا یک تشکیلات مبلغ. و این امر باید در اساسنامه بوضوح بیاید و صراحتاً بر چنین وظیفه ای تاکید شود. تنها بر زمینه عمل انقلابی است که تبلیغ و ترویج برنامه انقلابی امکانپذیر است، این عمل انقلابی این نقش رهبری از کوچکترین تا بزرگترین حرکت اعتراضی توده ها تا قیام مسلحانه آنها آن چیزی است که زمینه اصلی فعالیت ما را در تمام عرصه های دیگر بر زمین گشاید و تنها مجرای است که پیوند توده ای با کارگران و جذب و سازماندهی گسترده آنها را امکانپذیر می سازد چراکه سازماندهی و پیوند امر جذب، بدهی کارگران نیست و نمی تواند باشد. که از طریق جذب تک تک آنها عملی گردد بلکه محصول احراز شایستگی در هدایت عملی آنهاست. پس حتی برای تحقق اصولی وظائف بر شمرده اساسنامه هم شده می باید حتماً برای این ضرورت وجودی اولیه هسته های سرخ (حوزه های حزبی) یا واحدهای پایه تا کید می گشت.

در مجموع می توان گفت افاق دید تشکیلاتی اساسنامه پیشنهادی بسیار محدود است و بهیچوجه چه از نقطه نظر شکل و چه از نقطه نظر مضمون، ساختمان تشکیلاتی مورد نظر اساسنامه، نمی تواند پاسخگوی نیازهای کنونی سازمان نقش و جایگاه آن در جنبش و چشم اندازهای رشدی آینده آن باشد. در یک کلام ساختمان تشکیلاتی مورد نظر اساسنامه با محدودیتهای خاص خود، فاقد هرگونه دید حزبی مغایر تشکیلات حزبی است و باید کلاً کنار گذاشته شود، و طرح تشکیلاتی مشخصی مبتنی بر روند تشکیلاتی حزبی و وظائف و مناسبات حزبی جایگزین آن شود.

”چگونه تشکیلاتی“ با چه مناسباتی! و چرا!

”مادام که مادر مسائل اساسی برنامہ و تاکتیک وحدت نداشتیم، آشکارا می‌گفتیم که در دوران پراکندگی و محفل بازی زندگی می‌کنیم علنا اظهار می‌داشتیم که قبل از متحد شدن باید مرزبندی نمود. در آن وقت ما از شکل‌های سازمان مشترک حتی دم هم نمی‌زدیم، بلکه فقط و فقط درباره مسائل جدید (در آن موقع واقعا هم جدید) مبارزه برنامہ ای و تاکتیکی با اپورتونیسم چون و چرا می‌کردیم. اکنون این مبارزه بنا به اعتراض همه ما یک وحدت کافئ را تأمین نموده، در برنامہ حزبی و قطعنا مہ های حزبی درباره تاکتیک فرمولبندی شده است، اکنون بر ما ست که گام بعدی را برداریم....“

یقیناً در حزب ماحتی یک پراتیسیسین (بدون گیومه) هم پیدا نخواهد شد که نفہم شکل فعالیت ما یعنی سازمان مدتہا ست از مضمون عقب است و بطور دہشتناکی ہم عقب است و فریادہای خطاب بہ عقب ماندگان حاکی از این کہ پا بگیرد! و جلونیفتید! کاری است کہ فقط در خور بہلولہای حزبی است.“

(لنین یک گام بہ پیش دوگام بہ پس، منتخب آثار صفحات ۲۲۲ و ۲۲۴)

آنچه امروز برہمہ ماروشن است باید بشد این واقعیت است کہ حرکت آتی سازمان ضرورتاً می‌باید در چشم انداز عاجل خود، تشکیل حزب طبقہ کارگر ایران را، در وجوہ مشخصہ آن، هدف خود قرار دہد. و با چنین دیدی نیز حرکت امروز خود را سازماندہی کند. اگر ہدف سازماندہی پرولتاریا برای کسب قدرت سیاسی است، ضرورت مبرم این سازماندہی، خود عالیترین شکل این سازماندہی یعنی ایجاد رہبری پرولتاریا و ستاد درزمنندہ آن یعنی حزب طبقہ کارگر است. بنابراین برآںچہ بہ اہمیت درک عمیق این مسئلہ و چگونگی پیشرفت بسوی دست یازیدن بہ آن پی برده، ہرچہ قدر تمندتر در جہت تحقق آن حرکت نمائیم ضرورتاً می‌باید تا تمام آن مسائل و معضلاتی کہ امروز سد راہ این پیشرفت ہستند، تسویہ حساب نمودہ ہمہ

رشته‌های مرئی و نامرئی، بی‌برنامگی در تمام می‌عرصه‌ها را که معضل اصلی در پیشرفت آتی سازمان هستند با سلاح انتقاد دبیرحما نه بکوبیم. با ندادن کار به اویراگماتیسیم و اپورتونیسیم موجود بر خورد جدی نموده، کار هدمند و با برنامه‌ها را نه در حرف و در عرصه موضعگیری بلکه در عمل و قبل از همه در مناسبات، تشکیلاتی آینده خود بنا کنیم. برنامه مدون برنامه‌ای که مورد تأیید و قبول کل تشکیلات باشد و زوایای تئوریک سیاسی آن برای کل اعضا و کارها مورد پذیرش و در نتیجه بعنوان یک نقطه عزیمت اولیه مطرح گردد، اصل اول چنین حرکتی در شرایط کنونی است. ولی برنامه محصول چیست؟ جز این است که هر برنامه‌ای در عین راهنمای عملی بودن خود محصول پراتیک معینی در عرصه جنبش است؟ ولی برای همین پراتیک معین هم باید وسیله داشت. وسیله عمل یک تشکیلات کمونیستی سازماندهی درونی آن است. برنامه‌ای که جدا از پراتیک و محصول این یا آن ذهن هر قدر هم توانا باشد، نمی‌تواند تشکیلات ایجاد کند، می‌تواند، در تشکیلی با هر ابعدی موجودیت یا بد، ولی نمی‌تواند تشکیلی را و در نتیجه خود برنامه را ارتقا دهد. برنامه باید محصول تحلیل عوامل عینی مشخصی که می‌باید در جهت تغییر آنها بکار گرفته شود، بر اساس بنیاد نهایی تئوریک مارکسیستی-لنینیستی باشد و این بنیانها را در عرصه تشکیلاتی ترویج نموده، و بر زمینه چنین ترویجی ساختار مورد نظر برنامه را پی‌ریزد و از تلفیق تئوری راهنما و عمل انقلابی و سازماندهی پراتیک مبتنی استنتاج کند. برنامه‌ای که تنها بریده‌ای از این یا آن برنامه موجود از جنبش کمونیستی جهانی باشد و فاقد هرگونه تحلیل مشخص عینی از جایگاه معنوی آن بعنوان مبانی تحلیلی خود و تنها بر اساس کلی‌گویی‌های رایج، تدوین شود، مسلم است که نخواهد توانست، تشکیلات را ارتقا دهد، تبدیل به اراده شود. کارمرو و خود را تربیت کند و تنها به حداقلی معدود افراد یک خودبنوعی به مبانی اصولی چنین برنامه‌ای طی یک پروسه طولانی دست یافته‌اند، محدود و خواهد گشت، و پای به عرصه بعد از آن تر از این نخواهد گذاشت.

سازمان ما مرز و تنه‌ها ز خطوط برنامه‌ای برخوردار است تا خود برنامه بطور مشخص و هنوز از وجود یک برنامه‌ای که حاوی نقطه نظرات اکثریت سازمانی به عنوان مبنای حرکت سخنی در میان نیست. شاید همین اصول مورد پذیرش اکثریت

کادریهای فعلی برنا مه محسوب شود، چنانچه طرح برنا مه ای در سطح جنبش ارائه شده است ولی، آیا همین اکثریت درک یکسانی از کلیت برنا مه دارند؟ طبیعتاً این راتنها یک سیستم برخوردار سا زمان یافته می‌تواند تعیین کند. مادر فقدا ن چنین سیستمی تنها می‌توانیم بگوئیم که از خطوط برنا مه ای برخورداریم و نه بیشتر. خطوطی که در حد کلیات برای بسیاری از نیروهای موجود حل شده اند نه الزاماً در شکل ارائه و بیان و در جزئیات و استنتاجات عملی از آن و در مبانی تحلیل مشخص آن. طرح برنا مه ما بجای معانی تحلیلی خود، در بسیاری موارد، اتوریته لنین و سوسیال دمکراسی روسیه را جایگزین کرده است، تا هیچکس جرئت مبارزه ایدئولوژیک با لنین و پلخانف را نداشته باشد. بهمین دلیل نیز قبل از آنکه نتواند به عامل تحرکی در مبارزه ایدئولوژیک پیرامون مضمون برنامه کنونی منجر گردد، عمل پیشاپیش تمامی این مسائل را خاتمه یافته اعلام کرده است. این شیوه ارائه برنا مه و تدوین تئوری انقلابی، نه تنها نمی‌تواند اخلاقی رادامن بزند، بلکه سد راه ارتقاء جنبش که هیچ حتی تشکیلات نیز می‌گردد. طبیعی است زمانیکه لنین برنامه ای را در هفتاد هشتاد سال پیش مورد تأیید قرار داده است، دیگر با وجود چنین برنامه ای چه نیازی به مباحثات تئوریک پیرامون برنا مه و مبارزه ایدئولوژیک بر سر وحدت برنا مه ای با ید مطرح باشد. حل مبانی ما رکیستی - لنینیستی برنامه یک چیز است، کپی برداری از برنامه سوسیال دمکراسی روسیه چیز دیگری. بهمین دلیل نیز برنا مه ما قادر نگشته است و نیست که بعنوان یک نقطه عطفی در حرکت سازمان تلقی شود. در سطح جنبش تأثیری آنچنان قاطع برجای گذارد. در صورتیکه اعلام چنین برنامه ای حقیقی با ید چنین فضائی از تحرک ایجاد نماید. مانمی‌توانیم تنها سرهم بندی خطوط کلی برنا مه و مبانی نظری ما رکیستی آنها، عین خود برنا مه تلقی کنیم، و در عین داشتن برنامه، در پلمیکهای خود با نیروهای دیگر مسائلی را مطرح کنیم، مورد نقد و بررسی قرار دهیم که برنا مه خود ما فاقد آن است. و تغییراً تدریجاً برنا مه و برخوردار بی سر و صدا، پشت سر بگذاردیم. از مجلس موسسان دفاع کنیم و در سال ۱۹۰۶ آنرا رسماً اعلام نمائیم، از کارتل سازی اجباری سخن بگوئیم، در عین حال در برنا مه خود در سال ۱۹۰۶، هر دور حذف نمائیم بدون آن که حتی یک سطر توضیح پیرامون هیچکدام از آنها داده باشیم یا در برنا مه عمل از

همه چیز سخن بگوئیم، مسئله ارضی را فراموش نکنیم و غیره، اینها همه نشانه چیزی جز برخورد سطحی و پراگماتیستی و بدون برنا مه به خود برنا مه نیست. درست همین برخورد، انعکاس عملی خود را در سازماندهی درونی سازمان نیز آشکار می‌سازد. سازمان ما فاقد هرگونه ارگان‌های تئوریک رهبری‌کننده است. ارگان مرکزی آن فاقد خصلت رهبری‌کننده تشکیلات است و دهها و صدها قدم عقب‌تر از اعلامیه‌ها و بیانی‌ها می‌کمیته مرکزی و موضع‌گیری‌ها حرکت می‌کند. آیا همه اینها محصول عوامل متعدد یا زنده مانده موجود در انتشار آن است و محدودیت ناشی از انتشار آن در داخل؟ وقتی که ارگان نمی‌تواند به وظایف اصلی خود عمل کند، چه فرقی می‌کند که منتشر شود یا نه؟ در داخل باشد یا در جای دیگری. آیا هدف از انتشار آن فقط در داخل بودن آن و افتخار و غرور شدن به این در داخل بودن آن است، یا نقشی هم با یاد در هدایت سازمان در عرصه جنبش و پیشبرد سیاست‌های سازمان داشته باشد؟ آیا مایه تاسف نیست در شرایطی که جنبش هزاران معضل سیاسی و عملی دارد، کلیه سازمان‌های بورژوازی و خرده بورژوازی در تقابل آشکار سیاسی - تئوریک با سازمان قرار دارند، ارگان مرکزی سازمان ما خودش را با تحلیل ساختار و ستاها و عشایر سرگرم کند، شدت یا بسی است شمار سرمقاله آن باشد و یک شماره کامل در مورد مسئله جنگ منتشر نماید بدون آنکه یک مقاله اساسی در مورد جنگ داشته باشد و قس علیهذا. و همینطور است ارگان‌های تبلیغی آن از قبیل رادیو که فاقد هرگونه گزارش زنده و عملی را رادیو متکی به اخبار رسمی رادیوها و یکسری تحلیل‌ها و موضع‌گیری‌های عمومی است که بیشتر برود تشکیلات و نیروهای سیاسی می‌خورند تا توده‌ها. کسی با وجود اینگونه برنا مه‌ها مخالف نیست ولی در وضعیت کنونی جنبش انقلابی ایران، پرکردن رادیو با چنین مطالبی، عین گریز از پاسخ‌های ضروریات جنبش است. عدم وجود هرگونه ارتباط زنده با توده‌ها، روز به روز از جذبها و لیبه رادیوی سازمان می‌کاهد. این امر کاملاً محسوس است.

اگرچه مناسبات درون تشکیلات هم برگردیم این بی‌برنامگی به اشکال گوناگون خود را آشکار می‌سازد. عدم تطابق تشکیلات در عمل با چشم‌اندازهای برنامهای و شعار تشکیل حزب کاملاً مبهم بعداً فعالیت کنونی ما، خودنمایی می‌کند. امر گزارش‌دهی و گزارش‌گیری منظم تشکیلاتی سازماندهی همه جانبه

و متمرکز اراده تشکیلاتی بر مبنای همین نظارت دقیق بر امر گزارش دهی، کاملاً به فراموشی سپرده شده است و چنین سازماندهی‌های اصولاً در فقدان مواد اولیه آن امکان پذیر نیست نه هیچگونه جمع‌بندی مشخص از این یا آن حرکت و از این یا آن ضربه وجود دارد نه ارزیابی دقیقی از قدرت عمل سازمان در دست است. نه گزارش یا نشانه‌ای از این یا آن حرکت مشخص، در این یا آن گوشه ایران، تنها به انتشار چند گزارش پخش آنهم اخیراً، در نشریه‌کار می‌توان بسنده کرد. همداربه راه کارگر داده می‌شود، بدون آنکه سابقه برخورد اصلاً روشن باشد، یک صفحه گزارش تشکیلاتی در توضیح آن وجود داشته باشد، جز اعلامیه تشکل دانشجویی هوادار در فلان کشور خارجی با دهها برخورد غیرسیاسی موجود در آنها. نه تنها هیچگونه گزارشی از این یا آن حرکت مشخص، بلکه اصولاً از وضعیت سازمان در سطح جنبش با لکل وجود ندارد که به عنوان یک جمع‌بندی همه‌جانبه‌ای در توضیح و تصریح وظایف بخشهای مختلف تشکیلات موثر واقع شود و راهگشا گردد. نه از هدایت سیستماتیک و با برنامه در کل مجموعه خبری هست، همه عوامل به حرکت خود بخودی واگذار گشته است، کمیته خارج از کشور، کمیته داخل، کمیته کردستان و... با نشریات تحت کنترل یا رسمی‌شان، جهان، کار، ریگای گهل، هرکدا، مدرسی گام‌بر می‌دارند و متناسب با شرایط و اوضاع و احوال خود موضع‌گیری می‌کنند، کافی است هرکدام از شماره‌های جهان را در نظر بگیرید و سطح برخورد های آن با نیروها و یا مسائل را مورد دقت قرار دهید. یا حداقل مقایسه‌ای بین دو شماره که در یکی از آنها اعلامیه بمناسبت ۱۹ و ۲۲ بهمن سازمان چاپ شده است و در شماره بعدی اطلاعیه بنام کمیته مرکزی سازمان، بکنید، که علاوه بر روشن بودن تناقض میان این سازمان و کمیته مرکزی وجود دو اعلامیه در یک ارگان مرکزی به یک مناسبت معین، به مقایسه مضمون اولی با دومی بپردازید تا فاصله بین اولی و دومی بر خواننده اندک‌آگاهی‌کاملار روشن گردد و یا سطح کار ارگان مرکزی و با سطح مسائلی که در ارگان منطقه‌ای سازمان یعنی ریگای گهل مطرح شده است بسنجید، که هر خواننده‌ای بلافاصله چنین می‌کند. هیچکدام از اینها نه تنها نشان دهنده وجود یک تشکیلات مرتبط و متمرکز و با رهبری قدرتمند نیستند، بلکه نشانه ضعف تشکل، سطح آگاهی و عدم وجود یک رهبری همه‌جانبه هستند. هیچکدام از مسائل فوق حتی شما شی از یک حرکت سیستماتیک

تشکیلاتی ارائه نمی‌دهند، بلکه برعکس، بیان گویای یک آنا‌رشی و فدرالیسم در تصمیم‌گیریها، و عدم کنترل اصولی بر بخشهای مختلف تشکیلاتی نیز هستند. سیستم تشکیلاتی ما پاسخگوی نیازهای آتی سازمان ما نیست، از همه مهمتر قاربه ارتقاء کادرها، اعضا و کل سازمان هم نیست و با شیوه کارکنونی درآینده نیز نخواهد بود و اساسنامه پیشنهادی نه تنها در جهت پاسخ به معضلات کنونی درکنه خود حرکت نکرده است و نمی‌توانست هم بکند بلکه همانطوریکه دیدیم قاربه ارائه یک سیستم تشکیلاتی کمونیستی با مناسبات معین درونی آن نیز نگشته است، برعکس به تمام نایب‌انسانها موجود در عرصه تشکیلات در عمل مهرتاً کیدهم گذاشته است. برهرکسی که در شرایط کنونی قاربه درک اهداف سازمان در جنبش کنونی و در لحظه کنونی حیات آن باشد، پوشیده نمی‌تواند باشد که شرط حرکت آتی تشکیلات ما چیزی جز گذار از این مرحله حاضر و اینجا دیک سیستم منضبط تشکیلاتی متناسب با اهداف برنامهم سازمان نیست. و با زهم برهیچ فرد آگاهی نمی‌تواند پوشیده باشد که چنین سیستم تشکیلاتی که با ید مطابق مضمون حرکتی سازمان ما باشد، چیزی جز یک سیستم متشکل حزبی با تمرکز فوق العاده، اما دمکراتیک آن نیست. سیستم تشکل حزبی از قوانین اساسی خاص خود برخوردار است؛ اگر هدف عاجل مادر عرصه سازماندهی درونی طبقه کارگر، تشکیل حزب طبقه کارگر است، چنین هدف عاجلی می‌باید در تمامی وجوه فعالیت امروز ما دیت عملی پیدا کند و خود به عامل حرکت و بیان گذار قطعی به کیفیت نوینی از مناسبات و روابط تشکیلاتی باشد. نه اینکه در عین اذعان به چنین واقعیتی کردار و عمل ما، فرسنگها دور از چنین هدفی باشد. حزب طبقه کارگر، تجسم راده تاریخی پرولتاریا در عظیمترین جنگ تاریخ، جنگ نهائی پرولتاریا علیه بورژوازی یعنی آخرین میراث خوار جا معه منقسم به طبقات متضاد اجتماعی و کلیت بقایای انگلی ماقبل آن است. چنین حزبی نمی‌تواند از دل پراگماتیسم کنونی و بی‌برنامگی حاضر، بیرون آید. چنین حزبی در وجوه اساسی حرکت خود بیان آگاهانه و متجسم خصلتها و خصوصیات بنیادین طبقاتی پرولتاریا و نقش و توان طبقاتی و تاریخی آن است. حزب طبقه کارگر، حزب آگاهی و عزم طبقاتی آن، حزب رهبری کمونیستی و بیان عملی شعور متشکل طبقاتی آن است. چنین حزبی از مناسبات معینی برخوردار است و از قانومندیهای مشخص طبقاتی

پیروی می‌کند. آنچه که امروز حرکت همه جا نبه، هماهنگ‌ورز منده و رشدیابنده سازمان ما را سد نموده است، بدون تردید وجودی عدم وجود این یا آن عامل مشخص و حاکمیت فلان شرایط معین نیست، بلکه دقیقاً برعکس عدم توجه این واقعیت و عدم تسویه حساب قطعی با بقایای تفکرات ماقبل‌حزبی و حفظ و ابعاد آگاهانه آنها در عرصه سیاستهای تشکیلاتی است. سازمان ما امروز تمام نقاط قوت حرکت گذشته را در تمام زمینها، بسط و گسترش و ارتقاد داده است، ولی با بدآ موزیها و در بسیاری موارد با تندههای انحرافی آن هنوز واداع نگفته است. بلکه بالعکس در برخی موارد بر حفظ آنها نیز، با جان سختی تمام اصرار ورزیده می‌شود. این امر نشان دهنده آن است که پایه و ظایف کنونی خود کاملاً آگاه نیستیم و بطور خود بخودی و کاملاً ناآگاهانه گام به گام به مسیر امروزی پای نهاده ایم و با در عین آگاهی، منافع معینی در حفظ و ابقای چنین سیستمی از روابط دارید. ولی دیگر جای هیچگونه تردیدی نمانده است، همه ما با دیدن لحظات خطر در حیات سازمان را درک کنیم، و با آگاهی به وظایف آتی امروز و آینده سازمان، آن سلوبی را در برخورد به واقعیتها در پیش گیریم که معتقد به آن هستیم و باید باشیم. اسلوبی که قطعاً باید در پیش گیریم و نحوه برخورد به مسائل و تجسم مادی بخشیدن به یک تشکل کمونیستی را دقیقتر نمائیم. و قانون زندگی امروز خود را از اهداف طبقاتی خود نتیجه گیریم نه از توقف در این یا آن شرایط معین. باید به هرج و مرج و آنارشی موجود پایان داده، بسوی ایجاد یک تشکیلات متمرکز و منضبط و زنده و فعال گام برداریم.

بر هیچ فعال کمونیستی که از اصول زندگی حزبی و تجربه عملی جنبش کمونیستی جهانی بالعموم و جنبش کمونیستی ایران با لخص، درکی داشته باشد، در این حقیقت ناگزیر تردیدی برجای نخواهد ماند، که اصل اولیه موجودیت یک سازماندهی حزبی و یک زندگی حزبی و نه ماقبل حزبی، چیزی جز اجرای اصل سازمانترا لیسدمکراتیک در مجاری تشکیلاتی نیست که مفهوم آن چیزی جز ایجاد یک تشکیلات متمرکز سراسری از طریق مجری داشتن اصل گزارش دهی و گزارش گیری منظم، اجرای اصل انتقاد و انتقاد از خود در تمام سطوح، اعتقاد به اصل انتخابی بودن ارگانها و عملی نمودن این اعتقاد از طریق برگزاری کنگره ها و کنفرانسها در عالیترین سطوح و از این رهگذر تضمین ... یکپارچگی و همگونی سازمان از طریق مجری

داشتن اصل تبعیت ارگانهای پائین تر از ارگانهای بالاتر نمی تواند باشد. سانترالیسم دموکراتیک مبنای حرکت هرتشکل کمونیستی است. در برخورد به این اصل نفی دموکراتیسم قطعا به بوروکراتیسم منجر خواهد شد و اراده جمعی تشکیلات را زائل نموده، آنرا به یک موجود بی اراده و فاقد هرگونه پرنسیپ انقلابی مبدل خواهد ساخت. شورانگیزی درونی آنرا در زیرمهمی فشارهای متعدد خود خرد خواهد ساخت و در عمل نه سانترالیسم مبتنی بر آگاهی و عزم و اراده تشکیلاتی که منتج از مشخصه های تاریخی - طبقاتی پرولتاریاست، بلکه سانترالیسم مبتنی بر اعمال جبری اراده این یا آن جمع محدود، منجر خواهد گشت که متضاد با هرگونه مشخصه های طبقاتی مورد نظریک تشکل کمونیستی و درست در نقطه مقابل آن است. و اراده بوروکراتیک را در زمان جانشین اراده دموکراتیک منتج از انتخاب تشکیلات خواهد ساخت. آن روی سکه چنین سانترالیسمی تا ئیدیک جانبه برد مکرسی بدوی در درون تشکیلات گرایش به حذف عامل تمرکز در زمان پرولتاریا و تبدیل آن به یک ارگانیسم فاقد اراده متحده و یکپارچه، و یک موجود بی سروته و آناشیک است. این گرایش در برخورد به مسأله تشکیلات کمونیستی و اصل سانترالیسم دموکراتیک و در تفسیر یک بعدی خود از آن، در حقیقت گرایش طبقاتی خرده تولیدکنندگان منزجر از وضعیت رشد صنعت و تکنیک و تمرکز در تولید اجتماعی را آشکار می سازد و عقب ماندگی و ضدیت کور آنها با عوامل بدبختی و فلاکت خود را به نمایش می گذارد. ظرفیت خرده - بورژوازی قدرت پذیرش آنچه را که از محدوده تفکر و عمل محدود او فراتر رود، ندارد و طبیعتا، ظهور چنین گرایشی در یک تشکیلات کمونیستی، در نفی تمرکز، ضروری تشکیلات حزب طبقاتی پرولتاریا، متبلور گشته، با شعار آزادی انتقاد "معروف و در حقیقت آزادی نفی موجودیت یک کل تشکیلاتی بمیدان می آید. چنین تفکری در یک تشکیلات کمونیستی علاوه بر زیانبار بودن خود، عملازمینه ای برای نفی هرگونه دموکراتیسمی در تشکیلات کمونیستی فراهم می سازد، سانترالیسم بدون دموکراتیسم بدیل، دموکراتیسم بدون سانترالیسم، و هر دو بستر اصلی انحرافات بورژوائی و خرده بورژوائی در امر تشکل طبقاتی پرولتاریا و سد راه هرگونه حرکت هدفمند آن هستند. چرا که اگر اصل اول سنگ بنای تشکیلات کمونیستی سانترالیسم دموکراتیک باشد که هست، در این اصل نیز اگر سانترالیسم بیان گرایش تاریخی پرولتاریا و خصلت طبقاتی آن باشد،

دمکراتیسم تلفیق این گرایش با شرط رهایی طبقه کارگر یعنی آگاهی و شعور طبقه کارگر است. از این رونیز در هر شرایطی و بهر نحوی چگونگی برخورد به چنین اصلی معیار و میزان اصلی سنجش اصلیت این یا آن برخورد به امر تشکیلاتی است. برخورد اساسنامه پیشنهادی به این اصل اولیه و رابطه درون سازمانی، نشان دهنده عدم درک آن از ضروریات آتی و عاجل تشکیلاتی است. این اساسنامه و الزامات تفکر حاکم بر آن نه تنها نخواهد توانست، برنا بسا منی کنونی بر شرایط حاکم کنونی پایان دهد، بلکه آنرا ادامه خواهد داد و چه بسا به انهدام تشکیلات نیز دست خواهد زد.

تشکیلات ما، بدون حل ریشه‌ای چگونگی برخورد به اصول و مبانی تشکیلاتی خود، بدون نقد تمامی نواقص کنونی کار خود قافله نخواهد بود، نه تنها به هیچ‌کدام از وظایف خود عمل کند، بلکه اصولاً هیچ‌گونه وظیفه‌ای پیش روی خود قرار نخواهد داد. سازماندهی محصول درک هدفمند از یک حرکت معین است و آنچه که برای تداوم حرکت ضروری است. یک تشکیلات ادامه کار تنها در قافله نو مندیهای حاکم بر حیات فعال آن، بر استنتاج حاصله از تجربیات خود که می‌باید مجرای انتقال و استنتاج پیدا کنند، می‌تواند موجودیت واقعی و تشبیت شده‌ای داشته باشد.

چگونگی برخورد اساسنامه به ارگانهای رهبری کننده سازمان و رابطه آنها با تشکیلات و حقوق ناشی از اجرای اصل سانترالیسم دمکراتیک، بی‌انگرم وجود هر گونه ظرفیت پذیرش چنین اصلی از سوی تنظیم‌کنندگان آن است. اساسنامه پیشنهادی با توسل خود به این یا آن شرایط قفایین درک است که همانقدر که سانترالیسم برای هدایت هر چه قدرتمند تشکیلات در هر شرایطی حتی سخت‌تراز این هم ضروری است که وجود دمکراسی درون سازمانی و به اجرا در آمدن آن به عنوان یک اصل مسلم زندگی حزبی، همانقدر را ده تشکیلات و قدرت رزمی آن محصول فضای سالم مبتنی بر انتخاب آگاهانه و اصولی از ارگان نیسم تشکیلاتی است که محصول قدرت خلاقه رهبری متمرکز.

قدرت و ظرفیت رهبری در هدایت تشکیلات با تمام مسائل درونی آن، در چارچوب معین مصوبات، کنگره‌های سازمانی و جهت و سمت و سودا به آن، بدون استفاذه عوامل جبری ناشی از هرگونه قدر قدرتی که طبیعتاً به نقض دمکراسی

درون تشکیلاتی منجرخواهدگشت، تشکیلات را رشد و ارتقا بخشیده، هر روز عرصه های جدیدی را پیشاروی آن خواهدگشود. ولی عجز و ناتوانی رهبری متمرکز در پاسخ به نیازهای ضروری رشد رونی تشکیلات خود را در لغو مکرراتیسم درون تشکیلاتی و ایجاد محدودیت در مجاری اعمال آزادانه را در تشکیلات در جهت رشد و ارتقاء آن آشکار نموده و نهایتاً منجر به لغوکنگره های سازمانی با استفاده از این یا آن ماده و تبصره موجود در اساسنامه ها می شود. همچون اساسنامه پیشنهادی، و مسدود ساختن راه هرگونه انتقاد و اظهار نظر صریحی و بی پاسخ گذاشتن آنها، خواهدگشت و تا شیرات مخرب خود را در تلاشی و افت روز افزون تشکیلات ضربه پذیری، و ناگزیر آن بنمایش خواهدگذاشت رهبری قدرتمند و منتخب یک تشکیلات با تعهد اصولی به مبانی مناسبات تشکیلاتی، خلاقیت همه جانبه سیستم تشکیلاتی را ارتقا داده، از طریق تنظیم دقیق مناسبات تشکیلاتی و اعمال کنترل و نظارت همه جانبه بر آن به شناخت شایستگی ها و خلاقیت های موجود در تشکیلات در تمامی زمینه ها نائل آمده و بر اساس صلاحیت اعضا و کارها و شناخت دقیق عوامل پیشرفت تشکیلات هر روز عرصه های جدیدی را برای سازماندهی باز خواهدگشود. اما در غیر این صورت با هر چه بسته تر نمودن مجاری مکرراتیک تشکیلاتی، خلاقیت های درونی آنرا، در کوران یک حرکت خود بخودی کور ساخته، از شناخت عوامل پیشرفت تشکیلات باز خواهدماند و تنها به آنچه که در دست خود در شناخت محدود خود از تشکیلات تشکیل دهنده آن دارد، اکتفا خواهدکرد. از هرگونه سازماندهی گسترده که از کنترل و درک او خارج باشد، بازمانده، از انتقال دهراسان خواهدگشت، و وسائل جلوگیری از آنرا جایگزینی هرگونه پاسخی به آن خواهد نمود و هرگونه انتقادی را به سلاحی علیه خود انتقاد مبدل خواهد نمود و مسله را راه بر هیچ چیزی جز بی ارادگی و خمودگی تشکیلات باز نخواهدکرد. بویژه در شرایط کنونی ضربه پذیری آنرا هر چه بیشتر افزایش خواهد داد و با اصرار بر ادامه شیوه های غیر اصولی سازماندهی با توسل به شرایط ویژه و مسائل امنیتی در فقدان هرگونه جمع بندی صریح و روشن از تجارب عملی، هرگونه حرکت آن در قیاد جهت حتی انهدام فیزیکی تشکیلات هم قرا خواهدگرفت. چنین رهبری ای هرگونه قدرت و توان جمع بندی اصولی از ضربات را از دست خواهد داد در پشت هر ضربه بدنبال رد پای عوامل و تحت اصل راهنمای "تئوری عوامل" خود، خواهد شناخت و در نتیجه قدرت هرگونه جمع بندی

از دست خواهد داد، با بی اعتمادی مطلق به تمامی عناصر منتقد خود، خواهد گریست، بدون آنکه بر جنبه های اصلی و واقعی وظایف و فعالیت خود اتکانماید. وظایف هدایت عملی سیاسی - ایدئولوژیک تشکیلات سازمان بپردازد، به مینه های کاملانحرافی کشیده خواهد شد، به تصفیه فیزیکی و نه سیاسی - ایدئولوژیک تشکیلاتی منتقدین خود به خط و نشان کشیدن های غیر تشکیلاتی و عملاً به نحلل وسیع تشکیلات و تبدیل آن به جمع کوچکی از افراد برگزیده اصل وسیع خود و نه لزوماً متعهد به اصول و پرنسیپهای تشکیلاتی دست خواهد زد. و از هرگونه قدمی در جهت گسترش حوزه فعالیت تشکیلات و ارتقاء سطح آگاهی و رشد آن بازمانده با هر چه محدودتر نمودن حوزه عمل آن، خود به سدره چنین رشد و گسترشی نیز بدل خواهد گشت. چیزی که می باید در اساسنامه تشکیلاتی راه جلوگیری از آن کاملاً معین شده و در مناسبات تشکیلاتی آینده سازمان بر آن تاکید گردد، بدون آن مینه ای برای بروز هرگونه انحراف بدیل آن یعنی دمکراسی بدوی و نافی اصل با نترالیسم با زگشوده شود و یا آنکه انحراف دوم، بهانه ای برای تثبیت انحراف اول در اساسنامه سازمان شود.

بنابراین رعایت اصل سانترالیسم دمکراتیک تنها یک اعتقاد کلی و اقرار به آن سپس نفی آن نیست، تبدیل آن به قانون زندگی در یک تشکیلات کمونیستی است، که می باید بیان خود را در عملکرد تشکیلاتی آینده نشان دهد. سازمان ما برای ارتقاء سیاسی - ایدئولوژیک خود و برای فعالیت آتی خود، قبل از همه باید از اساسنامه ناظر بر مناسبات درونی خود برخوردار باشد که، راه هرگونه تخطی از اصول نینی تشکیلات و تحمیل انشعابات و ضربات جبران ناپذیری را که خود محصول عدم برخورد اصولی به مسائل درونی تشکیلات است، مسدود نماید. ما باید دوران گذشته در اساسنامه امروز سازمان در عمل پشت سر گذاشته، حیات نوین سازمان را در تمامی بعد آن و با صراحت و روشنی تمام تصریح نمائیم و بدون هیچ عذربهانه ای آنرا به نوان قانون زندگی سازمان در سطح جنبش و در میان توده های کارگرمنتش سازیم. ولی اساسنامه پیشنها دی رفقای کمیته مرکزی در اساسی ترین وجوه رکت خود، ناقض اصل راهنمای یک شکل کمونیستی است.

این اساسنامه مبلغ یک نوع تشکیلات بوروکراتیک مبتنی بر خود محوری یک

کمیته مرکزی تام اختیار یا ا تکا به شرایطی از قبیل "شرایط کنونی سا زمان" و "شرایط دیکتاتوری و سرکوب . . ." است. چنین شرایطی نه تنها عاملی و توجیهی برای لغو اصول اولیه زندگی حزبی در یک تشکل کمونیستی نمی‌تواند باشد، بلکه تنها در شکل اجرای چنین وظایفی و در شیوه اعمال چنین اصولی می‌تواند تا شیریگذارد. مگر شرایط بسیار سخت تر از "شرایط کنونی سا زمان" قادر است فعالیت سا زمان را متوقف سازد که رعایت اصل سانترالیسم دمکراتیک را تعطیل نموده، حقوق ارگانهای تشکیلاتی را لغو نموده، اعضا و کادرها و ارگانهای تشکیلاتی را به تبعیت کورکورانه از یک سانترالیسم بدون دمکراتیسم و چه بسا مغایر با آن، مجبور سازد، مگر تبعیت از ارگانهای رهبری از طریق مناسبات روشن و اصولی تشکیلاتی میسر نیست بدون تردید می‌توان گفت اتفاقا برعکس تصور تنظیم کنندگان اساسنامه پیشنهادی اگر تبعیتی وجود داشته باشد، تنها از طریق اعمال مناسبات تشکیلاتی مشخص که حقوق دمکراتیک ارگانهای تابع را تضمین می‌نماید، امکان پذیر است بویژه در "شرایط کنونی سا زمان" ماتنها چنین اعتماد به نفس تشکیلاتی قادر به هرگونه گشایش جدیدی در فعالیت امروز است نه فقط "شرایط کنونی" در سا زمان و باقی آن در بندهای اساسنامه ای. سازمان ما از این شرایط باید بسیار فراتر رود. شرایط کنونی خود را بطور قطع باید پشت سر بگذارد. از تجارب چندین ساله اخیر جمع بندی روشنی ارائه داده، بیا موزد و آینه را بر تراک تجارب خونین گذشته بنا نهد. سیستم تشکیلاتی مرتبط و منظمی را که مبتنی بر روابط و مناسبات روشن تشکیلاتی را جایگزین وضعیت کنونی نماید. و اگر هدف تشکیل حزب طبقه کارگراست، اگر هدف هدایت مبارزه طبقه کارگر برای کسب قدرت سیاسی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و نیل به سوسیالیسم و کمونیسم است، باید بیا موزیم که حزب طبقه کارگر حزب کمونیست، حزب پیش از تحولات تاریخی جهان امروز و آینه، باید یک کل منسجم و در عین حال منعطف و مبتنی بر قانونمندیهای خاص حاکم بر خود، باشد، چنین حزبی، قانون زندگی درونی خود را از قانون و ضرورت حاکم بر اهداف تاریخی خود و مسیر پرپیچ و خم حصول به آن کسب می‌نماید. چنین حزبی برای آنکه پیش از مبارزات توده های کارگر باشد، باید از تحرک و حساسیت فوق العاده ای و در ابعاد گسترده ای برخوردار باشد. و این امر امکان پذیر نیست مگر از طریق ایجاد یک سیستم همه جانبه فعال و متمرکز.

قدرت‌تحرک درونی چنین حزبی را، میزان ارتباط ارگانیک و متمرکز درونی آن، که متکسی بر رابطه آگاهانه و فعال فیما بین ارگانهای رهبری کننده آن با رگ و پی آن در میان توده‌ها، تعیین می‌کند. بدون ترکیب ارگانیک و فعال بین حزب کمونیست و ارگانهای عامل تشکیلاتی آن در میان توده‌ها، نه تنها تحرکی در میان نخواهد بود، بلکه چنین امری حزب طبقه‌کارگر را از خصوصیات اصلی خود تهی خواهد ساخت و نقش پیش‌تاز و رهبری کننده آن در مبارزه طبقاتی رزائل خواهد نمود و در عمل به سلاحی در مقابل پیشرفت مبارزه طبقاتی پرولتاریا نیز تبدیل خواهد شد و با انواع انحرافات بورژوازی، مبارزات طبقه‌کارگر را به سرانگیختگی و تباهی سوق خواهد داد، هرگونه قدرت آهوش از تجربیات راگام‌به‌گام از دست خواهد داد و نه‌ایتا خود به محصول اجتناب‌ناپذیر اشتباهات و انحرافات مبدل گشته، به سرانگیختگی سقوط و خیانت‌کشانده خواهد شد.

فرید

اپورتونیسیم راست اینبار در مسائل تشکیلاتی

نوشته‌ای که اخیراً تحت عنوان "اساساً سه پیشنهادی کمیته مرکزی؛ اپورتونیسیم در مسائل تشکیلاتی" با امضای "فرید" در اختیار رفقای تشکیلات قرار گرفته است، از آنجا نیکه حاصل یک طرز تفکر بغایت انحرافی و خطرناک در درون یک تشکیلات کمونیستی است که می‌باید جوهر واقعی آن از هم‌کنون برتما می‌فعلین سازمان ماکاملاً عربیان و بر ملا گردد، هر عضو تشکیلات را موظف می‌سازد که مبارزه همه‌جانبه‌ای را علیه این طرز تفکر که بیان چیزی جز لیبرالیسم عیان و آشکار در عرصه تشکیلات نیست و قطعاً گرایشی است که محدود به خود نویسنده نمی‌باشد، ادامه بزند و همچنانکه در عرصه مبارزه ایدئولوژیک بر سر تدوین یک برنامه، تمایلات غیر پرولتری در تشکیلات ما به انفرادی‌گرایان کشیده شد، در عرصه تشکیلات و اساساً سه نیز، حاصلین چنین گرایش‌ها، بکلی منفرد گردند. برای این مبنا، هدف من در این نوشته این است که جوهر تفکر غیر لنینی و لیبرالی نوشته فرید را در دفاع از جوهر لنینی - بلشویکی اساساً سه پیشنهادی کمیته مرکزی سازمان، نشان دهم و این نکته را اثبات کنم که چگونه تمایلات غیر پرولتری در سازمان ما که در مبارزه بر سر برنامه و تاکتیک، با شکست فاحشی روبرو گردیدند و بقایای آن دیگر بخود جرات ندادند، در این عرصه، بمبارزه برخیزند و در ظاهر، خود را مدافع برنامه و خط مشی سازمان قلمداد کردند، تا تمایلات واقعی خود را از انظار رتوده‌های تشکیلات پنهان نگه‌دارند، اکنون با ردیگر در عرصه مسائل تشکیلاتی سربلند کرده و همان تمایلات و گرایش‌ها غیر پرولتری را در این عرصه بروز داده‌اند. با این مقدمه مختصر به اصل موضوع می‌پردازم:

فرید نوشته خود را با یک مقدمه آغاز می‌کند. مقدمه‌ای که از همان آغاز بایک تنقید آشکار و روبرو است این تناقض، خود را در این واقعیت نشان می‌دهد که از یکسو، طرح برنامه پیشنهادی کمیته مرکزی سازمان را، پرولتری

وانقلابی می‌نامد و از سوی دیگر، اساساً مه‌پیشنهادی را اپورتونیستی معرفی می‌نماید. ازیکسو گفته می‌شود: "نگاهی به این اساساً مه و تحلیلی مبانی حرکتی آن امروز از این جنبه ضروری است که دیدگاه حاکم بر اساس - نامه، بیان حقیقی و کامل‌العیار آن تفکر و دیدگاهی است که مدت‌ها بر تشکیلات ما حاکم است و ماتبعات وجودی آن را در تمامی عرصه‌های فعالیت درونی و بیرونی سازمان، بعینه مشاهده می‌کنیم. . . . این اساساً مه، بیان گویائی از آن مناسبات موجودی است (و طبعاً هم‌باید باشد) که بر تشکیلات ما حاکم است و تحلیل و بررسی اساساً مه‌پیشنهادی، در شرایط کنونی، نه تنها چهره واقعی این دیدگاه را که نگرشی کاملاً اپورتونیستی در برخورد به مسائل تشکیلاتی و امر سازماندهی کمونیستی است و علت اصلی ناسامانیه‌های کنونی تشکیلات ما را در برهه کنونی حیات سازمان ما در پیشگاه هر فعال کمونیستی که به نقش و موقعیت امروز سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران در جنبش کارگری و کمونیستی ایران واقف است، بدون هیچ‌برده‌ای به قضاوت می‌گذارد. . . .". معنای این عبارات، صریح و روشن است. فرید اساساً مه‌پیشنهادی رفقای کمیته مرکزی سازمان را "بیان حقیقی و کامل‌العیار" یک تفکر و نگرش اپورتونیستی معرفی می‌کند.

این البته می‌تواند یک نظر باشد و ما بعداً معضلاً ما هیت آنرا مورد بررسی قرار خواهیم داد. اما تناقض در همین جا هنگامی آشکار می‌گردد که او از سوی دیگر در ارتباط با طرح برنامه‌پیشنهادی کمیته مرکزی سازمان که ناقدر ژرف اندیش ما !!! اساساً مه‌پیشنهادی آنرا "بیان حقیقی و کامل‌العیار" یک تفکر اپورتونیستی معرفی کرده بود، "بیان حقیقی و کامل‌العیار" یک تفکر و نگرش پرولتری و انقلابی را می‌بیند که عرصه را بر همه گرایش‌ها و عناصر متعلق به اقسام و طبقات غیر پرولتری تنگ تر کرده و هر روز بیش از روز پیش، چنین گرایش‌ها و عناصری، مجبور به ترک صفوف سازمان شده‌اند!

او می‌نویسد: "امروز دیگر بر هیچ‌کس پوشیده نیست که سازمان ما دیگر در آستانه پشت سر گذاشتن دوران پردرد ورنجی است که مشخصه آنرا مبارزه در راه تصحیح

خطوط برنام‌های تشکیل می‌دهد. دورانی که عوارض ناشی از تلاطمات و بحران درونی آن، خود را در انشعابات و تشتت‌های درونی آشکار می‌ساخت. دورانی که طی آن هر روز بیشتر و روز پیش، عرصه درون تشکیلات برگرایشات و عناصر متعلق به اقصا و طبقات غیر پرولتری تنگ ترمی‌گشت و هر روز بیشتر از روز پیش، چنین گرایشات و عناصری مجبور به ترک صفوف سازمان ما که بناگزییر و تحت فشار عمومی جنبش می‌رفت به استحکام میانی حرکت خود در عرصه برنام‌ه و تاکتیک دست یابد، می‌گشتند.

این تناقض آشکار چگونه قابل تبیین است؟! کمیته مرکزی سازمان از یکسو طرح برنام‌های را به تشکیلات ارائه می‌دهد و مدافع آن است که بیانگر یک تفکر و دیدگاه پرولتریست و در همان حال همان کمیته مرکزی اساسنام‌های را ارائه می‌دهد که "بیان حقیقی و کامل العیار" تفکر اپورتونیستی است، کسی که اندکی با مارکسیسم و فلسفه مارکسیستی آشنائی داشته باشد بخوبی میدانند که این دوگانگی و دوپاره‌گی در جهان بینی و ایدئولوژی قابل توضیح نیست. کمیته مرکزی سازمان نمی‌تواند، در آن واحد هم مدافع مضمونی انقلابی و مدافع منافع طبقه کارگر باشد و هم مدافع شکل سازمانی ارتجاعی و مدافع منافع بورژوازی. چرا که برنام‌ه و اساسنام‌ه پیشنهادی کمیته مرکزی سازمان بهم‌وا بسته اند و یک کل واحد جدائی ناپذیر را تشکیل می‌دهند. چرا که محتوای وظایفی که در برنام‌ه مطرح شده است، شکل سازمانی را تعیین می‌کنند که در اساسنام‌ه منعکس است. برنام‌ه و اساسنام‌ه پیشنهادی کمیته مرکزی سازمان، الزاماً و جبراً باید در جوهر خود بیگانگی داشته باشند. تفکر حاکم بر هر دو یکی است و در آن واحد ممکن نیست شقاق و تضاد عمیقی، این چنین، میان این دو که از یک تفکر واحد سرمنشا گرفته‌اند، وجود داشته باشد. بنا بر این براساس یک نگرش علمی به مسائل، بیا باید پذیرفت که تفکر حاکم بر برنام‌ه و اساسنام‌ه پیشنهادی کمیته مرکزی سازمان هر دو اپورتونیستی است یا هر دو پرولتری و مارکسیستی. و ناقد پرمدعای ما حتی این اصل الفبایی مارکسیسم را نیز نیا موخته است. ما بعد از نشان خواهیم داد که چگونه و در پیاپی آن نوشته‌اش سعی می‌کند، بی سروصدا و بیا یما

واشاره و بنحوی شرمگینانه با رد برنا مه، این تناقض را لاقلاً برای خود حل کند، اما عجلتاً همین مطلب را دنبال می‌کنیم تا ببینیم که او در آغاز چگونه می‌خواهد این تناقض را حل نماید.

او که گویا شنیده است لنین در اثر خود "یک گام به پیش دوگام به پس" از عقب ماندگی شکل از مضمون سخن بمیان آورده است، تلاش می‌کند بدون اینکه درک درستی از بحث لنین داشته باشد، از این طریق بر تناقض که با آن روبروست فائق آید. اما در واقع با طرح یک اصل درست از لنین به نتیجه گیریهای غلط و اپورتونیستی می‌رسد.

لنین در اثر خود "یک گام به پیش دوگام به پس، معنا و مفهوم تضاد میان شکل و محتوی را در یک مرحله از فعالیت و تکامل جنبش سوسیال - دمکراتیک در روسیه روشن می‌سازد و اثبات می‌کند که حزب سوسیال - دمکرات روسیه، با دستیابی به یک برنامۀ و تاکتیکهای منسجم حزبی، از حیث مضمون بقدری پیش رفته است که دیگر شکل سازمانی، منطبق بر این مضمون نیست و اشکال سازمانی، بکلی از مضمون عقب مانده است.

" شکل فعالیت ما یعنی سازمان مدتهاست از مضمون عقب مانده است " و نتیجه می‌گیرد که عدم رشد و ناپایداری شکل، امکان نمی‌دهد که در تکامل مضمون، گامهای جدی برداشته شود و این امر منجر به وقفه شرم آور در کارها، هدر رفتن نیرو و عدم مطابقت بین گفتار و کردار شده است. و منقد ژرف اندیش ما! با استناد به این بحث لنین نتیجه می‌گیرد: "عدم تطابق شکل سازمانی کنونی تشکیلات ما با خطوط و اهداف برنامه‌های آن قبل از همه، خود را در این واقعیت آشکار می‌سازد که هرگونه اصول زندگی حزبی، آینک در سازمان ما بی اعتبار گذشته است و اساساً مه‌پیشنهادی رفقای کمیته مرکزی، قبل از همه برای بی اعتباری صحت گذشته است". این گفتار نویسنده، عمق جهل و ناآگاهی او را نسبت به گفتار لنین، آشکار می‌سازد. لنین می‌گوید: مضمون فعالیت سوسیال دمکراتهای روسیه، بمرحله‌ای از رشد و تکامل خود رسیده است که دیگر با شکل فعالیت آنها یعنی شکل‌های سازمانی کهنه شده که همان اشکال سازمانی و زندگی محفلی و ما قبل حزبی

است تطابق و هم‌آهنگی نداد و اشکال سازمانی حزبی با بدجا یگزین اشکال فعالیت ما قبل حزبی گردد. اما فریده که معنای گفتار رلنن را نفهمیده است می‌گوید که این عدم تطابق "قبل از همه خود را در این واقعیت آشکار می‌سازد که هرگونه اصول زندگی حزبی اینک در سازمان مابسی اعتبار رگشته است".

و اساساً سه پیشنهادی کمیته مرکزی نیز می‌خواهد، برای این بی اعتباری صحه بگذارد. گویا که اصولاً زندگی حزبی قبلاً در سازمان ما وجود داشته، اینک بی اعتبار شده است و اساساً سه نیز می‌خواهد بر اصول زندگی حزبی بی اعتبار شده صحه بگذارد.

خیر! آنچه که در تشکیلات ما مدامابسی اعتبار رگشته و اساساً سه نیز می‌خواهد برای بی اعتباری صحه بگذارد، همانا اشکال فعالیت سازمانی ما قبل حزبی است. اساساً سه سازمان برای نخستین بار در طول حیات سازمان می‌خواهد، شکل فعالیت حزبی را رسماً در کنگره سازمان به تصویب برساند و منطبق با مضمون پیشرفته آن که تبلور آن در برنامہ و تاکتیکهای ما ست و قطعاً در کنگره نیز غنی تر خواهد شد، شکل فعالیت حزبی را نیز که در اساساً سه تبلور یافته است در سازمان تشبیت کند و تماماً اشکال زندگی و فعالیت ما قبل حزبی را که امثال فرید با چنگ و دندان می‌کوشند از آنها دفاع کنند در هم بکوبد و بدور بریزد.

نویسنده قطعاً خوب فهمیده است که اساساً سه پیشنهادی کمیته مرکزی سازمان، می‌خواهد، شکل فعالیت حزبی را منطبق بر مضمون انقلابی و پیشرفته که حاصلین و مدافعین آن همانا کمیته مرکزی سازمان و کارهای تشکیلاتی مدافع این برنامه و تاکتیکها است، تشبیت کند و نگرانی او دقیقاً از همین جا سرچشمه می‌گیرد.

آری! قطعاً عدم مطابقت شکل و مضمون در سازمان ما یک واقعیت مسلم است. شکل سازمانی ما از مضمون عقب افتاده است، اگر جز این بود یکی از موضوعات مورد بحث در کنگره، مسائل تشکیلاتی و اساساً سه سازمان نبود. سازمان ما بویژه از هنگام برگزاری نخستین کنگره تا به امروز، از حیث مضمون، گامهای عظیمی به پیش برداشته است و اما اکنون دارای یک

برنامه‌های حزب و یک مجموعه تاکتیکی‌های بالنسیه منسجم‌حزبی هستیم. اما در حالیکه ما در عرصه‌های ایدئولوژیک سیاسی، گام‌های سریع و عظیمی به پیش برداشته‌ایم، شکل فعالیت ما یعنی سازمان ما نتوانسته است، منطبق با این تکامل، مضمون پیش‌رو و دین‌حوی که اکنون این عقب‌ماندگی شکل از مضمون، کاملاً آشکار شده است و بی‌تردید یکی از مهمترین مسائلی که دومین کنگره سازمان ما باید بر آن مهرتایید بزند، تصویب اساسنامه‌ای است که مبنای تغییر شکل را در خود جای داده باشد. و چنین اساسنامه‌ای تنها اساسنامه پیشنهادی کمیته مرکزی سازمان است. تنها این اساسنامه، بیان آن شکل سازمانی است که محتوای برنامه ما، آنرا تعیین کرده است. تنها این اساسنامه می‌تواند، تعارض میان اشکال زندگی محفلی و ما قبل‌حزبی را با اشکال زندگی و فعالیت‌حزبی، قطعاً به نفع زندگی و فعالیت‌حزبی، تعارض میان روحیه‌گروهرگرای و محفل‌بازی خرده‌بورژوازی را با روحیه‌حزبی، به نفع روحیه‌حزبی حل کند.

جوهر اساسنامه‌های پیشنهادی کمیته مرکزی سازمان را بیشتر بررسی کنیم و ببینیم این اساسنامه‌دردپی ایجاد چگونه سازمانی است؟ جوهر این اساسنامه را نظریه‌لنینی سازماندهی در باره ایجاد سازمانی محدود، منسجم، منضبط، فشرده و پنهانکارانقلابیون حرفه‌ای تشکیل می‌دهد. بدون ایجاد چنین سازمانی که تضمین‌کننده ادامه‌کاری و پایداری ما در مبارزه خواهد بود، تمام برنامه‌ها و تاکتیک‌ها، شعارها و تصمیمات ما بر روی کاغذ باقی خواهد ماند. اساسنامه‌های پیشنهادی کمیته مرکزی سازمان، از سازمانی دفاع می‌کنند که هسته اصلی آنرا یک گروه بهم‌فشرده از انقلابیون حرفه‌ای تشکیل می‌دهد. کسانی که حرفه‌آنها، فعالیت انقلابی است. مسئله آنها، دموکراسی‌بازی دروغین، قلبی و ظاهری نیست. برای مبارزه در شرایط دیکتاتوری عربیان و تروریستی حاکم بر ایران از هر جهت آماج لازم را کسب کرده‌اند. کسانی که درگزینش آنها بیت‌دقت بعمل آمده "درفس" مبارزه با پلیس سیاسی آماج‌دگی حرفه‌ای بدست آورده‌اند. و از طریق رعایت اصول و قواعدی که در سرلوحه آنها پنهان‌کاریست، در این فن مهارت کسب

کرده‌اند. از اینرو مضمون برنامه و فعالیت ما، سازمانی محدود و پنهانکار مرکب از انقلابیون حرفه‌ای را ایجاد می‌کند و تنها چنین سازمانی می‌تواند ادامه‌کاری ما را در جنبش تا مین کند. سازمانی که خط و مرزهای کاملاً صریح و روشن آنرا از توده‌ها و ادار، مجزای سازد. سازمانی که در آن بقول لنین "بین کسانی که داخل سازمان هستند و کسانی که بی‌آن وابستگی دارند"، فرق وجود دارد. روشن است که تاکنون فقدان چنین سازمانی با چنین خط و مرزهای کاملاً صریح، نه تنها مانع پیشرفت همه‌جانبه‌کارها شده است، نه تنها نیروی ما را هدر داده و دامنه فعالیت ما را محدود کرده است، بلکه ضریب هم‌کامی سازمان ماطی این مدت متحمل شده است، بهمین مسئله بازمی‌گردد. این فقدان خط و مرزهای صریح و روشن که تشکیلات را از توده‌ها و ادار منفک سازد، این فقدان سازمانی منسجم، منضبط، محدود و پنهانکار را از انقلابیون حرفه‌ای که در فن مبارزه با پلیس سیاسی، مهارت داشته باشد، به رژیم ارتجاعی حاکم امکان داده است که ضربات متعدد و پوی در پی به ما وارد آورد.

درک محدود، عامیانه و ماقبل‌حزبی از تشکیلات، سبب شده است که تمام بخشهای تشکیلات ما، نیروهای را که یک سر آن اعضا و سردیگران هوا-داران است، در تشکیلات دور هم جمع کنند، و بر آن نام تشکیلات بگذارند. روشن است که چنین تشکیلاتی نه می‌تواند در برابر یورشهای پلیس تائب ایستادگی داشته باشد و نه پایداری خود را در جنبش تا مین کند. تشکیلات ما بالعکس آنگونه که در اساسا سه پیشنهادها می‌کنند، کمیته مرکزی سازمان منعکس است، باید مرکب از انقلابیون حرفه‌ای باشد که در فن مبارزه با پلیس، مهارت کسب کرده باشند. کسانی که مخفی کاری را به منتها درجه رعایت کنند و از حیث درجه فعالیت و میزان آگاهی، از توده‌ها و ادار متمایز باشند. اعضا سازمانی که ما باید منطبق با مضمون فعالیت خود بنا کنیم، باید از حیث آگاهی در سطحی بالا و از حیث فعالیت نیز عناصری کاملاً فعال و در امر مبارزه همه‌فن حریف باشند.

آیا ما قادریم تشکیلاتی با چنین کارهایی که خصوصیات آنها را بر-شمرديم پديد آوريم. در حالیکه از کمبود چنین کارهایی رنج می‌بريم و با این

واقعیت نیز آگاهی داریم که تربیت کادر، کار یک روز و دو روز و چند ماه نیست؟ حقیقت مشکلاتی را که در این زمینه بر سر راه ما وجود دارد نمی‌توان انکار کرد. ما این مشکلات نیز بر اساس درک لنین از زماندهی، سریعاً قابل حل است. کم‌نیستند نیروهای که همه‌روزه به سوی ما روی می‌آورند و این استعداد و قریحه تشکیلاتی در آنها وجود دارد که در یک شکل سازمانی نوین، با اندک تلاشی بتوانند بیک انقلابی حرفه‌ای و کادر برجسته تبدیل شوند. کم‌نیستند نیروهایی که ما به آنها نیاز داریم، اما شکل عقب مانده سازمانی کنونی، به ما امکان شناخت آنها را نداده است. اما در یک شکل سازمانی نوین که منطبق با مضمون برنامه‌ای ما باشد، می‌توان سریعاً، آگاه‌ترین، فعال‌ترین، شجاع‌ترین و با ایمان‌ترین این نیروها را که از نظر سیاسی قابل اعتمادند، از حیث عملی کارآیی خود را نشان داده‌اند، مشی سیاسی سازمان را درک کرده و می‌توانند آنرا به مرحله عمل درآورند و برای آن مبارزه کنند، قدرت تصمیم‌گیری و مسئولیت‌پذیری را دارند، وفاداری مطلقشان را به آرمان طبقه کارگر و سازمان، در صحنه نبرد، در مبارزه روزمره، در زندانها و شکنجه‌گاهها، در دوران بحرانها و سختی‌ها نشان داده‌اند و آزمایش خود را پس داده‌اند، شناخت. به رشد توانایی و استعداد آنها کمک کرد، از نظر ایدئولوژیک پرورش داد، از حیث سیاسی تربیت نمود و به یک کادر برجسته تبدیل نمود. به اصل مطلب بازگردیم. گفتیم که مضمون پیشرفته فعالیت ما، شکل نوینی را که در اساساً سنا — پیشنه‌ای مرکزیت سازمان انعکاس یافته است می‌طلبد. ما به سازمانی منسجم، منضبط، محدود و پنهانکار از انقلابیون حرفه‌ای نیاز داریم که در فن مبارزه با پلیس، مهارت کسب کرده باشند. پس در چنین سازمانی، تخصص لازم است و هنگامیکه این تخصص را پذیرفتیم، باید تمرکز را بپذیریم. بقول لنین تخصص ناگزیر تمرکز را ایجاب می‌کند و بنوبه خود بی چون و چرا آن را طلب می‌کند و همین تمرکز است که مناسبات درونی خاص خود را مبتنی بر اصل سانترالیسم دمکراتیک می‌طلبد. اصلی که در ماده ۲۷ اساساً سنا مه پیشنه‌ای کمیته مرکزی سازمان، چکیده معنا و مضمون آن در این عبارت بیان شده است: "سانترالیسم

دمکراتیک یعنی رهبری متمرکز بر پایه دمکراسی درون سازمانی و دمکراسی تحت رهبری متمرکز. فرید که هیچ درکی از سازماندهی حزبی ندارد و تمايلات واقعی او اجازه چنین درکی را به او نمی‌دهد، در نوشته‌اش درک لیبرالی خود را از سانترالیسم دمکراتیک جایگزین درک لنینی از سانترالیسم دمکراتیک می‌کند. سانترالیسم را قدر قدرتی کمیته مرکزی "و دمکراسی را به معنای ظاهری آن که انتخاب کردن و انتخاب شدن و نشستهای وسیع است، می‌فهمد. از این روست که در نوشته خود، پس از ذکر این اصل اساسنامه‌ای که "سانترالیسم دمکراتیک یعنی رهبری متمرکز بر پایه دمکراسی درون سازمانی و دمکراسی تحت رهبری متمرکز" و نیز این تبصره ماده ۲۸ اساسنامه که "در شرایط دیکتاتوری و سرکوب‌ها و گسیخته به جز مرکزیت که توسط کنگره انتخاب می‌شود، کلیه مسئولین کمیته‌ها و ارگانها توسط کمیته مرکزی سازمان انتخاب می‌شوند." فریاد برمی‌آورد و ندیده‌ها و ندیده‌ها را می‌دهد که "رفقای کمیته مرکزی در اساسنامه خود بر سانترالیسم صرف تاکید نموده‌اند" و "اساسنامه چیزی جز بوروکراسی و گسیخته از سوی کمیته مرکزی قدر قدرتی نمی‌باشد" و "اساسنامه پیشنهادی رفقای کمیته مرکزی در اساسنامه‌ترین وجه حرکت خود ناقض اصل راهنمای یک شکل کمونیستی است. این اساسنامه مبلغ یک نوع تشکیلات بوروکراتیک مبنی بر خودمحوری یک کمیته مرکزی تمام‌الاختیار با اتکا به شرایطی از قبیل "شرایط کنونی سازمان" و "شرایط دیکتاتوری و سرکوب" است. "پاسخ" مثال فرید را سالها پیش لنین در آثاری خود "چه باید کرد؟" و "یک‌گام به پیش دوگام به پس" داده است. اما گویا که در جنبش ما دوباره با یداین بحث‌ها تکرار شود و علت آن نیز روشن است ما خود اذعان داریم که جنبش کمونیستی ایران، یک دوران گذار از اشکال زندگی ماقبل حزبی به اشکال زندگی حزبی را طی می‌کند. سنن و روحیات حزبی در جنبش ما بسیار ضعیف است و متاسفانه اشکال زندگی ماقبل حزبی، درکهای بکلی غلط و غیرلنینی از سانترالیسم دمکراتیک روا چ دارد. از این رو لازم است که بر روی درک درست این مسئله، اندکی مکث کنیم و در همین جا ما هیت واقعی دیدگاه فرید را نشان دهیم. گفتیم آن سازمانی که

اساسنامه پیشنهادی کمیته مرکزی سازمان از آن دفاع می‌کند و می‌باید جایگزین شکل‌های ماقبل حزبی کهنه‌گردد، سازمانی محدود، منسجم، منضبط و پنهانکار، متشکل از انقلابیون حرفه‌ای است که حرفه آنها فعالیت انقلابی است. در فن مبارزه با پلیس سیاسی، مهارت لازم را کسب کرده‌اند و پنهانکاری را به نحو اکید رعایت می‌کنند. در چنین سازمانی که می‌خواهد مبارزه طبقاتی پرولتاریا را تا نیل به پیروزی نهائی رهبری کند، باید دیسیپلین بولادین حاکم باشد. این دیسیپلین بر اصل سانترالیسم دمکراتیک به مثابه یک مکانیسم حیاتی درون یک تشکیلات پرولتری مبتنی است. سانترالیسم دمکراتیک به معنای لنینی آن و نه درکی که بوروکراتها، لیبرالها و روشنفکران سانتی مانند از آن ارائه می‌دهند.

این مفهوم را بیشتر بشکافیم؛ دمکراسی و سانترالیسم دو جز لاینفک در یک تشکیلات پرولتری محسوب می‌شوند. دمکراسی هر چند از جنبه صوری و ظاهری قضیه بمعنای انتخاب کردن و انتخاب شدن از طریق برگزاری کنفرانسها و جلسات وسیع و میتینگها است، اما یک چنین برداشتی از دمکراسی در درون یک سازمان پرولتری، غیر لنینی سطحی و مبتذل محسوب می‌گردد. در کشورها بی نظیرا ما که سرکوب‌عنان گسیخته‌ها کم است دیکتاتوری عربان و عنان گسیخته حتی اجازه فعالیت به احزاب و سازمانهای رفرمیست نیز نمی‌دهد و مجازات پخش یک اعلامیه نیز اعدام است، یک سازمان حقیقتا پرولتری نمی‌تواند از این جنبه دمکراتیک عمل کند. این دمکراسی یک بازی مضر و شرم‌آور است چرا؟ لنین در اثر خود چه بید کرد توضیح می‌دهد و می‌نویسد "تصور می‌رود هر کس موافق باشد که لازم‌الصل دمکراتیک وسیع" دو شرط حتمی زیرین است: نخست آشکار بودن کامل و دوم انتخابی بودن تمام مقامات، بدون آشکار بودن و آنهم چنان آشکار بودن که تنها محدود به اعضای سازمان نباشد، صحبت از دمکراتیسم، خنده‌آور است، سازمان حزب سوسیال دمکراسی آلمان را ما دمکراتیک می‌نامیم زیرا در آن همه کارها حتی جلسات کنگره حزبی هم آشکار است اما هیچکس سازمانی را که خود را در پس پرده اختلافات خاص غیر حزبی مستور داشته است، سازمان دمکراتیک

نمی‌نامد. حال سوال می‌شود: طرح نمودن "اصل دمکراتیک وسیع"، در حالیکه شرط اساسی این اصل برای سازمان پنهانی قابل اجراییست، چه معنی دارد؟ با این وضع "اصل وسیع" فقط یک جمله پرسر و صدای توخالی می‌شود. از این گذشته، این جمله گواه است بر اینکه وظایف حیاتی لحظه فعلی در مورد سازمان بهیچوجه درک نشده است. همه میدانند که عدم مراعات پنهانکاری در میان توده "وسیع" انقلابیون کشور ما چه دامنه عظیمی دارد. ما دیدیم که با چه سوز و گدازی بـ الف از این امر شکایت می‌کند و بجـا و بمورد خواهان "دقت کامل در انتخاب اعضا است" (را بوجیه دلوشماره ۶ صـ ۴۲) آنوقت اشخاصی یافت می‌شوند و از شم زندگی "خودلاف می‌زنند که در چنین اوضاع و احوالی اصرارشان روی پنهانکاری کامل و انتخاب دقیق (و بنابر این محدودتر) اعضا نبوده بلکه روی "اصل دمکراتیک، وسیع" است! راستی که سوراخ دعا را گم کرده‌اید. درباره علامت دوم دموکراسی، یعنی انتخابی بودن نیز کاربهمین منوال است. در کشورها ئیکه دارای آزادی سیاسی هستند، این شرط بخودی خود واضح و روشن است. ماده اول آئیننامه سازمانی حزب سوسیال دمکرات آلمان می‌گوید: "هرکسی که اصول برنامه حزب را بپذیرد و بقدر قوه خود از حزب پشتیبانی نماید عضو حزب محسوب می‌شود" و چون تمام عرصه سیاست ما نند صحنه تئاتر در جلونظر همه تماشاچیان با زاست، لذا این پذیرش، یا عدم پذیرش، این پشتیبانی یا مخالفت بر همه و هرکس چه از روی روزنامه‌ها و چه در مجالس عمومی، معلوم است. همه می‌دانند که فلان سیاستمدار، فعالیتش را از فلان جا شروع کرد، فلان راه تکامل را طی نموده، در دقیق دشوار زندگی فلان عمل از او سرزده و عموماً دارای فلان اوصاف است و از اینرو طبیعی است که اینگونه افراد را تمام اعضای حزب می‌توانند با علم به اوضاع برای شغل معین حزبی انتخاب کنند یا نکنند. وجود نظارت همگانی (همگانی بمعنای حقیقی کلمه، بر عضو حزب در هر قدمی که در میدان فعالیت سیاسی بر می‌دارد، یک اساس خودکاری ایجاد می‌نماید که محصول آن همان چیزی است که در زیست‌شناسی آنرا "بقای اصلح" می‌نامند "انتخاب طبیعی" که در سایه آشکار بودن کامل و انتخابی نبودن و

نظارت همگانی انجام می‌گیرد، باعث می‌شود که هر فرد سرانجام "درمسند خود" قرار گیرد. دست‌بکاری زندگی بیشتر متناسب با قوه و استعداد دوی باشد. تمام عواقب اشتباهات خویش را بردوش خود احساس نماید. در جلو چشم همه ثابت کند که قادر است اشتباهات خود را بپذیرد و از آن احتراز نماید. حال همین جریان را در چارچوب رژیم استبدادی ما در نظر آورید! آیا امکان‌پذیر است که در کشور ما همه کسانی که اصول برنام‌ه حزب را می‌پذیرند و بقدر قوه خود از حزب پشتیبانی می‌نمایند حق داشته باشند هرگامی را که یک نفر انقلابی مخفی بر می‌دارد نظارت کنند؟ و همه آنها از بین این انقلابیون مخفی فلان یا بهمان را انتخاب نمایند و حال آنکه شخص انقلابی از نظر مصالح کار موظف است شخصیت خویش را از نه‌دهم این "همه" پنهان دارد؟ اندکی در معنی حقیقی کلمات پرطمطراق که "رابوچیه دلو" بکار می‌برد دقت نماید آنوقت خواهید دید که "دمکراتیک وسیع" سازمان حزبی در ظلمت استبداد دودر شرایطی که دست‌چین کردن اشخاص از طرف ژاندارم‌ها رایج است فقط یک بازیچه پوچ وزیان بخشی است. این یک بازیچه پوچ است، زیرا در عمل هیچ سازمان انقلابی هرگز دمکراتیک وسیع راحتی با وجود داشتن منتهای تمایل، اجرا نکرده و نمی‌تواند اجرا کند. این یک بازیچه زیان بخش است، زیرا کوشش برای بکار بردن "اصل دمکراتیک وسیع"، فقط کارپلیس را در مورد ایجاد موانع بزرگ تسهیل کرده و خرده‌کاری را که امروز رایج است ابدی می‌نماید و افکار پراتیسین‌ها را از وظیفه جدی و مبرم آنها، که باید خود را انقلابی حرفه‌ای با آورند، منحرف ساخته متوجه تدوین آئین‌نامه‌های بلندبالای کاغذی درباره سیستمهای انتخابات می‌نماید. فقط درخارج که در آنجا غالباً اشخاصی دور هم جمع می‌شوند که پیدا کردن کار درست و حسابی و با روح‌برایشان ممکن نیست این "دمکراسی بازی" توانسته است در بعضی جاها و بویژه در میان دسته‌های کوچک گوناگون توسعه پیدا کند. ("چه باید کرد؟" - منتخب آثار صفحه ۱۲۶) و درست آن درک مبتدلی را که لنین درباره اصل دمکراتیک به انتقاد می‌گیرد، توسط فریدارائه می‌شود. اوسانترالیسم را، قدر قدرتی کمیته مرکزی تعبیر می‌کند و دمکراسی را نیز به معنای انتخاب کردن و انتخاب

شدن از طریق جلسات وسیع، کنفرانسها و میتینگها می‌فهمد و بدین طریق دید و تفکر یک روشنفکر خرده‌بورژوازی لیبرال مسلک را از دمکراسی در درون تشکیلات ارائه می‌دهد. او که در گوشه‌ای از مرزهای کردستان برای خود لم داده است و با وضعیت داخل که هر لحظه فعالین کمونیست سازمان مادر معرض پیگرد پلیسی قرار دارند و کارگران آگاه به منافع طبقاتی خود، به هزار شکل و شیوه خود را از دید جا سوسان رژیم و پلیس سیاسی دورنگه می‌دارند، اساسا بیگانه است. خواستار اصل انتخابی بودن از طریق تشکیل جلسات وسیع و میتینگها و کنفرانسهاست و می‌نویسد: "موضوع دیگر آنکه در مورد فعالیت‌ترین ارگان تشکیلاتی منطقه‌ای و غیره، سخنی هم بمیان نیامده است. آنچه مسلم است این کنفرانس تحت هدایت مستقیم کمیته مرکزی می‌باید عالی‌ترین ارگانهای تشکیلاتی منطقه‌ای باشد تا بتواند امر انتخابی بودن این یا آن ارگان رهبری منطقه را جاه عمل بیوشاندولی اساسا سنامه، این مسئله را مسکوت گذاشته است. شاید شرایط کنونی یعنی شرایط دیکتاتوری و سرکوب‌عنان گسیخته، دلیل چنین فراموشی باشد." برای یک لحظه مجسم کنید که تشکیلات مادر شرایط کنونی بخواند این رهنمودها را عملی کند و در آذربایجان، تهران، اصفهان، خوزستان و غیره و ذالک، کنفرانسهای برپا داده می‌خواند ارگانهای خود را در منطقه انتخاب کنند. لازمه این امر این است که افرادی دیگر را بشناسند و شناخت دقیقی از یکدیگر داشته باشند تا انتخابات به امری واقعی تبدیل گردد. سواى اینکه بنا به توضیحات فوق الذکر لنین چنین انتخابی نمی‌تواند واقعی باشد، اینکار فقط می‌تواند کار پلیس را تسهیل کند و فعالین سازمان ما را کتف بسته تحویل پلیس دهد. و نمی‌دانده حتی در یک کارخانه، بناگزیرد و هسته تشکیلاتی ما ممکن است اصلا یکدیگر را نشناسند. اما بر طبق این رهنمودها هیانه، همه این افراد با یکدیگر را بشناسند.

چنین رهنمودهای تنها می‌تواند زده‌ان کسی بیرون آید که حتی یک روز هم در داخل ایران زندگی نکرده باشد و واقعیت‌های جامعه ما بکلی بیگانه باشد. این دمکراسی ادعائی ناقدر فاندیش ما که با این تفکر،

لیبرالیسم عربیان خود را به نمایش می‌گذارد، تنها به درد پاران نشینها و لیبرالهای واخورده، روشنفکران خرده‌بورژوا و پاداران اشکال زندگی محفلی و ما قبل حزبی می‌خورد.

درک لنینی - بلشویکی تشکیلات باچنین دیدگاهی، اساسا متفاوت است. تشکیلاتی که بخواهد در شرایط سرکوب و اختناق هولناک حاکم بر ایران فعالیت کند، استواری جنبش را من حیث المجموع تامین نموده، هم هدفهای سوسیال دمکراتیک را عملی سازد و "هم هدفهای ترادیونیونی" را، قطعاً نمی‌تواند تطبیق تفکرو دیدگاه‌ها مثال فرید، دمکراتیک عمل کند. لنین در نوشته‌های دیگر خود نیز برای این مسئله تاکید می‌کند. از جمله در شرح خود "تحدید زمان حزب" می - نویسد: "ما نمایندگان سوسیال دمکراسی، حامیان "اکثریت" مکرر گفته‌ایم که دمکراتیزه شدن کامل حزب در شرایط کاملاً مخفی امکان پذیر نیست و در چنین شرایطی "اصل انتخابی" یک عبارت پردازی محض است و تجربه، گفتار ما را تأیید کرده است. . . . ما ما بلشویکها همیشه پذیرفته‌ایم که در شرایط جدید، هنگامیکه آزادیهای سیاسی بدست آمدند، پذیرش اصل انتخابی - ضروری خواهد بود و بر همین مبناست که در اساسا سنا مه پیشنهادی مرکزیت سا زمان، محدودیت اصل انتخابی از طریق یک تبصره به شرایط خاصی مشروط شده است .

پس دیدگاههای لنینی منعکس در اساسا سنا مه پیشنهادی کمیته مرکزی سا زمان و دیدگاه لیبرالی فرید، تا اینجا کاملاً آشکار شده است و ادا مه بحث، تقابل این دو دیدگاه را بیشتر روشن خواهد ساخت. اگر بر مبنای دیدگاه لنینی، اصل انتخابی به معنایی که فرید می‌فهمد یک بازیچه مضموم آوست و این دمکراسی، بازیچه و غیر واقعی است، دمکراسی لنینی، دمکراسی حزبی، بر پایه پایهای قرار گرفته است؟ پاسخ لنینی به مسئله کاملاً روشن است. بر پایه "اعتماد متقابل و رفیقانه". چیزی که در سراسر نوشته‌ها قدر فاندیش لیبرال مسلک ما، حتی یک کلمه هم درباره آن صحبت و حتی اشاره هم به آن نشده است. در حالیکه این دمکراسی، کاملاًترین نوع دمکراسی، دمکراسی راستین و واقعی است .

لنین در باره آن دمکراسی که بر پایه اعتماد کامل رفیقا نه قرار گرفته است می‌نویسد: "یگانها اصل جدی سازمانی برای کارکنان جنبش ما باید عبارت باشد از: پنهانکاری بسیار شدید، گزین کردن بسیار دقیق اعضاء و آماده نمودن انقلابیون حرفه‌ای، هرگاه این صفات موجود باشد، چیز دیگری هم تأمین خواهد بود که از دمکراتیسم بالاتر است و آن اعتماد کامل رفیقانه در بین انقلابیون است و این موضوع برای ما ضرورت قطعی دارد. زیرا در روسیه ما نمی‌توانیم نظارت دمکراتیک همگانی را جایگزین آن ساخت." و این درست همان جوهر لنینی اساسنامه کمیته مرکزی سازمان را در برابر نقد لیبرال منشا نه‌روشن فکر خرده‌بورژوازی نشان می‌دهد. در سازمانی که ما در پی ایجاد آن هستیم، یک چیز اصل است که حتی از دمکراتیسم بالاتر است و آن اعتماد کامل و متقابل رفیقانه است، تنها این امر می‌تواند در شرایط سرکوب و دیکتاتور حاکم، رزمندگی و بی‌قاعده‌سازمان پرولتاریا را تأمین کند.

روشن است که در ایران، جنبه‌صوری اصل دمکراسی، نمی‌تواند عملی‌گردد بلکه دمکراسی بر پایه اعتماد متقابل و رفیقانه در یک سازمان متشکل از انقلابیون حرفه‌ای عملی می‌گردد که دارای مکانیسم‌های خاص خود می‌باشد. مکانیسم دمکراسی حزبی بحث و انتقاد است، این است جوهر دمکراسی تشکیلات پرولتری که هر دو در ماده ۳۲ اساسنامه پیشنهادی کمیته مرکزی سازمان، بر آنها تصریح و تأکید شده است.

اصل دمکراتیک تعالیم و آموزشهای لنین در باره حزب، مستلزم حق بحث و مبارزه ایدئولوژیک است. در یک تشکیلات پرولتری که دمکراسی در آن بر پایه اعتماد متقابل و رفیقانه انقلابیون قرار دارد، با یستی این حق برای تمام اعضاء وجود داشته باشد که مسائل ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی خود را در هسته‌ها و بخشهای تشکیلات خود، یا از طریق نشریات سازمانی طرح کنند و مسائل با بحث جمعی حل گردد. در یک تشکیلات پرولتری حزبی، بحث و مبارزه ایدئولوژیک نیز با بحث و مبارزه ایدئولوژیک به شکل‌های متقابل حزبی که مطلوب روحیه محفل‌گرائی روشن فکر خرده‌بورژواست،

متفاوت است، درحالی‌که روحیه محفلی و روشنفکران خرده‌بورژوا، بحث و مبارزه ایدئولوژیک را وسیله‌ای برای ارضاء خودخواسته‌های شخصی می‌بیند و آنرا به‌وراجی روشنفکرانه در خدمت سازمان شکنی و ضایع کردن وقت در مبارزه طبقاتی تبدیل می‌کنند، بحث و مبارزه ایدئولوژیک در تشکیلات حزبی دارای جنبه‌کاملاً سازنده و به‌دور از هرگونه وراجی و توطئه‌گریست. حق بحث و مبارزه ایدئولوژیک، در همان حال متضمن حق انتقاد است که به نوبه خود بر اساس انتقاد از خودتکامل می‌یابد. انتقاد سازنده در یک تشکیلات پرولتری نه فقط به ارتقاء کیفیت ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی می‌انجامد، مناسبات رفیقا نه‌واعتقاد متقابل را تقویت می‌کند بلکه در جهت خلوص و پالایش یک تشکیلات پرولتریست. این انتقاد اساساً از انتقاد کینه‌توزانه و مخرب که از افراد منشی‌آنا رشیستی روشنفکران خرده‌بورژوازی ناشی می‌شود و مختص شکل‌های مبارزه‌ما قبل حزبی است، متفاوت است. آنچه که معیار بحث و انتقاد پرولتری در یک تشکیلات پرولتری است محدودکننده آن می‌باشد، تنها اصول مـ ل و برنام‌ه‌و اساساً سنا‌مه‌است. این است معنای دمکراسی در درون یک سازمان پرولتاریائی و مکانیسم‌های آن.

اما اصل سازمانترالیسم دمکراتیک، متضمن جزء دیگری نیز هست که همانا سازمانترالیسم است و هیچ سازمان پرولتری نمی‌تواند بدون رعایت اکید و جدی آن، شایسته نام سازمان پرولتری باشد. سازمانترالیسم، متضمن یک رهبری از یک مرکز و احداث که نماینده اکثریت محسوب می‌شود. سازمانترالیسم امری جا‌مدولایت‌غیرنیست. در هر سازمان کمونیستی، تحت هر شرایطی، درجه سازمانترالیسم متفاوت است. در کشورهایی نظیر ایران و در شرایطی همچون وضعیت کنونی که هرکس مورد سوءظن قرار می‌گیرد، بازداشت می‌شود و شکنجه‌های قرون وسطائی و اعدام‌های بی‌مه‌با حاکم است، سازمانترالیسم باید بدون چون و چرا مسلط باشد؛ و این یکی از شرایط دوام و بقاء یک سازمان کمونیستی و ادامه‌کاری آن محسوب می‌شود.

لنین می‌گوید: "مرکزیت بی‌چون و چرا و انضباط بسیار شدید، یکی از

شرایط اساسی پیروزی بربورژوازیست. اینکه در چنین شرایطی، سانترالیسم مسلط است، بدین معنا نیست که در همه شرایط چنین است. در شرایط دمکراتیک و نیمه دمکراتیک، دمکراسی امکان بیشتری خواهد یافت و از درجه سانترالیسم کاسته می‌گردد. اما در هر شرایطی، یک اصل بر سازمان انقلابیون حرفه‌ای حاکمیت دارد، یک سازمان کمونیستی باید تحت هر شرایطی، به شکلی متمرکز و پارادوخته و احدهم عمل کند. تبعیت جزء از کل، فرد از جمع، ارگان‌های پائین از بالا و تبعیت کل سازمان از کمیته مرکزی، اجزای لاینفک سانترالیسم محسوب می‌گردند. یعنی همان اجزائی که فرید، بیزار خود را از آنها اعلام می‌کند و بجای آن تبعیت از کنگره را قرار می‌دهد. سازمانی که سانترالیزه عمل نکند، لیبرالیسم بر آن مسلط خواهد شد.

از آنچه که گفته شد، درمی‌یابیم که اساساً سه پیشنهادی کمیته مرکزی سازمان که بیاناگر مناسبات و ضوابط حاکم بر یک، تشکیلات انقلابی پرولتریست با تصریح بر مناسبات و انتقاد، مانع از تبدیل سانترالیسم به بوروکراتیسم خواهد شد و از سوی دیگر، تسلط سانترالیسم، مانع از رواج لیبرالیسم و بقای مناسبات محفلی و ماقبل حزبی می‌گردد و دیسیپلین پولادین پرولتری تا مین می‌گردد. اما روشن است که این درک لنینی از سانترالیسم دمکراتیک، نمی‌تواند مطلوب خرده بورژوازی‌های سانتی‌مانتال و پاداران مناسبات محفلی و ماقبل حزبی باشد. اینان از دمکراسی در یک تشکیلات پرولتاریائی، تحت هر شرایطی، اصل انتخاباتی را می‌فهمند و سانترالیسم نیز برای آنها بوروکراتیسم معنا می‌دهد. کسانی همچون فرید که اساساً سه پیشنهادی کمیته مرکزی سازمان، زندگی محفلی و لیبرالیسم آنها را هدف قرار داده است و ناگزیرند ما هیت واقعی خود را افشاء کنند و عبریان و آشکار، مبنای لنینی تشکیلات حزبی را به باد انتقاد بگیرند، پس چه جای تعجب است اگر او اساساً سه را تبلیغ "تشکیلات بوروکراتیک مبتنی بر خود محوری یک کمیته مرکزی تام الاختیار" معرفی کند و گریه وزاری سردهد و با وحشت از "رهبری متمرکز" سخن بگوید، تبعیت فرد از جمع، جزء از کل، ارگان‌های پائین از بالا و کل سازمان از مرکزیت را

تبعیت کور کوران نه بنا مد. از سانترال ایسم صرف "سخن بمیان آورد و بگوید :
 "اسا سنا مه چیزى جز بوروکراتیسم عنان گسیخته از سوی کمیته مرکزی قدر-
 قدرتی نمی باشد" درست است ! برای روشن فکر خرده بورژواکها سالها با
 اشکال زندگی محفلی و ما قبل حزبی خو گرفته است ، پذیرش محدودیت های
 تشکیلاتی ، ضوابط و معیارهای حزبی ، و برقراری دیسیپلین حزبی ، شاق و
 طاقت فرسا است . اسانا مه پیشنها دی کمیته مرکزی سازمان با روح ظریف !
 و خصلت های انفراد منش اوسا زگار نیست . تشکیلات انقلابیون حرفه ای همچون
 هیولای سهمگین و ماشین هولناکی برای اوست که گویا می خواهد و را به پیچ
 و مهره تبدیل نکند ، ابتکار عمل را از او سلب کند و روح خلاق امثال او را خرد
 نماید . تشکیلات پرولتری مستلزم تبعیت فرد از جمع ، اقلیت از اکثریت ،
 ارگانهای پائین تر از ارگانهای بالاتر و اعمال دیسیپلین آهنین است .
 اما روشن فکر محفل گرا این را بمثابه برده شدن خود توسط یک کمیته مرکزی
 "قدر قدرت" و "تام الاختیار" می بیند . تشکیلات پرولتری مستلزم اجرای
 اکیدوجدی اصل سانترال ایسم دمکراتیک است اما مدافعین اشکال سازمانی و
 زندگی ما قبل حزبی ، اجرای این اصل را بوروکراتیک می خوانند . چه بسیار
 عالی لنین تمام خصوصیات این روشن فکران لیبرال منش را ترسیم کرد :
 "سازمان حزبی بنظر این افراد چون فابریک سهمگین است . اطاعت جزء از
 کل و اقلیت از اکثریت در نظرش بمثابه رژیم سرواژ جلوه می کند . تقسیم کار
 در زیر رهبری متمرکز ، موجب فریادهای درعین حال حزن انگیز و خنده آور
 برضد تبدیل اشخاص به "پیچ و مهره" می شود . تصور می رود این مطلب روشن
 باشد که داده دو فریاد در باره بوروکراتیسم گذائی ، فقط استتار ساده نارضایتی
 از اعضاء مراکز است و فقط برگ سائری است و برای پوشاندن نقص آن قول
 یا شکوهی که در کنگره داده شده است . تو بوروکراتی زیرا انتصاب توا از طرف
 کنگره ، بنا بر راده من نبود . بلکه برخلاف آن بوده است ! توفرمالیستی
 زیرا استکاء تو بر تصمیمات رسمی کنگره است نه بر رضایت من . تو خوش و مگلا -
 نیکی کار می کنی زیرا به اکثریت " مکانیکی" کنگره حزبی استناد می جوئی
 و میل مرا به کثویتا سیون در نظر نمی گیری . تو حاکم مطلقى زیرانمی خواهی

قدرت را بدست جرگه گرم و نرم سابق بدهی، جرگه ای که هر قدر سرزنش صریحیکه کنگره از محفل بازی آن کرده است، برایش نامطبوع تر است همان قدر با انرژی بیشتری از "ادامه کاری" محفلی خود دفاع می نماید." (یک گام په پیش دوگام به پس)

همه داد و فریادها ی خشمگینانه و انتقادات بظواهر اصلاح طلبانه امثال فرید، تنها یک هدف را دنبال می کند: دفاع از شکل سازمانی کهنه و مخا - لغت با اشکال سازمانی نوین که در اساسا سنا مه پیشنهادی مرکزیت بیان یافته است .

تطبیق افرادی همچون فرید که دارای روحیه انفرادمنشی و تفکر محفلی هستند، با زندگی حزبی دشوار است چرا که مناسبات تشکیلاتی حزبی، آنها را به محرومیت از آنچه که داشته اند، به محرومیت از ممتازیت و به حل شدن در تشکیلات حزبی سوق می دهد. در حالیکه مناسبات محفلی، انفرادمنشی آنها را زنده نگه می دارد. بسنا بر این، علیه سازمان و تشکیلاتی که اصلاح پرولتاریا در مبارزه طبقاتی است، به مخا لغت برمی خیزند. البته باید در اینجا نکته ای را تذکر داد که حساب روشن فکران انقلابی پرولتری که سر تا پای آنها را روح پرولتاریائی فرا گرفته خصلت های خود را به کلی تغییر داده اند، انفرادمنشی روشن فکران را از دست داده و همانند پرولتاریا، به دوران مقاصد و منافع شخصی و گروهی و شهرت طلبی مبارزه می کنند، در فکر جاه و مقام نیستند، درباره اختناق شخصیت و هیولای تشکیلات، قدر قدرتی کمیته مرکزی آه و ناله نمی کنند و مطیع نظم و انضباط اند، از انضباط حزبی تبعیت می کنند، وظائف خود را به دور از خود نما ئیها، داد و فریادها و غرور لندهای روشن فکران انجام می دهند. جمع گرا و تابع تشکیلات پرولتری هستند بکلی متمایز از روشن فکران خرده بورژوازی محفل گراست. روشن فکران انقلابی پرولتری در سازمان ما، همگام با کارگران آگاه به منافع طبقاتی خود، منطبق با مضمون نوین، خواستار طرد میرحمانه اشکال زندگی ما قبل حزبی و گذار هر چه سریعتر به زندگی حزبی اند. ما به سازمانی نیا زداریم که بر پایه اصول و موازین لنینی استوار شده باشد. و تصویب اساسا سنا مه پیشنهادی

کمیته مرکزی سازمان، تضمین آن محسوب می‌گردد.

اکنون دیگر تقابل آشکارا سا سنا مه پیشنه‌های مرکزی و تفکری که فرید آنرا نمایندگی می‌کند و مدافع لیبرالیسم تشکیلاتی است، کاملاً آشکار شده است، پی بردیم که تلاش او برای توجیه این تناقض که طرح برنامۀ پیشنه‌های کمیته مرکزی سازمان انقلابی و پرولتریست، اما سا سنا مه پیشنه‌های، اپورتونیستی و بورژوازی، با توسل به تضاد شکل و مضمون، تنها ماهیت غیر پرولتری نظرات او را نشان داد. او که پی برده قادر نیست بدین طریق بر تناقضات خود فائق آید، در انتهای نوشته خود با رد ضمنی و پوشیده طرح برنامۀ، این تناقض را برای خود حل می‌کند. او که در آغاز، از برنامۀ و تاکتیک‌های انقلابی و رشد مضمون، سخن بمیان آورده بود و اساساً برنامۀ اپورتونیستی می‌دانست، در پایان نوشته خود، طرح برنامۀ را مورد انتقاد قرار می‌دهد و می‌نویسد: "برنامۀ‌های که تنها بریده‌ای از این بی‌آن برنامۀ موجود در جنبش کمونیستی جهانی باشد و فاقد هرگونه تحلیل مشخص عینی از جامعه بعنوان مبانی تحلیلی خود و تنها بر اساس کلی‌گویی‌های رایج تدوین شود، مسلم است که نمی‌تواند تشکیلات را ارتقاء دهد و تبدیل به اراده شود. . . . طرح برنامۀ ما بجای مبانی تحلیلی خود، در بسیاری موارد تئوریک‌لین و سوسیال دمکراسی را جایگزین کرده است تا هیچ‌کس جرأت مبارزه ایدئولوژیک با لنین و پلخانف را نداشته باشد. بهمین دلیل نیز قبل از آنکه بتواند به عامل تحرکی در مبارزه ایدئولوژیک پیرامون مضمون برنامۀ کنونی منجر گردد، عملاً پیشاپیش تمامی این مسائل را خاتمه یافته اعلام کرده است. این شیوه ارائه برنامۀ و تدوین تئوری انقلابی، نه تنها نمی‌تواند خلاقیتی را در ما بزند بلکه سدها ارتقاء جنبش که هیچ، حتی تشکیلات نیز می‌گردد. . . . برنامۀ ما قاعدتاً در گذشته است و نیست که بعنوان یک نقطه عطفی در حرکت سازمان تلقی شود." پس اصل قضیه روشن گردید و معلوم شد که اوستی به طرح برنامۀ ارائه شده نیز اعتقادی ندارد و بحث اولیه او هم صرفاً وسیله‌ای بود برای پوشاندن ماهیت نظریات خود در مخالفت با سا سنا مه پیشنه‌های کمیته مرکزی سازمان. اما اینکه چرا او تا

کنون از بیان صریح نظریات خود در باره طرح برنامۀ پیشنهادی کمیته مرکزی سازمان طفره رفته بود و فراموش کرده بود که طی بیش از دو سال که از انتشار طرح برنامۀ گذشته است، یک جمله در نقد آن بنویسد، پاسخ می دهد، علت آنهم ترس از اتوریته لنین بوده است. آیا استدلالی احقمانه تر از این ممکن است؟ آیا جز این است که فریدتا کنون کوشیده بود ما هیئت اپورتونیستی نظرات خود را پنهان دارد، ما اکنون که با نزدیک شدن کنگره، مرگ محتوم نظرات خود و دفاع از آن تمایلات طبقاتی را کشف می نماینده آنست در برابر خود می بیند، به یکبارۀ طرح برنامۀ افتاده است و از اینکه مجلس موسسان محبوب او در برنامۀ گنجانده نشده است، آه و ناله می دهد و می پرسد چرا از مجلس موسسان در برنامۀ خبری نیست و توضیحی داده نشد. بعید است که او در بولتن های بحث و نشریه کا ریاسخ خود را نگرفته باشد. اگر با زهم نفهمیده است چرا؟ ما پاسخ می دهیم که با فرارسیدن عصر انقلابات پرولتری، عصرنها ده های بورژوازی به پایان رسیده و عصرنها ده های شورائی آغازگشته است. بنا براین در برنامۀ پرولتاریا، جایی برای مجلس موسسان بعنوان یک نهاد بورژوازی وجود ندارد. هرچند که این نهاد از نظر تاریخی کهنه شده، در شرایط مشخصی کهنه نشده باشد و در دستور کار قرار بگیرد اما در برنامۀ ما نمی توان آنرا گنجانید.

در پایان مجدداً به این نکته اشاره می کنیم که هدف من در این نوشته اساساً این بود که جوهر تفکر اپورتونیستی و غیر پرولتری فرید را نشان دهم و بنا براین وارد جزئیات انتقادات بی سروتها و همچون انتقادات کسه فی المثل چرا فاصله زمانی بین دو نشست مرکزیت عمده است؟ چرا مبارزه علیه فراگسیونیسیم، محفل گرائی و دسته بندی، از وظایف خطیر هر عضواست؟ چرا یک سوم اعضاء می توانند تقاضای کنگره کنند؟ چرا اعضاء کمیته مرکزی بعنوان یک نماینده با حقوق کامل و بدون تصویب اعتباراً ما در کنگره شرکت می کنند؟ چرا دو سوم اعضاء کمیته مرکزی که بهر حال باید بیش از نیمی از مجموع اعضاء کمیته مرکزی باشد، می توانند عضواتی مرکزیت را اخراج کنند و دهها سؤال بی سروتۀ دیگر که ناشی از بی اطلاعی و ناآگاهی فرید است،

نمی‌پردازم. با کسی که هنوز نفهمیده است که مسئله اعتبارنامه، ربطی به بررسی عملکرد مشخص مرکزیت در کنگره ندارد و با ذکر این ماده اساسنامه که می‌گوید: "اعضای کمیته مرکزی سازمان حق شرکت در کنگره عادی و اضطراری سازمان را بعنوان یک نماینده با حقوق کامل دارند و احتیاجی به تصویب اعتبارنامه آنها نیست" سؤال می‌کند: "این "احتیاج" را چه کسی تعیین می‌کند. کمیته مرکزی یا کنگره؟ چرا و به چه دلیلی اعضای کمیته مرکزی در کنگره منتخب خود، مصونیت پارلمانی ندارند. آیا کنگره علاوه بر رسیدگی به گزارش کمیته مرکزی و بحث روی آن نمی‌تواند روی عملکرد مشخص تک تک افراد کمیته مرکزی مثل هر عضو ساده سازمان بحث نماید؟ زمانی که دیگر کمیته مرکزی استعفای خود را به کنگره تسلیم کرد، اعضای آن چه فرقی با دیگر اعضا خواهند داشت."

وارد بحث جزئیات شدن، کاری عبث و بیهوده است.

توکل - مهرماه ۱۳۶۴

علیه اکونومیسم

در آستانه برگزاری کنگره‌ای برای تدقیق و تصویب برنامه و اساسنامه سازمان تلافی و نظریه متفاوت که مدت‌هاست در مسائل تشکیلاتی بروز کرده است، دیدگاه‌های حاکم بر خود را آشکار می‌سازد. دو نظر کاملاً متضاد و متفاوت از ریشه و بنیاد، متفاوت در تفکر و متدولوژی!

یک گرایش تلاش دارد تشکیلاتی مبتنی بر اصول حزبی بسازد، تشکیلاتی فاخر و از هرگونه روحیات و تمایلات عقب مانده محفلی تشکیلاتی پویا و بارور، گرایشی که تلاش دارد تشکیلاتی برای فرارویی به حزب طبقه کارگر بنا کند. ابزاری برای سازماندهی و رهبری مبارزه پرولتاریا، تشکیلاتی برای کسب قدرت سیاسی اعمال دیکتاتوری پرولتاریا و استقرار سوسیالیسم، گرایشی که تلاش دارد زمانی برای تحقق عملی آن برنامه و اهدافی ایجاد کند که هم‌اکنون خطوط اساسی آن از کوران مبارزه ایدئولوژیک طولانی گذشته است و می‌رود تا در عرصه عملی خود را تدقیق، تکمیل و تصحیح نموده، وجه تمایز خط مشی پرولتاریا را از همه و هرگونه گرایشات اپورتونیستی مشخص کرده و آن را از وجود اینگونه گرایشات در تمامی عرصه‌ها پالوده نماید!

اما گرایش دیگر، گرایشی است که بعکس می‌خواهد سازمان را در حیطه زندگی محفلی و ما قبل حزبی آن در وضعیت کنونی آن محفوظ نگاه دارد. گرایشی که به سازماندهی مبارزه پرولتاریا نه فقط بهائی نمی‌دهد، بلکه بشدت از آن گریزان است. تمایلی که به قدرت یا بی‌پرولتاریا بی‌اعتقاد است و در راه سازماندهی حزب سیاسی آن سنگ می‌اندازد. گرایشی که می‌خواهد در گریز از گزند اندیشه‌های پرولتری در لاک محفلی خود بخزد و حیاط محتضر خود را در پوسته متحجر و منجمد خویش از تخریب برهاند. گرایشی که از سوسیالیسم نمی‌ترسد اما پرچمدار مبارزه برای سوسیالیسم نیست. گرایش عقب مانده‌ای که نمی‌خواهد طبقه کارگر به سازمان سیاسی خود دست یابد! اساسنامه‌پیشنهادهی رفقای مرکزیت که رفیق توکل به دفاع از آن بر خواسته‌است، وسیله‌ای است در خدمت این گرایش، ابزاری است که بایستد

وضعیت موجود سازمان را بهمین گونه که هست حفظ کند و راه هرگونه تحول آن را سد نماید.

نقدرفیق توکل تحت عنوان "اپورتونیزم راست، اینبار در مسائل تشکیلات" بویژه در متدلوزی و نحوه نگرش، دقیقاً بر این عقب ماندگی تکیه دارد. او که خود در این نقد عملاً بر بی‌ما یگی استدلالات خویش و عدم صحیح اصولی که بدان چسبیده است، صحت‌گذاشته است، در هر اس و اضطراب از این‌که چرا مبارزه‌ایدئولوژیک "اینبار" در مسائل تشکیلات "سربرآورده است"، با هو و جنجال دست به عوا مفریبی می‌زند تا اذهان "توده تشکیلات" را مشوب کند و توجه آنها را از تعمق جدی بر روی واقعیت مسائل و چگونگی تفاوت ما هوی گرایش‌ها متضادی که در عرصه تشکیلات بروز نموده است بازدارد و هر گونه قدرت تفکر و راه‌آاده مستقل را از آن سلب نماید. غافل از این‌که چنین شیوه‌هایی امروز دیگر در تشکیلات ما عمرش بسر رسیده، به زوال محتوم خود نزدیک شده است و می‌رود تا به همراه تمام یلات ما قبل حزبی که امروز رفیق توکل در نقد خود، دفاع از آنرا بعهده گرفته است، بطور تمام عیار روبیده شود و به دور افتد. این گرایش امروز در تشکیلات ما "محدود" می‌شود به رفیق توکل و معدودی از عقب ماندگان سیاسی که رشد تمام یلات پرولتاریائی را مخل منافع محدود خود ارزیابی می‌کنند. همان‌گونه که بنا به ادعای خود رفیق توکل گرایش حاکم بر نقد رفیق فرید در تشکیلات امروز ما "به خود فریید محدود نمی‌شود"!

رفیق توکل نقد خود را با مقدمه کوتاهی آغاز می‌کند که همچون آئینه، به عریان‌ترین شکل سیمای واقعی شیوه‌های غیر کمونیستی برخورد به مسائل و دیدگاه‌های غیر پرولتری حاکم بر چنین شیوه‌هایی را به نمایش می‌گذارد. او در مقدمه خود می‌نویسد:

"نوشته‌ای که اخیراً تحت عنوان "اساسنامه کمیته مرکزی؛ اپورتونیزم در مسائل تشکیلاتی" در اختیار رفقای تشکیلات قرار گرفته است از آنجا که حاصل یک طرز فکر بغایت انحرافی و خطرناک در درون یک تشکیلات کمونیستی است. . . . هر عضو تشکیلات را موظف می‌سازد که مبارزه همه‌جانبه‌ای

را علیه این تفکر که بیان چیزی جز لیبرالیسم عیان و آشکار در عرصه تشکیلات نیست و قطعاً گرایشی است که محدود به خود نویسنده نمی‌باشد من بزنم. همچنانکه در عرصه مبارزه ایدئولوژیک بر سر تدوین یک برنامه، تمایلات غیر پرولتری در تشکیلات ما به انفرادکا مل کشیده شد، در عرصه تشکیلات و اساساً ما نیز حامین چنین گرایشی بکلی منفرد گردیدند. برای ما هدف من در این نوشته این است که جوهر تفکر غیر لنینی و لیبرالی نوشته فرید را در دفاع از جوهر لنینی - بلشویکی اساساً ما پیشنهادی کمیته مرکزی سازمان نشان دهم و این نکته را اثبات کنم که چگونه تمایلات غیر پرولتری در سازمان ما که در مبارزه بر سر برنامه و تاکتیک، با شکست فاحشی روبرو گردیدند و بقایای آن دیگر بخود جرات ندادند در این عرصه به مبارزه برسند - خیزند و در ظاهر خود را مدافع برنامه و خط مشی سازمان قلمداد کردند تا تمایلات واقعی خود را از انظار توده‌های تشکیلات، پنهان نگه دارند، اکنون با ردیگر در عرصه مسائل تشکیلاتی سر بلند کرده و همان تمایلات و گرایشات غیر پرولتری را در این عرصه بروز داده‌اند.

(اپورتونیزم راست اینبار در مسائل تشکیلاتی - تاکید از من)

این جملات عامیانه و این کلیات بی محتوا گویای واقعی جوهر آن تفکر عقب مانده‌ای است که ضدیت خود را با روشهای کمونیستی حاکم بر یک تشکیلات پرولتری در جمله پردازیهای هیستریک عریان می‌سازد. این بیان تضرع آمیز تفکر منزوی و مطرودی است که به هر مستمسکی پناه می‌برد تا آنزوای تاریخی خود را چندصباحی دیگر به عقب بیندازد. خوب دقت کنید رفیق توکل بمنظور ترمیم "توده تشکیلات" نقداً اساساً ما ای را بدون ذکر مسائل مشخص به نقد برنامه‌ای پیوند می‌دهد و می‌گوید: "همان تمایلات و گرایشات غیر پرولتری "کدام" همان؟" این همان کدام "همانی" است که امروزه در عرصه تشکیلات بروز کرده است؟ و چرا از این "همان" در متن نوشته رفیق توکل خبری نیست؟ چرا کلی و نه مشخص؟

تا اینجا رفیق توکل صلاحیت خود را بمثابه یکی از عناصر رهبری تشکیلات زیر سؤال برده است. چون اختلافات برنامه‌ای حتی هنوز هم از انظار نه

فقط "توده تشکیلات" بلکه حتی رفیق توکل نیز "پنهان" مانده یا نسبت به آن سکوت کرده است. او حتی در این نوشته با وجودیکه اساس برخورد را روی اختلافات برنامه‌ای قرار داده است، قادر نبوده و یا به خود "جرات" نداده است در رابطه با مسائل برنامه‌ای اظهار نظر نماید و "اپورتونیسیم راست" را در این عرصه به نقد بکشد. چرا که اگر "توده تشکیلات" نداند، لااقل خود رفیق توکل خوب می‌داند که سخن گفتن از "اپورتونیسیم راست" در مسائل برنامه‌ای بدون استناد به مسائل مشخص فقط درکی توطئه‌گرانه است و به کار توطئه‌گران می‌آید! اپورتونیسیم فقط از چشم توده‌های ناآگاه می‌تواند خود را "پنهان" کند، نه از چشم بصیرت رفیق توکل دانشمندان!

البته کمونیست‌ها هرگز درک توطئه‌گری ندانند و جز در موارد مشخص برخورد نمی‌کنند. حال چرا رفیق توکل تاکنون در این باره سکوت کرده است و امروز نیز برای پرده برداری از این "اپورتونیسیم" چرا چاره‌ای جز سکوت ندارد، دلیلی نیست جز آنکه بگوئیم درک توطئه‌گری در ادراک خود رفیق نهفته است!

پس این روش برخورد کمونیستی نیست. عوام‌فریبی آشکار است. مقدمه چینی رفیق توکل، مقدمه‌ای برای سمت و سودا دن درست به بحثها نیست، برای آگاهی دادن به "توده تشکیلات" نیست، مقدمه‌ای برای توجه دادن به موضوع اصلی مسائل مورد مشاجره نیست. این مقدمه چینی، مقدمه تحمیق "توده‌های تشکیلات"، مقدمه منحرف کردن اذهان از بحثهای کلیدی و اصلی است. مقدمه‌ها تنها ماتی‌پایه و اساس، مقدمه عوام‌فریبی است!

رفیق توکل با این مقدمه چینی بیش از آنکه بخواهد "توده تشکیلات" را به مبارزه "همه‌جانبه" علیه انحرافات "بغایت خطرناک در درون یک تشکیلات کمونیستی" فراخواند، از "توده تشکیلات" مورد نظر خود استمداد می‌جوید تا با نیروی جهل علیه هرگونه گرایشات حزبی در جنبش طبقه کارگر به مبارزه برخیزد! او با این "هشدار"، "توده تشکیلات" را به مبارزه "همه‌جانبه" با "اپورتونیسیم" دعوت نمی‌کند، آنها را به مقاومت در برابر هرگونه تلاش در برپایی انضباط حزب طبقه کارگر و استقرار یک سازمان پرولتاریائی، به

دفاع از مناسبات ما قبل حزبی کنونی فرامی‌خواند، اوجای آگاه کردن، آگاه نمودن "توده تشکیلات" برای تقابل با هرگونه "گرایش خطرناک و بغایت انحرافی اپورتونیستی"، هر اس خود را از دیکتاتور پرولتاریا و سازمان منضبط حزب طبقه کارگر به آنها منتقل نموده است.

رفیق توکل در بحث تشکیلاتی نیز به "چه باید کرد؟" لنین استناد می‌جوید، بدون آنکه اساس شیوه‌های لنینی برخوردار که اساس "چه باید کرد؟" بر روی آن بنا شده است درک کرده باشد. بدون آنکه بداند "چه باید کرد؟" لنین مبارزه علیه عوام فریبی، مبارزه علیه محفل بازی ما قبل حزبسی، مبارزه علیه کلیت آن چیزی است که رفیق توکل و امثال او تشکیلات ما را بدان سوق می‌دهند؛ بسوی لیبرالیسم، پراگماتیسم و دنباله روی از حوادث بسوی حفظ مناسبات محفلی و بدورنگه داشتن طبقه کارگر از دستیابی به سازمان سیاسی خویش. رفیق توکل با ساده لوحی خاصی که ناشی از چسبیدن به مناسبات عقب مانده غیر حزبی است، بجای پاسخگوئی به حتی یک نمونه از مسائلی که در نوشته رفیق فریدبکرات روی آن انگشت گذاشته شده است بمنظور پوشیده نگه داشتن تمایلات حاکم بر اساسنامه در مبارزاتی حتی دست به تحریف حقایق نیز می‌زند، البته چاره‌ای جز این هم نداشته است چون اگر اساسنامه پیشنهادی رفقای مرکزیت قابل دفاع بود رفیق توکل نیازی به عوام فریبی و نه تحریف حقایق داشت. یا اصلاً این ضرورت پیش نمی‌آمد که در نوشته همزمان و در الصاق با یکدیگر بدست تشکیلات برسد. این "همزمانی" که با یک واژه خیرا در مقدمه رفیق توکل با ساده لوحی ناشیانه ای قلب گشته است، همه تلاشهای ایشان را برای این عوام فریبی نقش بر آب می‌کند. زیرا "توده تشکیلات" بجای آنکه "تحمیق" شود، خیلی خوب می‌فهمد که اگر یک جای قضیه نمی‌لنگید "الصاق" در نوشته به یکدیگر آنهم با تاکید بر کلمه "خیرا" مطلقاً ضرورتی نداشت. رفیق توکل با اینکسار در حقیقت بی اعتقادی خود را به همان "توده تشکیلات" مورد نظر خود اثبات کرده است. اما آنچه در این میان حائز اهمیت است و باید عمیقاً بسندان پرداخته شود اهمیت این تحریفات در جلوه‌گاه عوام فریبی آن نیست. بلکه

مهمتر از همه جایگاه اگونومیسم، در دیدگاه رفیق توکل است که در سیاست
سازماندهی مورد نظرا و بعینه خود را نشان داده است. این تفکر در عرصه
سیاسی نیز خود را در رویگردانی از شرکت فعال در مبارزه جاری طبقه کارگر
آشکارا ساخته است. کارنامہ سیاسی چند ساله کمیته مرکزی و بر طبق آخرین
گزارش این رفقا بهترین شاهد مدعا است. بهرحال قبل از اینکه به ریشه یابی
این دیدگاه اگونومیستی بپردازیم لازم است، نخست به برجسته ترین نمونه
از تحریفات و جعلیات نقد رفیق توکل اشاره کنیم که اساس بر خورد او بر
پایه آن قرار گرفته است.

رفیق توکل در سلک دانشمندی "ژرف اندیش" مدعی شده است که
نویسنده مقاله "اساسنامه پیشنها دی کمیته مرکزی: اپورتونیزم در مسائل
تشکیلات"، اولاً: "در عمق جهل و ناآگاهی" در استفاده از "یک گام به پیش دو
گام به پس"، منظور لنین را از عقب ماندگی شکل سازمان نسبت به مضمون
فعالیت حزب نفهمیده است، ثانیاً مقاله مزبور با طرح مسائلی همچون
ضرورت اصل انتخاباتی بودن ارگانهای رهبری و دمکراسی حزبی و با تاکید
بر "نشستهای وسیع"، "کنفرانسها و میتینگها"، "لیبرالیسم تشکیلاتی"،
"ساختی مانتال" ایسم و "اپورتونیزم راست در مسائل تشکیلاتی" را آشکار
نموده است و به ادعای رفیق توکل خواستار تشکیلات بی دروپیکر، علنی و
متشکل از عناصر غیر حرفه ای و با رهبری غیر متمرکز است.

در مورد اول رفیق توکل برای اثبات ادعای خود از میان دهها جمله
که کار را بر عقب ماندگی شکل از مضمون تاکید دارد، روی این جمله انگشت
گذاشته است که طی آن گفته شده است: "هرگونه اصول زندگی حزبی، اینک
در سازمان ما بی اعتبار گذشته است." و سپس خود با درایت بی نظیری اضافه
می کند که "خیر! آنچه در تشکیلات ما مداماً و ما بی اعتبار گذشته است... همانا
اشکال فعالیت سازمانی ما قبل حزبی است... و اساساً سازمان برای
نخستین بار در حیات سازمان می خواهد شکل فعالیت حزبی را رسماً در کنگره
به تصویب برساند." خلاصه لب ادعای رفیق توکل این است که لنین در "یک
گام به پیش دو گام به پس" از عقب ماندگی شکل سازمانی از مضمون فعالیت

حزب صحبت می‌کند. در صورتیکه "فرید" بعکس معتقد است شکل حزبی بر سازمان ما حاکم بوده و امروز "بی‌اعتبار" گشته است.

چنین تحریف آشکاری از مقاله "اساسنامه پیشنهادی کمیته مرکزی..." نه "عمق جهل" که عمق جعل را بنمایش می‌گذارد و عمق افلاس و درماندگی در مباحث تئوریک را آشکار می‌سازد! فقط یک جو صداقت انقلابی لازم است تا هر آدم اندک آگاهی تشخیص دهد، اساس بحث رفیق فرید در انطباق کامل با نقل قول لنین قرار دارد. آنچه در مقدمه و چه در متن بر عقب ماندگی شکل سازمانی تاکید دارد. مضافاً اینکه اساس نقد و نیز بر این نظر است که اساسنامه پیشنهادی رفقای کمیته مرکزی در تلاش تثبیت این اشکال ماقبل حزبی است! رفیق فرید کار را و به صورت گوناگون تاکید می‌کند که: "ما باید... بطور قطعی با بقایای جان سخت زندگی ماقبل حزبی و دوران گذار گذشته که امروز ما را از هرگونه پیشروی منظم و سیستماتیک در تمام زمینه‌ها بازمی‌دارد و داع بگوئیم، درست همین بقایای زندگی ماقبل حزبی و دوران گذار پرتلاطم گذشته نیز هست که امروز هرگونه برخورد انتقادی در تشکیلات را به فراموشی سپرده، هرگونه گزارش و گزارش دهی از کار و فعالیت ارگانهای تشکیلاتی را تعطیل نموده و به یک امر بوروکراتیک تنزل داده است."

آیا همین یک مورد کافی نیست رفیق توکل؟ اگر تصور می‌کنید کفایت نمی‌کند بهتر است یکبار دیگر مقاله "فرید" را مرور کنید، قطعاً حائ باقی نخواهد ماند که بشود با چنگ انداختن به جمله‌ای دم بریده یا بفرض نادقیق از میان جملات بسیاری که همگی حاوی یک مضمون مشخص و منطبق با مضمون واقعی نقل قول لنین است، زیرپوشش "جاهل" و "ناآگاه" معرفی کردن نویسنده مقاله "اساسنامه پیشنهادی کمیته مرکزی..." سنگ گرفت و حقایق نظرات او را بی‌اعتبار نمود.

در مورد دوم نیز رفیق توکل با شیوه جعل آشکارا و ژله‌های "جلسات وسیع، کنفرانسها و میتینگها" را بگونه‌ای بکار برده است که "توده تشکیلات" تصور کنند این واژه‌ها عیناً مورد استفاده رفیق نویسنده مقاله "اساسنامه پیشنهادی"

کمیته مرکزی... "قرار گرفته است، و در این جعل آشکار مدعی است رفیق فرید" خواستار اصل انتخابی بودن از طریق تشکیل جلسات وسیع، کنفرانس ها و میتینگهاست "در صورتیکه در سراسر نوشته مزبور از واژه "جلسات وسیع و میتینگها" مطلقاً ذکری بمیان نیا آمده است و روی "کنفرانسها" نیز در شرایط "دمکراتیک، نیمه دمکراتیک" ویا "در مناطقی که امکان برگزاری آن باشد" تا کیدگشته است. رفیق توکل که الگوسازی عادت دیرینه اش شده است، سلسله واژه های نظیر "نشست های وسیع، کنفرانسها و میتینگها" را جا علانیه به نوشته رفیق فرید ملحق نموده است تا بزعم خود بتواند آنرا "اپورتونیسم راست" در مسائل تشکیلاتی معرفی نماید.

اینها مواردی (۱) از جعل و تحریف رفیق توکل از مقاله "اساسنامه

(۱) در اینجا بی‌مناسبت نیست که به مورد دیگری از تحریف رفیق توکل اشاره کنیم که در عین حال روشن‌گر شیوه برخورد و روش کار او نیز هست، او در نقد خود دست به ابتکار شگرفی زده است. رفیق توکل ضمن اینکه مدعی شده رفیق فرید بر نامه را در پیایان نوشته خود رد کرده است در کمال تعجب می‌پرسد:

"کمیته مرکزی سازمان از یکسو طرح بر نامه ای را به تشکیلات ارائه می‌دهد و مدافع آن است که بی‌انگریک تفکر و دیدگاه پرولتری است و در همان حال و همان کمیته مرکزی اساسنامه ای را ارائه می‌دهد که بی‌انحیاسی کامل العیار" تفکر اپورتونیستی است، کسی که اندکی با مارکسیسم و فلسفه مارکسیسم آشنایی داشته باشد، بخوبی می‌داند که این دوگانگی و دوپارگی در جهان بینی و ایدئولوژی قابل توضیح نیست. کمیته مرکزی سازمان نمی‌تواند در آن واحد هم مدافع مضمون انقلابی و مدافع طبقه کارگر باشد هم مدافع شکل سازمان ارتجاعی و مدافع منافع بورژوازی! و نتیجه می‌گیرد: "بنا بر این بر اساس یک نگرش علمی به مسائل باید پذیرفت که تفکر حاکم بر بر نامه و اساسنامه پیشنهادی کمیته مرکزی سازمان هر دو اپورتونیستی است یا هر دو پرولتری و مارکسیستی"

(اپورتونیسم راست اینبار در مسائل تشکیلات) بقیه زیر نویس در صفحه بعد

پیشنهادی کمیته مرکزی... "بود. اما مهمتر از همه این است که او از فرط لاعلاجی دست بکار تحریف فعالیت تاریخی سوسیال دموکراسی روسیه و اصول لنینی حزب نیز شده است. رفیق توکل برای آنکه نقد رفیق فریید از اساساً مه پیشنهادی کمیته مرکزی را عدول از اصول لنینی حزب جا بزند، با عوام فریبی ساده لوحانه‌ای آنرا به ضمیمه تحریفات خود با بحث‌های "سازمان وسیع کارگران" و "دموکراسی وسیع" اگونومیستهای روسیه مخلوط نموده است.

بقیه زیرنویس از صفحه قبل

ناقد عوام فریب ما و ولافرا موش کرده است که هرکس "اندکی با ما رکسیسم و فلسفه مارکسیستی آشنایی داشته باشد قبل از هر چیز این حقیقت را می - آموزد که "قضاوت رانه برگشتا رکه بر کردار باید قرار داد" اینک کمیته مرکزی "مدافع برنامه بوده باشد" فقط ادعای خود رفیق توکل است! در صورتیکه اساس نوشته فرید بعکس بر این مبناست که کمیته مرکزی در عمل جز پراگماتیسم، انفعال و دنباله روی از حوادث دستاورد دیگری نداشته است و مطلقاً مدافع برنامه نیست. نقد فریید از عملکرد پراگماتیستی کمیته مرکزی و دید او از گرایش اپورتونیستی حاکم بر اساساً مه پیشنهادی آن، نقیض هم نیست، تکمیل یکدیگر است.

پس این تناقض در ادعای خود رفیق توکل در دفاع از برنامه قرار دارد! البته رفیق توکل اینرا نیز فراموش کرده است که با ادعای به روی کاغذ ماندن برنامه، تاکتیک و... "این تناقض را برای خود حل کرده است. سوم اینک رفیق توکل برای توجیه "فلسفی" این تناقض، کمیته مرکزی را "در آن واحد" مدافع هم برنامه و هم اساساً مه معرفی می‌کند. این دیگر از آن نمونه‌های بکرسفسطه است و از این پس جای هیچگونه انتقادی به مرکزیت باقی نمی‌گذارد! این فرمول دایمانه همیشه و برای همه زمان کمیته مرکزی را در برابر هرگونه انتقاد اساسی واکسینه می‌کند! "توده تشکیلات" یا بایدهمه چیز این کمیته مرکزی را "من حیث المجموع" با همه دستاوردهای پیشین سازمان بپدید نرندیا...! بقیه زیرنویس در صفحه بعد

تاکنون معروف بود که همه بهلول های جهان هرگردی را گرد و فـرض
می کرده اند، رفیق توکل ما به سرکردگی همه بهلول ها هرگردویی را گرد تصور

بقیه زیر نویس از صفحه قبل

بحق که با واژه های "در آن واحد" و "در همان حال" رفیق توکل گام بزرگی
در مباحث جهان بینی و ایدئولوژی گشوده است. اگر پلخانف و کا ئوتسکی
در حیات بودند از کشف بزرگ دانشمندان ما به وجد می آمدند. تصور کنید پلخانف
و کا ئوتسکی مرتد را که با استناد به "در همان حال" و "در آن واحد" اکتشافی
رفیق توکل ما، کتابهای دوران مارکسیست بودنشان را زیر بغل بزنند که:
"برای حل" این "دوگانگی" و "دوپارگی" یا ما را "من حیث المجموع" یا تمام
آثار ما مارکسیست بنا میدویا ا پورتون نیست!

اما چنین تصویری چندان هم دور از ذهن نیست. آکسلردا کونومیست نیز در سال
۱۹۰۴ همانند رفیق توکل ما به این "دوگانگی" و "دوپارگی" اعتراض می کرد و
می گفت: "ذهن ضعیف من مطلقاً نمی تواند این چیزی را که ا پورتونیسیم در
مسائل تشکیلات خوانده می شود به مثابه امری مستقل و بدون ارتباط با
برنامه و تاکتیک ببیند."

(نامه آکسلردا به کا ئوتسکی ۱۹۰۴ - مجموعه آثار لنین صفحه ۵۹ (جلد ۱۳))

لنین بعدها برای امثال آکسلردا روشن کرد که این ا پورتونیسیم در عرصه
تاکتیک بین سالهای ۷-۱۹۰۴ هم، خود را در سیاست و تاکتیکهای منشویکها
و در حمایت از بورژوازی، نفی رهبری پرولتاریا و شرکت در "دوما" و غیره
نشان داد.

رفیق توکل ما نیز هر چند در جریان تنظیم برنامه تلاش قابل ارزشی از خود
نشان داد، اما آنگاه که پای اجرای تاکتیکها، عملکرد، و تخریب مناسبات
کهنه بمیان آمد، اثبات کرد که نه تنها نیروی پیشتا ز این برنامه نیست
بلکه تلاش و فرخود را برای روی کاغذ ماندن آن بکار گرفته است و بالاخره
رفیق توکل فراموش کرده است که استالین می گوید: "پس از آنکه مشی سیاسی
پی ریزی شد، کار تشکیلاتی درباره همه چیز تصمیم می گیرد که شامل سرنوشت
خود مشی سیاسی، موفقیت یا شکست آن نیز می گردد."

کرده است! او زفرط عجز در پیاسخگوئی به نقد رفیق فریدمبنتی بر اصل
لنینی انتخابی بودن ارگانهای رهبری سازمان پرولتاریا، که بمشابه
اصل اساسی سانترالیسم دمکراتیک، مورد تأیید لنین و تمامی احزاب
کمونیست جهان بوده و هست، بصورت بی ربط و مضحکی پاسخ لنین به اکونو-
میستها را در برابر او قرار داده، بحثهای فرید را با "اصل انتخابی بودن"، نظارت
و "اصل دمکراسی وسیع" اکونومیستها، که در مقابل سازمان پنهانکار
انقلابیون حرفهای لنین خواستار حفظ "سازمان وسیع کارگران" یعنی
سازمان علنی کارگران بودند، خلط نموده است و بهمین دلیل و برای آنکه
دروخته را با هم جور کنند مجبور شده است بصورت ناشایانه ای در این شبیه-
سازی صوری به جعل و تحریف آشکار متوسل گردد.

توکل برای این شبیه سازی بخشهایی از نوشته فرید را با تحریفات خود
گردمی کند و چندواژه من درآوردی مثل "نشستهای وسیع" و "میتینگها" در
نوشته های او وارد می سازد تا با "اصل دمکراسی وسیع"، نشستهای وسیع و
"میتینگها"ی اکونومیستها انطباق پیدا کند. دانشمند ما گویا فراموش
کرده است که لنین بحث "دمکراسی وسیع" و "انتخابی بودن را در رابطه با
این بحث دامن می زند که اکونومیستها بر روی "سازمان وسیع کارگران" با
"تعداد زیاد" تاکید می کردند و خواستار کمیت های فابریک بودند که در هر
کارخانه با "انتخاب" آزاد اعضا، (توجه کنید نه اعضا سازمان مخفی انقلابیون
حرفهای لنین بلکه "همه کسانیکه اصول برنامه حزب را می پذیرند و به قدر
قوه خود از حزب پشتیبانی می کنند")، تشکیل می گشت.

رفیق توکل هوشمند ما مطلقاً عمق مفاهیم نظرات لنین را درک نکرده
است یا نخواسته است درک کند که بحث لنین یعنی مخالفت او با اینگونه
"دمکراسی وسیع"، "نظارت" و "انتخابی بودن" که به رای "آزاد" و "دمکرا-
تیک" "همه اعضا" (اعم از حرفهای و غیر حرفهای و اعم از "گروههای حزبی"
"وابسته و غیر وابسته به حزب") تکیه داشت معنای یافت، نه در مخالفت با
"اصل انتخابی بودن" ارگانهای رهبری حزب پرولتاریا توسط اعضا حرفه
ای و مخفی آن و بمشابه عامل اصلی اعمال سانترالیسم دمکراتیک در

سازمان انقلابیون !!

اکنون می‌ستایم خواستار اقدام فعالیت سازمانهای وسیع کارگری به شیوه کهن بودند که در هر کارخانه "یک گروه مرکزی" با آراء کارگران عضو این سازمان و از میان آنها انتخاب می‌نمود. گروه مرکزی که بر تمام امور کارخانه نظارت می‌کرد. آنها به‌لنین انتقاد می‌کردند که در "سازمان پنهان" کار انقلابیون" و "اصل انتخابی بودن" و اصل "دمکراسی وسیع" نقض می‌شود. این تفکر که با سازمان انقلابیون حرفه‌ای لنین سخت مخالف بود در خصوص اصول اساسنامه‌ای نیز به‌تفصیل ما بین لنین و مارتف برسریندا و اساسنامه مربوط به شرط پذیرش اعضا حزب بروز کرد. مارتف خواستار فرمولی بود که در حرف از منافع قشرهای وسیع پرولتاریا دفاع می‌کرد اما در عمل منافع روشنفکران بورژوازی را در نظر داشت که "انفراد منشسی بورژوازی تا مغز استخوان نشان" نفوذ کرده بود، از انضباط و سازمان پرولتاریا بی‌بهره بودند و نمی‌خواستند هیچ‌گونه تعلق سازمانی به حزب داشته باشند. مارتف خواستار ایجاد حزب بی‌در و دروازه‌ای بود که "پرفسورها" و "محصلین" و هر کس دیگری را که در حرف ادعای سوسیال دمکرات بودن داشت در خود جای می‌داد. بعد از نشان خواهیم داد که رفیق توکل ما نیز زیر کلام بیجان و عبارت پردازی کلی و شعاع گونه که ظاهر و در دفاع از سازمان انقلابیون حرفه‌ای که بصورت تکراری و کسالت‌آوری در نوشته‌ها و خودنمایی می‌کند، تا چه اندازه خود در کردار به فرمول مارتفی پایبند است مانده است و راه ورود به تشکیلات را منحصر برای "پرفسورها" باز می‌کند. با این تفاوت که مارتف روسی خواستار حزب وسیع کارگران، پرفسورها، محصلین و هر اعتبار کننده‌ای بود اما مارتف وطنی ما که بنیادهای بلندی پر وازی مارتف روسی را در خود نمی‌بیند خواستار ایجاد فقط "حزب" محدود پرفسورها است.

رفیق توکل با مقایسه‌هایمان خود و با رونویسی نقل قولهای طولانی از لنین به غیر کمونیستی ترین شیوه‌ها موضوع بحث را بگونه‌ای تحریف کرده است که گویا لنین مخالف اصل انتخاب اعضا و هرگونه دمکراسی حزبی

است! او مطلقاً به روی خودش هم نمی‌آورد که لنین به این نوع سازماندهی یعنی "سازمان وسیع کارگران" اکتونومیستها است که می‌گوید: "در هر کارخانه - نه‌ای که دارای یک گروه مرکزی با این نوع انتخابات و چنین دمکراسی وسیعی بوجود می‌آید فقط کارژاندارمها را برای ضربه وارد ساختن آسان می‌نماید."

دانشمندان مطلقاً فراموش کرده‌اند که لنین نه در مخالفت با اصل "انتخابی بودن" بمثابه اساس سانترالیسم دمکراتیک در تشکیلات پرولتاریا، بلکه با "سازماندهی وسیع" اکتونومیستها مخالف بوده است و از همین رو نیز تا کید می‌کند که: "هر کس که در دوره حکومت مطلقه طالب یک سازمان وسیع کارگری با انتخابات و رسیدگی به حساب و اخذ رای عمومی و غیره باشد، صاف و ساده یک خیال‌باف اصلاح‌ناپذیر است" (چه با یادکرد صفحه ۱۱۸) پس سخن لنین مطلقاً بر سر درستی یا نادرستی "اصل انتخابی بودن" نیست، اساس بحث او این است که "اصل دمکراسی وسیع" و "انتخابی بودن" آنگونه که اکتونومیستها برای به‌نه‌جوئی در برابر سازمان انقلابیون حرفه‌ای بدان چسبیده‌اند، در شرایط استبدادی روسیه (که انقلابیون حرفه‌ای موظفند بمنظور پنهانکاری شخصیت خود را از اکثریت اعضا سازمان کارگران مخفی نگاه دارند) اگر در سازمان پنهانکاری انقلابیون حرفه‌ای عمیق‌تر و ریشه‌دارتر از "سازمان وسیع کارگران" مورد نظر اکتونومیستها نباشد که هست ولی ضعیف‌ترین است! بعبارت ساده‌تر چسبیدن "را بوجیه‌دلو" به شعارهای پرطمطراق "اصل دمکراسی وسیع" و "انتخابی بودن از آن رویک" باز یچه پوچ و زیان‌بخش است که اولاً در شرایط استبدادی روسیه مطلقاً قابل تحقق نیست و ثانیاً در صورت سماجت و پافشاری برای جادآن فقط کارژاندارمها را آسان می‌کند و باعث ضربات سخت پلیسی خواهد شد!

لنین این بحث را در پاسخ به ادعای اکتونومیستها ارائه می‌دهد که سازمان انقلابیون مخفی او را بدلیل "پنهانکاری" بودن، ناقض "اصل دمکراسی وسیع" و "انتخابی بودن" بحساب می‌آوردند. لنین خود در این باره می‌گوید: "من میدانم که به من راجع به دمکراتیک نبودن نظراتم اعتراض خواهد

کرد. می‌دانم بما اعتراض خواهند نمود که نظری که ما در باره سا زمان بیان نمودیم با "اصل دمکراتیک" مغایرت دارد. ولی با این اعتراض بکلی غیر عالمانه در پایین مفصل پاسخ خواهیم داد.

پاسخ مفصل لنین همان چند صفحه‌ای است که رفیق توکل تحریف گرما بصورت ناشیانه‌ای علیه هرگونه "اصل دمکراسی" و "انتخابی بودن"، اهم نوشته خود را با آن سیاه نموده است. او حتی مفهوم نقل قولی را که خود بر آن استناد جسته است درک نمی‌کند. او حتی نفهمیده است که لنین درباره "علامت دمکراسی" یعنی "اصل انتخابی بودن"، در همان نقل قول مورد استفاده توکل و برای رونوشت برداران امثال او، نظر خود را بروشنی مشخص می‌سازد. لنین در مقایسه شرایط روسیه و آلمان و با اشاره به ساده‌اول اساساً سا زمان حزب سوسیال دمکرات آلمان می‌گوید:

"حال همین جریان را در چارچوب رژیم استبدادی ما در نظر آورید! آیا این امکان پذیر است که در کشور ما همه کس نیکه‌اصول برنام‌ه حزب را می‌پذیرند و بقدر قوه خود از حزب پشتیبانی می‌نمایند (اشاره لنین به ماده اول اساساً سا زمان حزب سوسیال دمکرات آلمان است) حق داشته باشند هرگامی را که یک نفر انقلابی مخفی بر می‌دارد نظارت کنند؟ و همه آنها از بین این انقلابیون مخفی فلان یا بیهمان را انتخاب نمایند و حال آنکه شخص انقلابی از نظر مصالح موظف است شخصیت خویش را از نه دهم این "همه" پنهان دارد." (چه باید کرد ص ۱۲۶)

اما بهلول ما گوشش به این حرفها بدهکا نیست. او بر طبق معمول خویش کپی برداری خود را می‌کند. او و گرد و و گرد را در کناره هم چیده است تا در عالم خیال بر حریف چیره شود. این دانشمند "ژرف اندیش"، "دمکراسی" و "انتخابی بودن" را دیده است، اما همه مورد نظر لنین را ندیده است. او از زور "عمق جهل" و "ناآگاهی" نفهمیده است و خواسته است بفهمد که این "همه" مورد نظر لنین که آنهمه روی آن تاکید می‌کنند نه اعضای سا زمان انقلابیون مخفی، که اعضا "سا زمان کارگران" را مدنظر دارد، آنچه لنین بر آن تاکید می‌کند روشن کننده پوشالی بودن هرگونه ادعای "اصل انتخابی بودن" همگانی و آزادی "انتخاب" کلیه اعضای سا زمان کارگران است نه پوشالی بودن اصل

"انتخابی بودن" و "دمکراسی" بهلول عاریت اندیش ما از همه بحثهای لنین
نفی اصل "انتخابی بودن" و "دمکراسی" را نتیجه گرفته است!
ما بعداً روشن خواهیم ساخت که لنین بعکس چنین درکهای تحریف-
شده‌ای در تمام طول سالهای حکومت استبداد روسیه بر اصل انتخابی بودن
و دمکراسی حزبی تأکید داشت و در تمام اساسنامه‌های تنظیم شده از جانب
او این اصول از طریق کنفرانسها و انتخاباتی بودن تمام ارگانهای رهبری
حزب توسط اعضا آن عمیقاً رعایت می‌شد. در شرایطی و در مناطقی که مطلقاً
امکان برگزاری کنفرانس نبود این وظیفه به کمیسیونهای منتخب کمیته-
های مناطق و تحت نظارت کمیته مرکزی تعیین می‌گردید.

البته از حق ناپدیدگذشت که رفیق توکل دانشمند ما، در عاریه نویسی
خبرگی قابل ستایشی پیدا کرده است. و برای آنکه به نیابت از جانب لنین
و با تحریف نظرات او اصل "انتخابی بودن" را در شرایط دیکتاتوری و خفقان
منسوخ اعلام دارد، با درایت بی‌نظیری به وجه دیگری از سخنان لنین-
چسبیده است تا در تحمیق "توده تشکیلات" فروگذارد و نگردد. خوب بایست
توجه کرد لنین در مقابل گرایشات لیبرالی و اپورتونیستی اکونومیستها
که همانند رفیق توکل ما پشت اصل "دمکراسی وسیع" و "انتخابی بودن" سنگر
گرفته بودند تا سازمان بی‌دروپیکر و روشنفکران را برقرار کنند، سازمان
انقلابیون حرفه‌ای را قرار می‌دهد و تا کید می‌کند در صورتیکه "در یک کشور
استبدادی هر قدر ما ترکیب اعضا چنین سازمانی را محدودتر بگیریم تا
جائیکه در آن تنها اعضای شرکت نمایند که بطور حرفه‌ای به فعالیت انقلابی
مشغول شده و در فن مبارزه علیه پلیس سیاسی آمادگی حرفه‌ای بدست آورده
باشند هم‌انقدر هم "دام افتادن" این سازمان دشوارتر خواهد بود.

اما رفیق توکل ساده لوح ماکدگویی اولین بار راست به "چه باید کرد؟"
لنین چشم می‌اندازد و وقتی برای پاسخ‌هایی و دفاع از اساسنامه‌های
خود و برای اثبات پوچی اصل "انتخابی بودن" به سراغ "چه باید کرد" می‌رود
به کشف جدیدی نیز نائل می‌گردد. دانشمند ژرف اندیش "ما که گویی در این
تفحص به‌داری ام‌المعالج دست یافته است، راه حل خردمندانه خود را

برای همه و تمام مسائل و اشکالات اساسی امروز سازمان - که در نوشته فریاد بطن موشکافانه‌ای مورد نقد قرار گرفته است - بصورت زیر آنچه باید کرد لنین رونیسی می‌کند: "مضمون برنامه و فعالیت ما سازمانی محدود، پنهانکار مرکب از انقلابیون حرفه‌ای را ایجاد می‌کند... سازمانی که خط و مرزهای کاملاً صریح و روشن آنرا از توده‌ها و ادار مجزای می‌سازد... روشن است که تاکنون فقدان چنین سازمانی با چنین خط و مرزهای کاملاً صریح نه تنها مانع پیشرفت همه جانبه کارها شده است، نه تنها نیروی ما را هدر داده و مانع فعالیت ما را محدود کرده است، بلکه ضرباتی هم که سازمان ما طی این مدت متحمل شده است به همین مسئله بازمی‌گردد. این فقدان خط و مرزهای صریح و روشن که تشکیلات را از توده‌ها و ادار منفک سازد، این فقدان فقدان سازمان منسجم، منضبط، محدود و پنهانکار از انقلابیون حرفه‌ای که در فن مبارزه با پلیس سیاسی، مهارت داشته باشد به رژیم ارتجاعی حاکم امکان داده است که ضربات متعددی در پی به ما وارد آورد.

درک محدود، عامیانه و ماقبل‌حزبی از تشکیلات، سبب شده است که تمام بخشهای تشکیلات ما نیروئی را که یک سرآنها و سردیگران هواداران است، در تشکیلات دورهم جمع کنند و برآن نام تشکیلات بگذارند. روشن است که چنین تشکیلاتی نه می‌تواند در برابر یورشهای پلیس تاب ایستادگی داشته باشد و نه پایداری خود را در جنبش تا مین کند.

(اپورتونیسیم راست اینبار در مسائل تشکیلات تا کیدها از من)

توکل سپس با به عاریت گرفتن جمله دیگری از لنین که می‌گوید: "اگر ما کار را از پیریزی محکم سازمان استوار متشکل از انقلابیون شروع کنیم خواهیم توانست استواری جنبش را من حیث المجموع تا مین نموده، هم هدفهای سوسیال دمکراتیک را عملی سازیم هم هدفهای تردیونیونی را"،

(چه باید کرد تا کیدها از من)

نتایج معجزه آفرین رهنمودهای دایمانه خود را با درک کاذب و عیناً به تقلید از لنین بصورت زیر برای فرید تشریح می‌کند:

"تشکیلاتی که بخواد در شرایط سرکوب و اختناق هولناک حاکم برای بران

فعالیت کند، "استواری جنبش را من حیث المجموع تا مین نموده، هم هدفهای سوسیال دمکراتیک را عملی سازد" و "هم هدفهای تریدیونیونی" را قطعاً نمی‌تواند تطبیق تفکر و دیدگاه امثال فرید، دمکراتیک عمل کند." (۱)

(۱) درحاشیه با دیدگفت رفیق توکل عزیز ما دربعاربت گرفتن مکانیکی که از جملات مقطع و بریده بریده از لنین به فرهنگ عاریتی قابل سرزنش رسیده است در ادبیات سیاسی مطلوب و نه فقط مفاهم و مضامین بلکه حتی اشکال جملات و واژه‌ها نیز شکل مبتدلی به خود گرفته‌اند. او حتی به شکل پلیمک لنین نیز توجه نداد آنجا که لنین سخن از "پارلمان نشینها" به میان می‌آورد و روی سخن خویش را با "اتحادیه سوسیال دمکراسی" خارج از روسیه قرار می‌دهد. چرا که توکل به سیاق پلیمیکهای لنین بصورت کاتوریکنده‌ای از اصطلاحات "چه با بد کرد؟" که پایه مادی معینی در ادبیات سیاسی سوسیال دمکراسی روسیه دارد، ادای لنین را در می‌آورد و وقتیکه مخاطب خود را به "پارلمان نشینها" تشبیه می‌کند یا "خارج نشینها بی" که "حتی یک روز هم در ایران زندگی نکرده‌اند!" با بد پرسید کدام پارلمان؟ "دوما؟" یا مجلس شورای اسلامی خمینی؟! کدام خارج نشینها؟ اتحادیه خارج از کشور سوسیال دمکراسی روسیه یا کمیته کردستان سازمان ما؟ لاقلاً هر کس که نداند، خود رفیق توکل خوب می‌داند که در شرایطی که توکل و امثال او در گوشه زندان شاه بصورت انفرادی و دور از تشکیلات داخل زندان سازمان چریکهای فدائی خلق ایران "لم داده" بودند و به رواج انفراد منشی سازمان می‌زدند، رفیق فرید از فعالترین اعضا داخل زندان سازمان بود و اکنون هم کارنامه او در این سالهای "لمدگی" در کردستان از امثال توکل بسیار برتر است. تراست است، البته رفیق توکل در حرفه آنها مزن تر دست ترازان شده است که پای به تله بدهد. بیهوده نیست که در گزارش امروز مرکزیت به اعتباریه اصطلاح "بازرسی" کمیته مرکزی تلاش گردیده است تا به غیر کمونیستی ترین شیوه‌ها ارگان کمیته کردستان بی اعتبار شود. پرسیدنی است که از تلاش برای این "بی اعتباری" ریگای گل و کمیته کردستان چه جریانات و کدام نیروها سود می‌برند؟

مسئله زیر است :

۱- چه کسانی و چه گرایشی مرزهای تشکیلاتی ما بین اعضا و توده هوادار را به هم ریخته اند و چرا ؟

۲- این " سازمان انقلابیون حرفه‌ای " در تلاش سازماندهی کدام طبقه اجتماعی است ؟ سازمان پرولتاریاست یا سازمان روشنفکرها ؟

۳- سیاست تشکیلاتی حاکم بر چنین سازمانی چیست و تفکیک اعضا از توده هوادار بر اساس کدام معیارها و بر مبنای چه ضوابطی صورت می‌گیرد ؟

۴- راه حل عملی و اجرایی مشخص چنین سیاستی چیست و چشم‌انداز آن کدام است ؟

پس سخن را از همان جایی آغاز می‌کنیم که رفیق توکل قبل از کشف جدید خود برای حل دشواریهای کنونی و دستیابی به حکمت جدید برای ایجاد سازمانی که در آن از هیچیک از مصادم‌ها خبری نباشد، در نقد نوشته رفیق فرید، بفرکریا سخگویی به یکی از موارد مهم نقد او افتاده است . یعنی بررسی ضربات و تعلق کمیته مرکزی در شناخت علل آن که تا کنون نیروی عظیمی از سازمان ما را در کام کشیده است . پس باید پرسید :

۱- چه کسانی و با چه گرایشی مرزهای تشکیلاتی ما بین اعضا و توده هوادار را بهم ریخته اند و چرا ؟

رفیق توکل بدون اینکه به این مسئله مطلقاً اشاره‌ای کرده باشد معترض است که علت و الکل ضربات درمخدوش بودن خط و مرز اعضا از توده هوادار بوده است . او این معما را از " چه باید کرد ؟ " امروز یافته است !
آخ‌رگناه این اعضا و توده هوادار چه بوده است که دانشمندان " ژرف اندیش " ما در عالم بی‌خبری و " لم دادگی " تا کنون عبورش به " چه باید کرد ؟ " نین نیافتاده بود ؟ برآستی مسئول این ضربات " متعدد و پی‌درپی " ، به " هدر رفتن نیروها " " ممانعت " ایجاد کردن در " پیشرفت همه جانبه کارها " و " بر روی کاغذ ماندن " تا کتیکها و شعارها و تصمیمات " چه کسانی هستند ؟ " " چه باید کرد " نخواهندها ؟ یا " چه باید کرد ؟ " نفهمیده‌ها ؟ نکند " دمکراسی " بازهای " دروغین " ، " قلابی " و " ظاهری " ، تا کنون مانع از ایجاد چنین

"انضباط"، "محدودیت" و "فشرده‌گی" شده‌اند؟ چه کسانی تاکنون در "گزینش" این "انقلابیون حرفه‌ای" نهایت دقت را بعمل "نیاورده‌اند؟ رفیق توکل چگونه‌ای صحبت می‌کنند که گویا تاکنون ارواح برتشکیلات مارهبری و نظارت داشته‌اند! امر "مضروشم‌آور" این خواهد بود که علت این همه اشکالات اساسی را که خود رفیق توکل بدان اعتراف دارد به گردن فقدان خط و مشی و برنا مه بیندازیم. چون اگر برنا مه نبود، "چه باید کرد؟" "لنین که بود. اگر تجربه و درک از برنا مه نبود، اما تجربه "سازمان انقلابیون حرفه‌ای"، تجربه منفک کردن اعضا از "توده‌ها و ادار" و تجربه "مبارزه در شرایط دیکتاتوری" برای پی‌ریزی شالوده‌های یک گروه "فشرده" و "محدود" از انقلابیون که وجود داشت! رفیق توکل دردنیای بی‌خبری با یک قیاس به نفس ساده تجربه پانزده ساله سازمان چریکهای فدائی خلق ایران را نادیده گرفته است. او در عالم غفلت همه این تجارب خونبار را با تمامی دستاوردهای مثبت و منفی آن بی‌بها کرده است! هیئات که کاشف عزیزما شصت‌اش خبردار نشده است که شالوده‌های "سازمان انقلابیون حرفه‌ای" مورد نظرا و با مضمون انقلابی آن مرکب از حرفه‌ای‌ترین انقلابیون و حتی بشکلی افراطی در او خرده‌ه چهل پی‌افکنده شد، پیله متحجر و کوچک زده محافل روشنفکری را درید، چرت امثال توکل‌ها را پاره کرد و در دوران طولانی مبارزه مخفی عناصر انقلابی بسیار با مهارتی در فن مبارزه با پلیس سیاسی را در خود پرورش داد. حال رفیق توکل با هوش مایبی چراغ گردشهر "انسان‌اش" آرزوست، آنهم نوع "انقلابی حرفه‌ای" آن و "ما هر در فن مبارزه با پلیس سیاسی" تا آنها را ز غیر حرفه‌ای‌ها سوا کند و با دقت در سازمان محدود خود جایگزین نماید. پس اینکه چه کسانی و با کدام گرایش‌ها تاکنون مرز بین این "اعضای حرفه‌ای" را با توده‌ها و ادار "از حیث" درجه فعالیت" و "میزان آگاهی" و "مهارت در فن مبارزه با پلیس" مخدوش کردند و ما لاجناب "ضربات پی‌درپی و متعددی" را به سازمان "تحمیل" نمودند، قطعا اگر اسناد پلنوم وسیع سال ۶۱ سازمان و کنفرانسهای شاخه کردستان نبود، رفیق توکل با بزرگ منشی موقرانهای همه آنها را به گردن "لیبرالیسم" و "انحرافات بغایت خطرناک" فرید و امثال

او "می‌انداخت. اما نفرین خشم و خصومت توکل نثار هرچه "کنفرانس" و "پلنوم وسیع" و "دمکراسی" و "وسیع" و غیره ذالک باد که فقط اسنادی از یکی دوتای آن رفیق توکل عزیز ما را امروز به آنچنان مضیقه‌ای انداخته است که برای فرار از بند مسئولیت چنین اسنادی، بنده زکف داده و مجبور گشته است بگونه "شرم‌آوری" بهرگونه شرمساری تن بدهد! حال می‌خواهد جعل و تحریف با شد یا انداختن همه تقصیرها به گردن "چه باید کرد؟"

اما نه چند سندی چند "کنفرانس" که حتی فقط یک سند از یک "پلنوم وسیع" کافی است که بصورت "شرم‌آوری" رفیق توکل را به عقب مانده‌گی و غفلت خود معترف دارد. این سنگ گواه آن است که طرح سازماندهی در شاخه و نردبانی پیشنهادی مرکزیت به پلنوم، که جوهر آنرا ادغام اعضا و توده‌ها و ارتشکیل می‌داد، از شاهکارهای همین مرکزیت بود که رفیق توکل آنموقع که هنوز "چه باید کرد" را درک نکرده بود "دفاع" سرسختانه از آنرا بعهده داشت. این طرح که بگونه "مضری" انقلابیون حرفه‌ای را با توده‌ها و ارتشکیل می‌نمود، هر بخش از حوزه سازمان مخفی‌کاری را بصورت افقی به حوزه‌های سازمان دمکراتیک یعنی "کمیته‌های مخفی مقاومت" پیوند می‌داد، دردی ماه ۶۱ یعنی در اوج خفقان پلیسی توسط رفیق توکل و امثال او به پلنوم ارائه شد. (۲) این طرح علی‌رغم همه سماعت رفیق توکل برای تصویب و تشبیت آن

۱- منظور پلنوم وسیع دیماه ۱۳۶۱ سازمان است.

۲- متن زیرسندی است که سیاست تشکیلاتی مرکزیت را در این سازماندهی در شاخه مشخص می‌سازد، در این سند بخشهایی از مقدمه کمیته مرکزی بر طرحی که رفیق توکل دفاع از آنرا بعهده داشت عینا منعکس گردیده است.

"بحث دوم پیرامون مسئله سازماندهی بود در این رابطه مرکزیت سازمان طرحی ارائه داد که ضمن آن بر آورد کردن نیازهای سازمان در شرایط دارای جهت‌گیری ساختمان حزبی نیز باشد. مرکزیت سازمان معتقد بود که سیاست سازماندهی باید هم جهت‌گیری حزبی داشته باشد، هم به نیازهای دوران گذار به حزب پاسخ گوید. هم با شرایط اختناق سازگار باشد، هم با نیازهای دوران انقلابی تطابق داشته باشد، بقیه زیرنویس در صفحه بعد

در مقابل مخالفت بسیاری از شرکت کنندگان در پلنوم (که دوتن از آنها و از جمله مسئول شاخه دمکراتیک "کمیته‌های مخفی مقاومت" در عین مخالفت شدید با همین طرح جان خود را بر روی اجرای آن گذاشتند) صورت یک طرح موقت بخود گرفت و با هدف فقط جمع وجور کردن تشکیلات و با این شرط پذیرفته شد که می‌بايست پس از سه ماه و بنا به گزارش مسئولین بخشهای مختلف در "پلنوم وسیع" دوم (که با پدسه ماه بعد برگزار می‌شد) تغییر کنند، این تصمیم نیز همچنان روی کاغذ ماند! سه سال از این سه ماه می‌گذرد ولی "وقت" این سه ماه هنوز نرسیده است! در مدت این سه سال ضربات، بصورت مارپیچ از دمکراتیک به کارگری و از کارگری به دمکراتیک نفوذ کرد و "اعضای ایمن سر" تشکیلات تا "توده‌ها و اداران آن سر" تشکیلات را زیر ضرب قرار داد. اما نه پلنوم دومی برگزار شده است و نه کنگره‌ای بر اساس قرار مشخص تشکیلاتی! تا اینکه "پورتونیسیم راست" با ردیگرو "اینبار در مسائلی

بقیه زیر نویس از صفحه قبل
و هم با توان و ظرفیت فعلی ما منطبق باشد و مجموعاً با شناخت واقعیت کنونی در جهت تغییر این واقعیت به سمت حقیقت آینده یعنی حزب کمونیست حرکت کند. در این رابطه با پدضم جهت‌گیری حزبی و منطبق نمودن سیاست تشکیلاتی با مصوبات کنگره در حدی که توان و کیفیت ما ایجاب می‌کند باید حرکت کنیم. (اسنادی از پلنوم وسیع سازمان چریکهای فدائی خلق ایران دیماه ۱۳۶۱ - تا کیدازمن)

لازم به ذکر است که من نیز با تاکید بر طرح مجزا و منطقه‌ای و تاکید بر اینکه طرح کمیته مرکزی قادر به ادامه کاری ما نبوده و نمی‌تواند جنبش طبقه کارگر را سازماندهی و رهبری کند با این طرح مخالف بوده‌ام علام‌داشتم رفقای مرکزیت یا به آنچه می‌گویند یعنی "دوران انقلابی و شرایط خفگان - آمیز کنونی" اعتقاد دارند و با مضمون واقعی طرح خود را نمی‌شناسند. با این حال بعلمت اینکه ضربات قبل از پلنوم شیرازه تشکیلات را از هم پاشیده بود و بمنظور شناخت از وضعیت باقی‌مانده تشکیلات و تنها برای جمع وجور کردن نیروها به شرط سه ماهه و موقت بودن با آن موافقت نمودم.

تشکیلاتی "بشکل" شرم آوری رفیق توکل را بخود آورد و او را به فکر بررسی ضربات انداخت و نفی طرح سازماندهی مشعشعانه پیشین خود و امثال خویش! پس با زهم "سانتی مانتا لیسیم"، با زهم "لیبرالیسم"، با زهم "پورتونیسیم"!!
چرا که حداقل رفیق توکل و امثال او را مجبور کرد به رفت و ریس دوران خواب آلودگی خویش برخیزند!

براستی هم که "شرم آور" است، بسیار هم شرم آور است که در دوران انقلابی کنونی، در شرایط حادثه در طبقاتی جاری و در وضعیتی که طبقه کارگران بیش از همیشه و هر زمان دیگر نیا زمندتشکل، سازماندهی، رهبری و هدایست است، "تاکتیکها"، "شعارها و تصمیمات" ما روی کاغذمانند، در "پیشرفت همه جانبه کارها ممانعت ایجادشود"، "دامنه فعالیت ما محدود گردد" و در "برای یورش پلیس تاب ایستادگی" را از دست "بدهیم و رفیق توکل ما تازه به یادستن مرزهای بی درو پیکر تشکیلات و تفکیک "عضو" از "هوادار" بیفتد! ژنرال شکست خورده که تک و تنها از جبهه گریخته است، کنار دروازه شهروپای مقبره سربازگمنام جا رمی زندعلت شکست اختلال صفوف افسران و سربازان بوده است.

بهر ترتیب، پشت سرماندن تجربه طرح تشکیلاتی پلنوم (۱) و بخصوص سکوت طولانی رفیق توکل و امثال او در برابر ضربات متعدد و پیاپی ناشی از اجرای چنین طرحی نشان می دهد که کشف "سازمان انقلابیون" امروز او خود گویای آن حدی از عقب ماندگی است که حتی از جانب خود توکل نیز نمی تواند کتمان شود. البته جای خوشحالی می بود اگر او حتی امروز هم به درک درستی از "چه باید کرد" می رسید، اما مکنشی کوتاه بر مضمون نقد سراپا جعل و لازم به یادآوری است که اجرای طرح ادغام اعضا و توده هوادار بعنوان نمونه در شاخه کردستان سازمان نیز نتایج دهشت انگیزی بیبا رآورده بود که مشخص ترین آن پراکندن بسیاری از اعضا و توده هوادار رودان زدن به پاسبیسم در میان آنان بوده است. در تشکیلات شاخه کردستان که عینا در انطباق با همین طرح سازماندهی شده بود، سازمان کمونیستی بشکل مفرطی درون تشکیلات دمکراتیک منحل شده بود. اسناد بسیاری از کنفرانسهای شاخه نقش امثال رفیق توکل را در این رابطه مشخص تر می سازد.

دفاعیه شرمگینانه رفیق توکل از اسانامه پیشنهادی کمیته مرکزی دروا - رسی بندهای اصلی این اسانامه حقیقت درگاه اکونومیستی توکسل و اسانامه نویسان امثال او را از "سازمان انقلابیون" لنین مشخص می‌سازد رفیق توکل که تا دیروز از مخلوط کردن عضوها در دفاع می‌کرد امروز از تفکیک آن دم می‌زند. وقتی انتخاب نه از روی آگاهی که از زورجبر باشد، نه به آگاهی تبدیل می‌گردد و نه اراده. هزاران هزار "برنامه"، "تاکتیک"، شعار و تصمیم "نیزبازروی کاغذ می‌ماند.

۲- سازمان پرولتاریا یا سازمان روشفکران؟

براستی ادامہ کاری و پایداری ما در گرو چیست؟

برای هر چه بیشتر روشن شدن ماهیت تفکرات اکونومیستی رفیق توکل بار دیگر به بحثهای او بر سر "چه باید کرد؟" و مسائل اسانامه ای باز می - گردیم. اساس نظر توکل در دفاع از اسانامه پیشنهادی کمیته مرکزی در همان چند جمله ای خلاصه شده است که می‌گوید: "جوهر اسانامه پیشنهادی کمیته مرکزی را نظر لنینی سازماندهی درباره ایجا دسازمانی محدود، منسجم، منضبط فشرده و پنهانکاران انقلابیون حرفه ای تشکیل می‌دهد. بدون ایجا دچنین سازمانی که تضمین کننده ادامه کاری و پایداری ما در مبارزه خواهد بود، تمام برنامه، تاکتیکها و شعارها و تصمیمات ما بر روی کاغذ باقی خواهد ماند."! "سازمانی که خط و مرزهای کاملاً صریح و روشن آن را از توده هوادار جدا می‌سازد."!

اگر رفیق توکل به "دفاع" از اسانامه پیشنهادی کمیته مرکزی بر نخواسته بود، بسادگی جوهر اکونومیستی نظراتش بر "توده تشکیلات" آشکار نمی‌شد. همین چند جمله که اینجا و آنجا و بدون ارتباط با منظور لنین از چه باید کرد اقتباس شده است و در عین حال سیاست تشکیلاتی راه حل امروز توکل را نیز بیان می‌دارد بهتر از هر چیز عمق تفکرات اکونومیستی او و اسانامه نویسان امثال او را مجسم می‌سازد.

دیدگاه‌ها مدو متحجری که از بحث‌های لنین با اکونومیست‌ها نفی اصل "انتخابی بودن" و "دمکراسی" در شرایط خفقان را نتیجه‌گیری کرده بود وقتی پای طرح‌ریزی برای "ایجاد" یک "سازمان اداه‌کار" در میان می‌آید بصورت تمام عیار خود را رومی‌کند و بیگانگی خود را از اصول لنینی سازمان اداه‌کار رضا هرمی‌نماید! و در غرقاب اکونومیسم فرو می‌رود. برآستی توکل در سودای "ایجاد" کدام "سازمان اداه‌کاری" است؟ حزب طبقه‌کار رگریاسازمان روشنفکران؟ این عقب‌ماندگی شکل از مضمون که توکل در بحث بر سر آن خود را به شکل مبتدالی یک فاضل "ژرف‌اندیش" نما یا نده بود تضمین اداه‌کاری وپا‌یداری این "سازمان انقلابیون حرفه‌ای" را در گرو چه چیز می‌داند؟

تمام هوشمندی و فراست توکل برای حل معضل اداه‌کاری در امر تنها تفکیک و متمایز نمودن اعضا از توده‌ها و اذرا خلاصه شده است. تمام کرامات شیخ ما در این است که مسئله ارتباط این "سازمان انقلابیون" با طبقه‌کار رگرا مبهم گذاشته و به فرا موشی سپرده است. ما بعداً روشن خواهیم کرد که این فرا موشی نیز مطلقاً از روی سهو صورت نگرفته و حتی با افزودن چند جمله بر متن نوشته‌ها و نیز چیزی را تغییر نخواهد داد. این بی‌توجهی در سیستم فکری توکل نهفته است و اساساً سه پیشنهادی که کمیته مرکزی نیز مکالمه نیزم اجرایی و بی‌ان عملی آن است. اگر می‌شد ضعف عقب‌ماندگی و عدم درک از سازمان‌های دمکراتیک و مخدوش نمودن اصل "انتخابی بودن" را دال بر سادگی سیاسی تصور کرد، ما نقشه "سازمان انقلابیون" بدون مضمون طبقه‌کار توکل را مطلقاً نمی‌شود بحساب اشتباه یا بدفهمی گذاشت. چرا که بحث سازمان اداه‌کار را انقلابیون حرفه‌ای لنین بحث ناشناخته‌ای نیست و بخصوص با درک‌های ضدونقیضی که تا کنون در جنبش کمونیستی کشور ما ارائه شده است، دیگر جایی برای ابهام و نا روشنی باقی نمی‌گذارد که سازمان اداه‌کار را انقلابیون حرفه‌ای با مضمون لنینی آن، یعنی حزب طبقه‌کار رگرا و سازمانی که تنها راه تضمین اداه‌کاری وپا‌یداری آن در گرو خط و مشی پرولتری و پیوند عمیق آن با مبارزه طبقه‌کار رگرو نفوذ در صفوف پرولتاریا است. بقیه هر چه هست "وراجی" و "درا زگویی" است.

رفیق توکل از ملزومات سازمان انقلابیون حرفه‌ای لنین فقط برنامه و اعضاء حرفه‌ای را دیده است، نه مهم‌ترین ملزومات آن که همانا پیوند با جنبش طبقه کارگر است. او با "محدود" انگاشتن سازمان محدود مورد نظر لنین تصور کرده است سازمان ما در محدوده نفوذ کنونی خود در میان پرولتاریا فقط اگر خط و مرزهای سازمانی خود را با توده‌ها دارم مشخص کند، به سازمان انقلابیون حرفه‌ای ادامه کار لنین دست خواهد یافت.

لنین خود در بررسی "چه باید کرد؟" و در برخورد با چنین درک متحجری که هر سازمان سیاسی محدود و فشرده‌ای را بدون پیوند با طبقه کارگر سازمان انقلابیون حرفه‌ای بنا نمی‌گوید: "بدون وجود این عامل سازمان انقلابیون حرفه‌ای چیزی جز یک بازیچه، ماجراجویی و نهادتو خالی از کار در نمی‌آید. بهمین جهت هم کتاب "چه باید کرد؟" با رها کردن نشان ساخته است که سازمانی که بدفاع از آن می‌پردازد، فقط در صورت پیوند با طبقه واقعا انقلابی که خود را نگیخته به پیکار برمی‌خیزد، مفهوم خواهد داشت."

(لنین - مجموعه مقالات دوران ۱۲ ساله جلد ۱۳)

سازمان انقلابیون حرفه‌ای لنین سازمان محدود بود، اما این سازمان محدود از طریق کارگران پیشرو، با وسیع‌ترین نیروهای کارگر در تماس قرار داشت و جنبش طبقه کارگر را سر و سرسینه را بیکدیگر متصل می‌نمود. سازمان انقلابیون ادامه کار در طرح نقشه لنین ادامه کاری خود را متضمن آن بود که مراکز کلیدی تولید را به دژ خویش تبدیل کند و پیشروان کارگران را در خود متشکل نماید.

توکل با نقشه‌ها هیاهو نمی‌خواهد به صرف و فقط به صرف تفکیک نمودن اعضا از توده‌ها دار، ادامه کاری و پایداری خود را تضمین کند و یک "سازمان انقلابیون حرفه‌ای" بر اساس مضمون "چه باید کرد؟" لنین ایجاد نماید! دستگاه کپی برداری توکل حتی در حد صنایع مونتاز و وطنی هم پیش نرفته است. او هنوز نمی‌داند نقشه لنین برای سازمان انقلابیون حرفه‌ای او روی هوا نبود. فقط یک گروه یا محفل روشنفکری را تشکیل نمی‌داد.

امروز دیگر هر کس که نام ما رکسیست - لنینیست بر خود می‌گذارد باید

این حقیقت مسلم را دریافته باشد که نقشه سازمان لنین، که اساس مقالات "چه باید کرد؟"، "نامه به یک رفیق" و "یک گام به پیش، دو گام به پس" بدان اختصاص یافته است، سازمانی معلق، بی‌اس‌واس و فاقد مضمون نیست که هر "سازمان انقلابیون حرفه‌ای" با هر ترکیبی، به شکل و هر مضمون فعلی را بدان منتسب کنیم. "سازمان انقلابیون" لنین قبل از هر چیز و در بنیاد به طبقه کارگر و مبارزان کارگران متکی بود، توکل امروز بعد از هشتاد سال به همان درک اکونومیستی از "سازمان انقلابیون" لنین رسیده است که ما رتف‌ها و آکسلرها از نظرات لنین داشتند. همان درکی که بنوعی در دوران کودکی جنبش کمونیستی ایران مرسوم بود و سازمان روشنفکران را از سازمان کارگران جدا می‌کرد. نقشه سازمانی رفیق توکل اگرچه از نظر شکل با نظر اکونومیستها ۱۸۰ درجه متفاوت است، اما در مضمون در انطباق کامل با آن قرار دارد. اولی به اسم سازمان وسیع کارگران به سازمان محدود روشنفکران می‌رسد، دومی خود سازمان روشنفکران است. اکونومیستها نیز همانند توکل که امروز تصور می‌کند جوهر لنینی سازماندهی یعنی ایجاد یک شکل محدود و بدون مضمون سازمانی مرکب از انقلابیون حرفه‌ای، اینطور وانمود می‌کردند که "سازمان انقلابیون حرفه‌ای" لنین سازمانی است "محدود" و جدا از طبقه کارگر در نیست پرولتاریا را سازماندهی کند و مبارزان کارگران را تحت رهبری خود بگیرد. آنها نیز همانند رفیق توکل ما تصور می‌کردند سازمان محدود لنین سازمان "محدودی" است!

ولنین با زخواب به آنها و امثال رفیق توکل دانشمند ما بود که مجبور شد این "سازمان محدود" را هم بمعنای اخص کلمه و هم اعم کلمه توضیح دهد. سازمان محدود به معنای اخص کلمه یعنی سازمانی مرکب از انقلابیون حرفه‌ای، فشرده و منضبط، محدود و فشرده برای انتقال سریع تجربیات و مقابله در برابر پرولتاریا سیاسی و سازمان مستحکم، با انضباط و متمرکز، بخش آگاه طبقه برای رهبری کل طبقه. (رفیق توکل ظاهراً این را دیده است)!

اما سازمان محدود به معنای وسیع، یعنی وسعت نفوذ در میان صفوف پرولتاریا، یعنی وسعت فعالیت و اعتبار در میان توده‌های کارگر، یعنی

سازماندهی توده وسیع پرولتاریا، یعنی عاملی که ادا مه کاری این سازمان محدود را حفظ می‌کند، (رفیق توکل ما این یکی را اصلان دیده است) ! توکل با درک وارونه و مکائیکی از نوشته‌های لنین بدنبال "سازمان انقلابیون حرفه‌ای" بدون مضمون طبقاتی آن روان شده است. او از "محدود" و "فشرده" بودن سازمان انقلابیون لنین، محدودیت فعالیت را استنتاج کرده است. توکل نه فقط در مضمون، بلکه حتی در شکل سازماندهی نیز درک انحرافی از چه باید کرد لنین ارائه داده است! در طرح‌ها هیانه توکل مطلقا مشخص نیست این "توده‌ها" دار "از چه‌ما شدند و به کدام طبقه اجتماعی تعلق دارند؟ ظاهرا هیچکس نمی‌داند این اعضای حرفه‌ای نیز که از حیث "میزان فعالیت" و "سطح آگاهی" و "بانی‌ها" دقت "برگزیده شده‌اند، باید مباحرات کدام طبقه را، چگونه و با چه نوع سازماندهی رهبری کنند؟ رفیق توکل اصرار خاصی دارد که هر مسئله‌ای را مبهم، کلی و نامشخص باقی بگذارد. او استعداد عجیبی دارد راه‌هایی را بیا بد که هر تا کتیک، هر شعار و هر تصمیم، حتما روی کاغذ بماند. او در اینجا خود را سرگرم و مشغول مسائل و بحث‌های کهنه شده‌ای می‌نماید که پرداختن به آنها فقط انرژی سازمان را از آن سلب می‌کند. او همه چیز گفته است که هیچ چیز نگفته باشد "طرح سازمان رفیق توکل برای فعالیت عملی نیست. کوششی است برای انفعال و درجا زدن! او نه‌بمنا به‌نما ینده آگاه و آینده‌نگر جنبش پرولتاریا، بلکه به پیروی از گذشته دور و به‌نما یندگی از عقب ماندگی آن، همچنان در تلاش "ایجاد" "سازمان" محدود و روشنفکران است!

در یک کلام عامل تضمین کننده در ادامه کاری و پایداری سازمان انقلابیون حرفه‌ای رفیق توکل برنا مه و کارهای حرفه‌ای است، نه پیوند با جنبش طبقه کارگر. این است اساس سازمان انقلابیون حرفه‌ای رفیق توکل! بعبارتی تن سپردن به سیر خود بخودی جنبش کمونیستی ایران یعنی نخست ایجاد سازمان روشنفکران سپس پیوند با طبقه کارگر. اگر ما در گذشته برای این نظرنا درست پای می‌فشرديم که برای ایجاد سازمان انقلابیون ادامه کاری نخست با پیداسازمان انقلابیون روشنفکران ایجاد کرد

و سپس با جنبش طبقه کارگر بیوندرقرا نمود، امروز رفیق توکل ما از گذشته نیز یک گام به پس تر گذاشته و همین سال زمان روشن فکران را با دستیا بی به برنام و تفکیک مرز عضو از غیر عضو، سال زمان انقلابیون ادامه کار روپا پیدار معرفی می کند. در شرایطی که رشد کمونیسم و اندیشه های کمونیستی در ایران دیگر برای هر فرد آشنا به الفبای مارکسیسم-لنینیسم جای هیچگونه تردیدی برای اثبات چنین بحثهایی باقی نگذاشته است، رفیق توکل با اصرار بر این عقب ماندگی ما را محبور می کند با ردیگر به بحثهای لنین با زگردیم.

و اما لنین که گویا از قبل می دانسته است بعد از نزدیک به یک قرن با خشک مغزهایی از قبیل توکل سروکار پیدا خواهد کرد، برای اینکه پیشاپیش از هرگونه تحریف نسبت به نظرات خود جلوگیری کرده باشد، در پاسخی به اکونومیستهای نظیرا می گوید:

"نبا دیدنداشت که سال زمانهای حزبی با بدفقط از انقلابیون حرفه ای باشند. ما به سال زمانهای کاملاً گوناگون از تمام انواع درجات و سایه روشنهای اعم از سال زمانهای فوق العاده محدود پنهان یا سال زمانهای بسیار وسیع و آزاد احتیاج داریم. (یک گام به پیش دوگام به پس منتخب آثار ص ۱۷۲) ویا: "حزب ما با بدنه تنها سلسله مراتبی از سال زمانهای انقلابیون بلکه علاوه بر آن سلسله مراتبی از مجموعه سال زمانهای کارگری باشد" (همانجا ص ۱۷۵) لنین مجموعه حزب را مرکب از ۱- سال زمان انقلابیون و ۲- سال زمان کارگران در نظر دارد که مرز حزب را از ۳- سال زمان کارگران وابسته به حزب ۴- سال زمان کارگران غیر وابسته به حزب که در عمل تابع نظارت و رهبری آنها نیستند و ۵- عناصر غیر متشکل از طبقه کارگر که حداقل در تظاهرات بزرگ تابع سوسیال دمکراسی می شوند، منفک می سازد و درست همین انفکاک (یعنی تفکیک نمودن رده اول و دوم که از نظر لنین جزء حزب است و رده های سوم تا پنجم که خارج از حوزه فعالیت و مسئولیت حزب) است که وجه تفرق نقشه تشکیلاتی لنین را از اکونومیستهای روسی مشخص می کند. در طرح ما رتبه تا آخرین این دستجات یعنی تا رده پنجم و حتی عناصر منفردا عتصاب کننده

نیز می‌بایست جزء اعضاء حزب بحساب آورده شوند! اکنون می‌بایست برای رویگردانی از مبارزه پرولتاریا دسته‌پیش‌تاز طبقه‌کارگر را با تمام طبقه مخلوط می‌نمودند و تمام این رده‌ها را سازمان حزب می‌نامیدند. اما لنین بعکس رده‌ها اول و دوم را سازمان حزب می‌نامد و آنرا بدین منظور از کل طبقه جدا می‌کند که بماند به دسته‌پیش‌تاز طبقه و بصورت حتی المقدور متشکل‌تر بتواند متمرکز، فشرده و پنهان‌کار مبارزه‌تأمین‌کننده طبقه‌را رهبری کند.

اگر طرح "سازمان وسیع‌کارگران" اکنون می‌بایست با اعمال رهبری و نظارت بر کل توده‌کارگر در عمل به یک امر "مجازی" و "پوچ" تبدیل می‌شد، و اگر بجای پرولتاریا کارگر در عمل راه را فقط برای ورود روشن‌فکران انفرادی منش‌باز می‌گذاشت، در طرح ما رتبه رفیق توکل حتی نقطه‌عزیمت نیز بر سازمان روشن‌فکران گذاشته شده است. در طرح او "پوچ" و "مجازی بودن نه فقط در عمل که در خودگفتار است. توکل هم در گفتار و هم در کردار راه ورود به سازمان را فقط برای تک‌روهای روشن‌فکر و پرفسورها باز می‌گذارد. طرح ما رتبه در گفتار از "قشر وسیع پرولتاریا" دفاع می‌کند، در کردار از منافع روشن‌فکران بورژوازی، نقشه‌توکل در گفتار و کردار قشر وسیع روشن‌فکران تک‌رو را که تمام ایلات انفرادی منش‌نه‌تاز مغز استخوان نشان رسوخ کرده است به حزب می‌طلبید.

اکنون می‌بایست ما رتبه از نظر محتوا، فعالیت "تردییونیونی" را مدنظر داشت و از نظر شکل سازمان وسیع‌کارگران که با اصل "انتخابی بودن"، "نظارت" و اصل "دمکراسی وسیع" و تفکیک مکانیکی سازمان کارگران از سازمان روشن‌فکران انقلابی مشخص می‌شد، شکل و محتوا در هر دو صورت در انطباق با یکدیگر قرار داشت. مبارزه علنی با شکل سازمان وسیع‌کارگری، این شکل از مبارزه در شرایط استبدادی روسیه محکوم به نابودی بود پس مضمون مبارزه نیز جبراً و الزماً تغییر می‌پذیرفت و محتوای رفرمیستی و زشکارانه خود را نمایان می‌ساخت. محتوا شکل خاص خود را می‌جست! ادامه کاری و پایداری چنین سازمانی نیز در گرو سازشکاری و بندوبست آن با بورژوازی بود!

اکنون میسّم توکل نیز به شکل دیگری سا زمان انقلابیون خود را که همان سا زمان روشنفکران است از سا زمان کارگران یا بهتر بگوئیم از جنبش کارگری جدا می‌سازد. شکل محتوای واقعی خود را عربیان می‌کنند : اسانما مه یک جمع محفلی، یا بی‌عملی و گریز از تحقق تاکتیکها، شعارها، تصمیمات و برنامها نظایق می‌یابد.

طرح سا زمانی ما رتفا از یکسو "جنبش صنفی" کارگران را "محدود" می‌کرد و از سوی دیگر "درها" حزب را به روی "ابهام و تزلزل" عنا صر روشنفکر می - گشود. طرح اسانما مه مورد حمايت رفیق توکل از یکسو جنبش سیاسی کارگران را "محدود" می‌سازد و از سوی دیگر کل سا زمان را در "ابهام و تزلزل" روشن - فکرانه فرو می‌برد. ابدیهی است ادا مه کاری چنین سا زمانی نیز در گرد و دوری هر چه بیشتر آن از جنبش طبقه کارگر، یعنی در انزوا، انفعال و پاسیفیسم قابل بیان است. یعنی تبدیل شدن به یک هیات تحریریه در "خارجه" (۱) بدون هیچگونه سا زماندهی در میان صفوف پرولتاریا، اولی از وسیع بودن به مبارزه علنی روی می‌آورد، دومی از "محدود" بودن به "مخفی" شدن! هر دو سا زماندهی پرولتاریا را از سر بازمی‌کنند.

تنها تفاوت ما رتفا و توکل ما در این است که ما رتفا و دیگر اکونومیست - های نظیرا و بادرک مشا به توکل با نظرات لنین علنا به مخالفت برخاسته

۱- همانگونه که گفتیم سا زمان انقلابیون ادا مه کاری یعنی حزب طبقه کارگر بنا بر این بجز حزب پرولتاریا، تنها چریاناتی می‌توانند ادا مه کاری خود را تا مدتی حفظ کنند که یا سا زشکاری خود را با بورژوازی علنی کرده باشند و به فعالیت در چارچوب قانونی بپردازند مثل احزاب رفرمیست اروپا یا حزب توده و اکثریت (البته این نوع فعالیت تنها در شرایط دمکراتیک و یا دمکراسیهای بورژوازی امکانپذیر است) و یا یک محفل محدودی باشند و در اگززند پلیس سیاسی! بکرات می‌شنویم که این دودسته با وارونه کردن مفاهیم لنینی سا زماندهی، و درلوی شعار "ایسکرا سا زمانگر اصلی حزب" خود را سرگرم ایسکراهای رنگارنگ می‌کنند حال آنکه هر ایسکرا بی‌تنها با سا زمانهای محلی و در وجود حوزه‌های حزبی در میان صفوف پرولتاریا مفهوم خواهد بود.

بودند. اما رفیق توکل ما همان نظرات ما رتفی را به اسم لنین و بـمـثـا بـه "جوهر لنینیسم" بخورد" توده تشکیلات "می دهد .

ممکن است به من ایراد بگیرند که رفیق توکل از روشنفکران اسمی نبرده است. من خواهم گفت او از کارگران هم اسم نبرده است و این دومی نمی تواند از روی سهویا سهل انگاری تئوریک باشد. (۱) این فراموشی در مضمون وجود دارد و نه در شکل! خواهی گفت سازمان انقلابیون ادا مه کار لنین حزب پرولتاریاست و رفیق توکل سازمان انقلابیون ادا مه کار خود را حزب نمی نامد و نمی تواند بدینا مد چون همگی خصوصیات حزب را ندارد. پس سازمان روشنفکران است و ادا مه کار نیست. و این به نهایت شرم آور است که سازمان روشنفکران را سازمان انقلابیون لنین بنامیم! خواهی گفت تضمین ادا مه کاری و پایداری ما مطلقا در گرو ایجاد سازمانی از "انقلابیون حرفه ای" روشنفکر که در "فن مبارزه" با پلیس مهارت کسب کرده باشد "نیست در اینجا قطعا این سؤال پیش می آید که در وضعیت فعلی سازمان آیا نباید مرزا عضا و توده هوا را را تفکیک کرد و با برقراری یک سازمان فشرده منضبط و آهنگین در جهت ایجاد حزب پرولتاریا گام برداشت. می گوئیم قطعا چرا. این یک امر کاملاً مسلمی است منتها نه با سیستم فرتوت و کهنه شده ای که رفیق توکل و امثال او بدان پایبند هستند و نه از طریق گرایش اپورتو- نیستی حاکم بر اساسا سنا مه پیشنه های کمیته مرکزی! سازمان انقلابیون ادا مه کار رفیق توکل فقط یک ادعا است فقط حرفی است که برای روی کاغذ

۱- در عمل رفیق توکل که سالهاست عنوان پرطمطراق مسئولیت بخش کارگری سازمان را یدک می کشد، این بخش را به انهدام کامل کشیده است. باید پرسید چرا بعد از این همه فعالیت سازمان از اینجا حداقل چند هسته سرخ در کارخانجات و مجامع کارگری محروم مانده است. گزارش اخیر ۲ مهر کمیته مرکزی آب پاکی را روی دست امثال رفیق توکل ریخته است و او را زرد در سر این پاسخگوئی خلاص کرده است. بخشهای عمده ای از کارگران پیشرو متشکل در هسته های سرخ یا با زداشت و اعدام شده اند یا هرگونه تشکیلی را مطلقا از دست داده اند!

ماندن نوشته شده است. ادعایی برای جنگ انداختن به وضع موجود و حفظ مناسبات محفلی و اینهمه نه فقط در تفکر حاکم بر اساسنامه پیشنهادی کمیته مرکزی که در تمامی راه‌حلهای عملی و سیاست‌تشکیلاتی موجودا مثال توکل بوضوح پیدا است. من در قسمت‌های بعدی ضمن ارائه راه‌حل مشخص از تمام این ظواهر خوش‌آب و رنگ پرده‌برخواهم داشت.

پس با ایجاد سازمانی مرکب از انقلابیون روشنفکر که از حیث میزان فعالیت و سطح آگاهی مرز آنها با "توده‌ها و ادراک" جدا شده باشد هرگز و ابداً "ادامه‌کاری" و "پایداری" سازمان حفظ نخواهد شد^(۱) فقط مناسبات محفلی، زندگی ما قبل حزبی، و "محدوده" کوچک روشنفکران انفرادی منشا حفظ خواهد کرد. این تمایل ریاکارانه‌ای است که برنامۀ حزبی را با اساسنامه ۱- بعنوان نمونه ضعف ادامه‌کاری و وضعیت بحرانی حزب بلشویک در سال ۱۹۰۸-۹ و راه‌حلهای برون رفت از این بحران پوچی راه‌حل رفیق توکل را در باره عوامل حفظ و ایجاد ادامه‌کاری بهتر مشخص می‌کند. استالین در این باره می‌گوید: "نخستین چیزی که بویژه حزب را از پای درمی‌آورد این است که سازمانها از توده‌های وسیع جدا هستند. اینکه حزب ما از نفوذ ایدئولوژیک در توده‌ها برخوردار است، توده‌ها او را می‌شناسند و بی‌احترام می‌گذارند، یک حقیقت است حال آنکه نفوذ ایدئولوژیک در برخورد با تنگی استحکام تشکیلات خرد می‌شود. منشاء دوری توده‌های وسیع از تشکیلات ما همین است.

واقعیت این است که وحدت ایدئولوژیک سازمانهای حزبی هنوز نمی‌تواند از قطعه‌قطعه شدن تشکیلات حزب و فقدان ارتباط بین سازمانها جلوگیری کند. خلاصه فقدان ارتباط حزب با توده‌های وسیع و فقدان ارتباط سازمانهای آن با یکدیگر جوهر بحرانی است که حزب در آن بصری برد.

(استالین بحران حزب ۱۹۰۹)

راه‌حل استالین برای غلبه بر بحران عبارت است از تشکیل و تقویت کمیته‌کارگاه و کارخانه‌ها به نقطه اتکاء حزب در ره‌بخش. انتقال مهم‌ترین مسئولیتهای حزبی بدست بقیه زیرنویس در صفحه بعد

مخالف به اسم سازمان ادامه کاروپا پیدارپرولتاریا علم نماید، این فریب کاری قبل از هر چیز راه تحول را بر تشکیلات سدمی‌کنندتا "توده تشکیلات" به وضع موجود بماند به بهترین حالت خوکند، این عوامفریبی تلاش برای تئوریزه کردن عقب ماندگی است نه راه برون رفت از وضعیت موجود، توکل که همه جا بشکل ساده لوحانه ای به نقل قولهای ازلننین استناد می‌کنند فرا موش کرده است که لننین در باره این نوع عوامفریبی می‌گوید:

"بعثت ساده لوحی سیاسی هم میتوان عوامفریب شد و عوامفریبها بدترین دشمنان طبقه کارگر هستند، بدترین بدان علت که عوامفریبها محرک غریزه های ناپسند در توده کارگر می‌باشند و برای کارگران عقب مانده میسر نیست اینها را که به سمت دوستان آنها به میدان می‌آیند و گاهی هم صمیمانه به میدان می‌آیند بشناسند، بدترین بدان علت که در دوران پراکندگی و تزلزل در دورانیکه جنبش ما تازه دارد در صورت بخود می‌گیرد چیزی آسانتر از آن نیست که جماعت را عوامفریبانه برای سوق دهند که بعدها فقط تلخ ترین آزمایشها می‌توانند ویرانه های خطای خویش آگاه سازد" (لنین چه باید کرد) ما با این گرایش اکونومیستی و مکانیستی که در واقع منبعث از همان تئوری مراحل بورژوازی و دنباله روی از سیر خود بخودی است (یعنی تفکیک سازماندهی روشنفکران از سازماندهی کارگران و حرکت از اولی به دومی) یکبار در برابر خورد با سهند و کومه له تسویه حساب کرده ایم، مبحث امروز توکل همان بحثهای پیشین حزب سهند و کومه له است آنان نیز ادامه کاری و

بقیه زیر نویس از صفحه قبل

کارگران و سازمان دادن کنفرانسهای کارگران پیشاهنگ!

"اینها هستند راههایی که سازمانهای ما خواهند توانست توده وسیع کارگران را به دور خود گرد آورند!" (همانجا) این طرح به تصویب کمیته مرکزی حزب رسید و اجرا گردید، لازم بیادآوری است که اولاً در این سالها حزب بلشویک سازمان انقلابیون حرفه ای تمام عیار بود تا نیا خط و مشی روشنی داشت و ثالثاً در شرایط اختناق تاکید بر "کنفرانسها" را نیز از علائم "اپورتونسیسم راست" معرفی نمی‌کرد!

پایداری سازمان انقلابیون ادا مه‌کا خود را درگروتنها دوعا مل "برنا مه وکا درهای ورزیده" می‌دانستند و رفیق توکل نیز که گویا همان موقع به چنین نظراتی رسیده بود به دلیل بخود "جرات" ندا داد بین وجوه اشتراک را آشکار سازد، امروز که خیال می‌کند آنها از آسیاب افتاده است، بایک مهر "اپور - تونیس" راست می‌شود نظرات لنینی در امرتشکیل حزب پرولتاریا را منزوی "کرد"، "با ردیگر" (و اینبار که مسائل مورد مشاجره حول مسائل نظرات سازماندهی "بروز" کرده است) همان سیاست تشکیلاتی را رد کرده است تا جوهر نظرات اکونومیستی خود را روی دایره بریزد. او عین همین مقاله را دو سال پیش برای انتشار در نشریه‌ها نوشته بود اما در بر خورد سازمان به نظرات سهند و کومه له خودش را سانسور کرد. مقایسه‌ای ساده بین سازمان ادامه‌کار رفیق توکل و حزب کمونیست سهندا بین وجوه اشتراک را مشخص نمی‌کند. سهند سه سال قبل می‌گفت: "در بدو تشکیل حزب کمونیست توجه ما بناگزی با پیداسا سا برعالم زنده، برکا درهای کمونیست متمرکز شود... ما با پیدایین حلقه را در دست بگیریم زیرا کا درها تنها اهرم واقعی ما برای تثبیت و تحکیم روشهای کمونیستی در حزب کمونیست ایران هستند. کادرهای کمونیستی که با یدستون فقرات حزب را تشکیل دهند و ما من ادا مه‌کاری و استواری حزب بر موازین عملی بلشویکی باشند. (بسوی سوسیا لیسم ۵-۱۳۶۱) اما ما چنین حزبی را حزب محافظان و دارودسته‌ها نامیدیم و گفتیم:

"سهند در اصول سازماندهی خود از همه چیز و همه جا و همه کس صحبت می‌کند جز پرولتاریا و وضعیت مشخص طبقه‌ها و رگریعی از طبقه‌ای که بمثابه نیروی اصلی حزب کمونیست می‌تواند نسبت به اهداف آن و شیوه‌های کمونیستی متعهد باشد. سهند با تمام توان کافی و استواری عمل و ثبات قدم لازم برخوردار باشد. سهند با تمام توان سعی می‌کند سازماندهی خود را قشای خرده بورژوازی را جایگزین سازماندهی طبقه‌ها رگر نماید." (سوسیا لیسم دهقان‌ی درپوشش ما رکیسیم انقلابی)

رفیق توکل اما با "پنهان نگه داشتن" این نظرات طی این دو سال جنبه اپورتونیستی نقشه خود را نیز آشکار نموده است. چرا که توکل هنگامیکه بعد

از پلنوم و پس از علنی شدن مباحث سه‌هنگامی که در باره "حزب پرولتاریا" به نتیجه مشابیه با آنها رسید، آن‌هنگام هنوز ضربات سال‌های ۶۲ و ۶۳ بسر سازمان وارد نشده بود و توکل اگر به عبث و پوچ بودن نظرات خود آگاه می‌نشدت پس چگونه آدمی با وجود با شکوه با علم به حقیقت برای ایجاد سازمانی منضبط، فشرده، ادامه کار و پیاداری علی‌العموم و برای جلوگیری از ضربات علی‌الخصوص، نظرات خود را پنهان نگه داشت و حداقل در کار برگزاری کنگره تسریع نکرد و همه چیز را روی کاغذ گذاشت، او حتی امروز هم شهادت سه‌هنگامی‌ها را ندارد که اعلام کند سازمان انقلابیون حرفه‌ای ادامه کار را و که دارای برنامه و اساسنامه حزبی هم هست، همان حزب طبقه کارگر ایران است. زیرا بسیا را حقیقت است که تصور کنیم به برنامه و اساسنامه حزب پرولتاریای ایران دست یافته‌ایم، ادامه کار سازمان انقلابیون را تضمین هم کرده‌ایم اما چنین "سازمان ادامه کار" حزب کمونیست ایران نیست!

رفیق توکل از یکسوی جوهر برنامه و اساسنامه پیشنهادی کمیته مرکزی را بیان عملی این دگرگیری می‌دانند و از سوی دیگر و مهم‌تر از همه به این اعتقاد دارند که برنامه و اساسنامه پیشنهادی کمیته مرکزی و تفکیک اعضا از توده‌های هوادار، "ادامه کار" و "پیاداری" چنین سازمانی "تضمین" خواهد شد و با چنین سازمانی "تاکتیکها، شعارها و تصمیمات" ما روی کاغذ نخواهد ماند. پس چنین سازمانی از کدام سازمانهاست، همان مجلس قدیم یا حزب طبقه کارگر. رفیق توکل با این فرمول‌بندی فقط باید "شرم" داشته باشد که مثل سه‌هنگامی‌ها حزب اعلام نکند. کپی برابر اصل است!

نه رفیق توکل عزیز تضمین ادامه کار و پیاداری چنین سازمانی فقط و تا کید می‌کنم فقط در گرو نفوذ عمیق ما در میان پرولتاریا و سازماندهی مبارزات آن است. که اتفاقا در طرح لنینی سازماندهی یعنی سازمان انقلابیون حرفه‌ای مرکب از "سازمان انقلابیون و سازمان کارگران" به وضوح مورد تاکید قرار گرفته است. یا باید پذیرفت تمام شرایط برای ایجاد سازمان انقلابیون ادامه کار مهیاست و این سازمان انقلابیون

ادامه کاروپا ییدار را حزب طبقه کارگرنا مید. یا برای ایجا دپا ییداری وادامه کاری برای ایجا د حزب طبقه کارگر راه حل عملی با نقشه معین و قابل تحقق برای شرکت فعال در امرسازماندهی ورهبری مبارزه طبقه کارگر ارائه داد. فقط و فقط تنها در این صورت است که هرگونه تلاش عملی برای رسیدن به چنین حزبی در دستور کار ما قرار خواهد گرفت. و راه حل عملی و مشخص برای رسیدن به چنین شرایطی بدست خواهد آمد.

اما جنبه دیگر طرح اپورتونیستی رفیق توکل این است که با یک نسخه بدلی از لنین، سازمان روشن فکران مورد نظر خود را به یک سازمان انقلابیون ادامه کاروپا ییدار ارتقاء داده و می کوشد هما نند سه نده با اعلام نمودن سازمان خود بنام سازمان پرولتاریا (سهند به اسم حزب کمونیست و توکل به اسم سازمان انقلابیون ادامه کار) هرگونه راه حل عملی و مشخصی را برای فراروئی از وضعیت کنونی به یک حزب ادامه کار مسدود سازد. توکل می کوشد با چسبیدن به وضع موجود خیال خود را از آئینده راحت کند. با فرمول رفیق توکل هیچ ذهن جستجوگری نباید بفرخروج از وضعیت کنونی باشد!

همانگونه که گفتیم تنها سازمانی می تواند بدینگونه و با نقشه رفیق توکل ادامه کاری و پا ییداری خود را حفظ کند که با توکلت الی اله خود را بدست حوادث بسیار دویا مطلقا در امرسازماندهی پرولتاریا که رفیق توکل در نقشه سازماندهی خود آنرا به فراموشی سپرده است مطلقا نقشی نداشته باشد، یک هیات نویسندگان که فقط برای ثبت در تاریخ حرف بزند!

اگر در عنفوان سالهای نخستین بنیانگذاری سازمان چریکهای فدائیی خلق ایران این سخن رفیق مسعودا حمدزاده که می گفت: "با یید سازمانی از انقلابیون حرفه ای تشکیل بشود که بتواند "ادامه کاری" را تضمین کند، خرده کاری و پراکنده کاری را از میان بردارد، نقشه ای طولانی و سرسخت برای مبارزه ای وسیع، همه جانبه طرح ریزد"، (مبارز مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک) شورانقلابی توده های روشن فکر جامعه را سرریزمی نمود، اگر در آن دوران این جملات آتش بیا چند پیرو سه درسیاهی دیکتاتوری و اختناق آریامهری بود و اگر سالوده سازمانی مخفی، فشرده و منضبط از روشن فکران

انقلابی را پی می‌افکند، سا زمانی که می‌توانست در ادا مه خودیا بقول مسعود با تصحیح اشتباهات و انحرافات و طرح ریزی "نقشه‌ای طولانی و سرسخت برای مبارزه‌ای وسیع و همه‌جانبه" و در پیوند با جنبش طبقه‌کارگر، به یک سا زمان پایداری، استوار و ادا مه‌کارشکا مل یا بدا ما امروز تکرار کهنه شده این پیام بیان انفعال، بی‌عملی و پسا سیفیسما اکونومیستی فقط امثال توکلهاست. با زگشت به عقب و توجیهی برای پس ماندگی تکراری روح آن آوای شورا نگیزدیروز، امروز نغمه شومی است که پایداری و ادا مه‌کاری همان محافل اولیه و تنیدن پیله‌های روشنفکری را جستجو می‌کنند که خلاقیت مسعود یکبار برای همیشه آنرا درید، رفیق توکل راه حل امروز خود را برای آینده سا زمانی ادا مه‌کار و پایداری آنچه حادث شده است نهاد است نه بر آنچه با ید وجود بیاید، تکرار توکل کاریکا نور مضحک خلاقیت پویای مسعود است! ادراک اکونومیستی توکل او را و ادا شده است تا هما نند هما اکونومیست های تاریخ عنصر آگاه را کما ملا بی‌بها کرده، استنناجات تئوریک و محفوظات ذهنی خویش را که از حرکت جاری و خود بخودی پدیده‌ها بصورت مکا نیکی بر داشت شده است بجای آن راه‌حلهای واقعی بنشاند که با ید با یک حرکت داشت نقشه مند و با برنا مه سمتشکا مل بیابد، اکونومیسم از آنجا که همواره تلاش دارد طبقه‌کارگر را از دستیابی به حزب سیاسی خود با زدا رد در امر تشکیلات و شیوه‌های سا زماندهی هرگز از محدوده محافل و گروههای محدود فرا تر نمی‌رود. حقیقت اینکه دیدگاههای اکونومیستی رفیق توکل و امثال او تا کنون تا چه اندازه سا زمان ما را به درجا زدن در شرایط محفلی و زندگی ما قبل حزبی و ادا رنموده و در آینده تلاش دارد چه راستایی را در مقابل آن قرار دهد، واقعیت روشنی است که در اسانما مه پیشنهادی کمیته مرکزی به خوبی منعکس گشته است.

۳- سیاست تشکیلاتی حاکم بر چنین سا زمانی چیست؟

جوهر اکونومیستی اسانما مه پیشنهادی کمیته مرکزی در کجاست؟

فقط یک مقایسه ساده ما بین نقد توکل با اساسنامه پیشنهادی کمیته مرکزی که او به دفاع از آن برخاسته است بهترین ملاک و معیار برای تعیین جایگاه تفکر و در این اساسنامه را بدست می‌دهد.

بنا بر این از بحث حول موارد پذیرفته شده و عام اساسنامه که بدرستی از روی اسناد معتبر جنبش کمونیستی جهانی تنظیم شده است می‌گذریم و به بندهای کلیدی و اساسی آن می‌رسیم. همان بحثهایی که از جانب رفیق فرید نیز بصورت واقع بینانه‌ای مورد نقد قرار گرفته، ولی رفیق توکل با زرنگی کاسیکارانه‌ای "پرداختن" به آنها را در شان فضل خویش ندانسته است. چرا که توکل خود بهتر از هر کس می‌داند که دیدگاه حاکم بر اساسنامه نه در تلاش ایجاد یک کل واحد و متمرکز مرکب از انقلابیون حرفه‌ای، بلکه وسیله‌ای است برای جمع جبری عناصر و روشنفکران فرادمنش در یک سازمان "محدود" به معنای واقعی کلمه! بهمین دلیل اساسنامه‌های اصلی لنینیستی-تشیکیلاتی، یعنی اصل سانترالیسم دمکراتیک را بطور کامل و واضحی نقض نموده است. چگونه؟

اساس سانترالیسم دمکراتیک در حزب یعنی اصل حق انتخاب شدن و انتخاب کردن، ما به وجوه دیگر این اصول ناظر و اثر بر آن درجای خود خواهیم پرداخت ولی همینجا باید مشخص کنیم که اصل انتخاب کردن و انتخاب شدن مطلقاً با هیچگونه شرایط خفیان پلیسی و غیره و ذالک نمی‌تواند نقض شود و نباید نقض شود. عامل تضمین این اصل کنگره حزب است که باید در موعد مقرر برگزار شود.

ولی آیا همین حکم کلی کافیست؟ آیا همینکه بگوئیم اصل انتخاب کردن و انتخاب شدن در کنگره تضمین می‌یابد مانع و رادع چنین تضمینی خواهد بود؟ مسلماً خیر. این بیان فشرده و تلخیص شده، فقط برای تنظیم آئین نامه حزب مفید است، نه برای فهم آن مناسبات و روش کمونیستی که در یک ماده از مواد اساسنامه‌های حزب به انتزاع درآمده است.

آنچه مسلم است این اصل آنگاه و تا کید می‌کنم فقط آنگاه محتوای یک اصل کمونیستی را در خود مستتر خواهد داشت که: عوامل ناظر و حاکم بر خود را

نیز در یک پیوستگی دیالکتیکی حفظ کرده باشد. بعبارت ساده تر برای آنکه اصل "انتخابی بودن" در اساسا مه تضمین پیدا کند و به یک اصل واقعی در اجرای روش کمونیستی تبدیل شود می باید با اصول و مواد دیگر اساسا مه ای همبستگی سیستماتیک پیدا کند. یعنی با اصول و مواد دیگر تثبیت نماید. بعنوان مثال اصل "انتخابی بودن" که از اهم مواد اساسا مه ای همه احزاب کمونیست دنیا است (مثل اصل ماده ۲۷ اساسا مه پیشنهادی کمیته مرکزی که می گوید: ماده ۲۷ - کلیه ارگانهای سازمان انتخابی هستند) فقط در ارتباط ارگانیک و در پیوند با اصول دیگری معنا می یابد که هر یک ناظر بر دیگری هستند. بطوریکه اگر یکی از این اصول تغییر داده شود اصول دیگر را تضعیف نموده و یا از محتوا می اندازد. همین ارتباط ارگانیک است که اساسا مه یک تشکیلات کمونیستی را به یک کل منسجم و بهم پیوسته ای تبدیل می کند که دست بردن در هر یک از اجزاء عمده آن، کل اساسا مه را از مضمون واقعی آن تهی می سازد.

هما نگونه که پشتوانه تئوریک برنا مه حزب پرولتاریا از کوران مبارزه تاریخی پرولتاریای جهانی گذشته و اصول عام و همه شمول آن در عصر کنونی تغییر نخواهد کرد، اساسا مه های تدوین شده از جانب لنین و بین الملل کمونیستی نیز از کوران مبارزات ایدئولوژیک طولانی گذشته و در خطوط کلی آن که اصل سانترالیسم دمکراتیک را بویژه بعد از کنگره چهارم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه به یک اصل مسلم حزبی تبدیل می کند، اصلی تخطی - ناپذیر است و فقط آدمهای ساده لوح با تمایلات اپورتونیستی ممکن است نا آگاهانه یا آگاهانه در بندهای اصلی چنین اساسا مه ای دست ببرند و تصور کنند یا این تصور را اشاعه دهند که اصل سانترالیسم دمکراتیک را از محتوای آن نیا نداخته اند!

با این مقدمه اهمیت گرایش اپورتونیستی حاکم بر اساسا مه بیشتر آشکار می گردد و ماهیت اصلی دفاع رفیق توکل از چنین اساسا مه ای بیشتر خودنمایی می کند چرا که کمیته مرکزی با کم وزیا کردن چند حلقه از سیستم بهم زنجیر شده اساسا مه حزب بلشویک و با افزودن چند حلقه بدلی به آن به

بها نه شرایط خفقان، کل سیستم یک اساسا مه حزبی را درهم ریخته، بشکلی آشکارا اصل انتخابی بودن یعنی عمده ترین عامل ایجاد، تحکیم و تثبیت اصل سانترالیسم دمکراتیک را زیر پا گذاشته است و یک اساسا مه محفلی با دید "محدود" اکونومیستی را جایگزین آن کرده است .

اما حلقه های کلیدی و خطوط عام تضمین کننده اصل سانترالیسم دمکراتیک در سازمان سیاسی پرولتاریا کدا مند؟ جوهر لنینی سیاست سازماندهی در یک اساسا مه بر سر رکن قرار گرفته است که در مجموع اسکلت اولیه شالوده های سانترالیسم دمکراتیک را تشکیل می دهد. الف - شرایط و نحوه عضویت یعنی معیارها و چگونگی گزینش، ب - نحوه فراخوان اعضا یا نمایندگان اعضا برای شرکت در کنگره و ج - چگونگی انتخاب دیگر ارگانها ی رهبری حزب .

این سر حلقه آنچنان با یکدیگر جوش خورده و از آنچنان اهمیتی در سازمان حزب برخوردار است که می تواند خصلت حزب را با تغییرات خود دگرگون کند. پس برای اجرای اصل سانترالیسم دمکراتیک و برای آنکه حق انتخاب کردن و انتخاب شدن به یک اصل کاغذی مبدل نشود اساسا مه باید بر سرزمینه فوق متکی باشد. تنها با اصرار بر این سه اصل است که سانترالیسم دمکراتیک متحقق گردیده و اعمال دمکراتیسم، سانترالیسم بی چون و چرا را خدشه ناپذیر خواهد نمود .

در اساسا مه پیشنهادی کمیته مرکزی هر سه این اجزا به مضحکترین و تماشا شای ترین وضعی درهم ریخته شده یا صحیحتر بگوییم واژگون گشته است. پس مسئله صرفا بر سر یک تبصره (هما نند تبصره اصل ۲۸ که در شرایط دیکتاتوری و سرکوب مسئولین کمیته ها و ارگانها توسط کمیته مرکزی سازمان انتخاب می شوند) نیست. جوهر اساسا مه پیشنهادی کمیته مرکزی و انطباق آن با راه حل اکونومیستی رفیق توکل و درک مکانیکی او از "سانترالیسم"، "دمکراسی" و "اصل انتخابی بودن"، بیش از هر چیز بیان انتخاب آگاهانه بندها و ماده ها و تبصره و تغییراتی است که بر مبنای ایجاد یک محفل روشنفکری مبتنی بر مناسبات بوروکراتیک در اساسا مه گنجانیده شده است و عواملی را که

برشمرديم (يعنى ۱- روش كمونيستى گزينش اعضا ، ۲- نحوه انتخاب نما -
بيندگان اعضا شركت كننده در كنگره و ۳- انتخاب ارگانها) هر سه را از مضمون
واقعى آن انداخته است .
۱- اصل گزينش اعضا :

نحوه گزينش اعضا در سازمان پرولتاريا بى‌مثابه يکى از مهمترين
شيوه‌ها و روشهاى كمونيستى و از حلقه‌هاى اصلى سيستم حزبى است كه
ارتباط مستقيم با اصل انتخاب شدن و انتخاب كردن بى‌مثابه يه و اساس
اعمال سازمانتراليسم دمكراتيك در حزب دارد . بدليل اهميت همين مسئله
است كه "شرط پذيرش اعضا " بويژه در حزب كارگرى سوسيال دمكراسى روسيه
و در شرايط تهيه و تدوين آئين نامه حزب به يکى از مسائل كليدى امر
تشكيلات و به مسئله مورد مشا جره لنين با اكونوميستها تبديل شد ، طرح ما رتف
خواستار ورود هر مدعى سوسيال دمكراسى به درون حزب بود ، اما لنين راه
ورود به حزب را فقط براى انقلابيونى مى‌گشود كه در درجه اول در يکى از
بخشها بصورت حرفه‌اى فعاليت داشته باشند و دوم به وظائف سوسيال
دمكراتيك خود آگاه باشند .

اما رفيق توكل كه حداقل دركى از فونكسيون حزب و نحوه فعاليت حزبى
ندارد ، تصور مى‌كند با چسبیدن به "عبارات كلي و انتزاعى از قبيل تفكيك
اعضا از توده هوا دار ، از حيث "درجه فعاليت" و "میزان آگاهى" و بدون توجه
به مضمون واقعى آنها مى‌شود كمونيست را از غير كمونيست متما يز كرد و
ادامه كارى و پايدارى تشكيلات را تضمين نمود ، او كه تا كنون اصل "انتخابى
بودن" را به شيوه "نشستهاى وسيع" ، "كنفرانسها" و "ميتينگها" شناخته بود
(كه چون در شرايط خفقان امكان برگزارى آن نيست پس اصل "انتخابى
بى انتخابى") در اينجا نيز تصور مى‌كند ادامه كارى و پايدارى و انضباط
سازمان پرولتاريا ، تنها با "نھايت دقت" بخرج دادن در گزينش اعضا
تضمين خواهد شد و آنها را از حيث "درجه فعاليت" و "میزان آگاهى" در فن
مبارزه با پليس سياسى "از توده تشكيلات جدا خواهد ساخت ، اساسا مسأله
پيشنهاى كميته مركزى نيز ظاهرا بمنظور آنكه براين رهنمودها هيانه سنگ

تمام گذاشته باشد مهمترین اصل لنینی حزب را که انتخاب اعضا را به کمیته‌ها واگذار می‌کند به آگاهترین و مجربترین بخش تشکیلات واگذار کرده و در تبصره ماده ۶ می‌نویسد: "در شرایط کنونی قبولی عضویت کلیه کاندیداها ی عضویت بایستی به تصویب کمیته مرکزی سازمان برسد." و ماده ۹۱ نیز آنرا به تمام شرایط تعمیم داده می‌نویسد: "تصویب پیشنهادات مبنی بر عضویت یا اخراج اعضا بعهده کمیته مرکزی است." (۱) گنج‌نیدن چنین ماده و تبصره‌ای در اساسنامه، تا آنجا می‌تواند ناشیانه و از روی سطحی‌نگری تلقی شود که عامل دوم، یعنی هرگونه اختیارات را که در انتخاب نمایندگان خود نقض نشده باشد. این حق در ماده ۲۲ ظاهراً به اعضا داده شده است: "هر عضو سازمان حق انتخاب کردن و انتخاب شدن در ارگانهای سازمان را دارا می‌باشد." اما مکاتیب نیز آن در اساسنامه مطلقاً مسکوت مانده و هرگونه انتخاب برای شرکت درکنگره بعهده کمیته مرکزی گذاشته شده است. در قسمت دوم این بحث را روشنتر خواهیم ساخت.

در بندهیک اساسنامه مورد نظر لنین عضو حزب با بیدریگی از بخشهای تشکیلات فعالیت نماید. کمیته مرکزی ماهم در ماده ۱۴ اساسنامه خود این اصل را پذیرفته است. اما در اساسنامه‌های لنینی، گزینش این اعضا بعهده کمیته‌های محلی حزب است. در صورتیکه در اساسنامه پیشنهادی با یک ماده، تبصره و یک توجیه بعهده کمیته مرکزی!

اهمیت این مسئله که چرا با بیدگزینش اعضا توسط کمیته‌های محلی و منطقه‌ای و نه کمیته مرکزی صورت گیرد، نقش متقابل است که فعالیت هر عضو در بخشهای مختلف تشکیلات ایفا می‌کند. فعالیت مشخص هر عضو در بخشهای تشکیلات فقط صفا و رازکسانیکه حاضر نیستند بصورت حرفه‌ای کارکنند متما یز نمی‌سازد، این فقط یک وجه قضیه است که خصوصیت و صلاحیت اعضا را مشخص می‌کند. آنسوی دیگر این قضیه ارتباط این اعضا کل تشکیلات است.

۱- تبصره اگر مربوط به شرایط فعلی است چرا دادائی از کار در نمی‌آید و اگر وظیفه دادائی کمیته مرکزی است چرا با شرایط فعلی توجیه می‌گردد؟ این هم از آن شگردهایی است که در این اساسنامه کم یافت نمی‌شود!

عضوی که در بخشهای تشکیلات به فعالیت مشخص می‌پردازد، به عضو از یک ارگان واحد و تحت توریتته ورهبری آن نیز تبدیل می‌شود. این توریتته که باید بلاواسطه عمل کند یکی از توریتته کل حزب است و دیگری از توریتته ارگان مشخصی که مسئولیت مشخصی در بخش یا حوزه به او واگذار می‌کند. این مجموعه بی‌عضو و تشکیلات یک پیوند عمیق ایجاد می‌کند که با وجه دیگری فعالیت و یعنی حقوق عضو در تشکیلات تکمیل می‌شود و به این پیوند یک ارتباط کاملاً رگانی می‌بخشد عضو با تشکیلات یک اندام واحد را می‌سازد و خصوصیات کل را در خود پرورش می‌دهد. فقط بر بستر چنین مناسباتی است که عضو زمینه‌های جذب آگاهی و خصلت‌های کمونیستی را پیدا می‌کند. همانطوریکه مداوماً درجه فعالیتش ارتقاء می‌یابد، مداوماً میزان آگاهی اش بالایی رود و خاصاً لول پرولتاری را جذب می‌کند. و لنین چه بجا این مسئولیت تعیین کننده را به گردن نه خود عضو، که عمدتاً بگردن تشکیلات محول می‌کند:

"حزب باید زمینه آنچنان مناسبات تشکیلاتی را بعمل آورد که ارتقاء به سطح معین آگاهی را تا مین نماید و منظم آنرا ارتقاء دهد."

(یک گام به پیش دو گام به پس)

ارتباط ارگانیک بین عضو و حزب در عین حال که اجازه نمی‌دهد انفراد منشی در هیچیک از سطوح فعالیت اعضا حزب زمینه بروز پیدا کند، در این کلیت واحد بتدریج در تک‌تک اعضا نیز روبه‌زوال می‌رود و روحیه کمونیستی منبعث از کل حزب جایگزین آن می‌شود. اما هم از توریتته کل حزب و هم تسو-ریتته ارگان مسئول اگر بلاواسطه عمل نکند، پیوند عضو با تشکیلات دچار گسست می‌شود و در مدت بجای روحیه جمعی و توریتته‌پذیری آگاهی‌ها نه، انفراد منشی و توریتته‌پذیری بوروکراتیک در او تقویت می‌شود. سپردن اختیار حق‌گزینش از کمیته‌های منطقه‌ای به کمیته مرکزی در حقیقت تلاشی است برای از هم پاشی این ارتباط ارگانیک در کل حزب. وقتی کمیته مرکزی یعنی عالی‌ترین ارگان رهبری کننده عضوگیری می‌کند و اسطه عضو حزب یعنی عضو و اندام (حوزه فعالیت) را از هم می‌گسند. با گسست این بلاواسطگی ما بین عضو (لول)، اندام و مغز فاصله می‌افتد و این فاصله با هیچ فعالیت اجرایی

جز در شکل بوروکراتیک آن قابل برکردن نخواهد بود.

رفیق توکل و اسانامه نویسان نظیراوبابین اصل من درآوردی ماهی را از آب گرفته اند که خفه نشود! اینکه اعضاء کمیته مرکزی آگاهترین و مجربترین اعضاء یک تشکیلات هستند و اینکه هرگونه گزینش که توسط آنها صورت بگیرد دقیق تر خواهد بود، اینها حقیقت غیر قابل تردیدی است ولی همین آگاهی چون در ارتباط معین خود بکار گرفته نمی شود اما دگی حزب را کم می کند. این شیوه گزینش در کل حزب مکانهیسم جدیدی را ایجاد می کند که دقت و حساسیت کل حزب را کاهش می دهد، یعنی به تنزل مناسبات حزبی منجر می گردد و نه به تقویت و تحکیم آن. سپردن حق این گزینش به کمیته مرکزی یعنی در هم شکستن عنصر وحدت در حزب یعنی تبدیل ارتباط بلاواسطه ما بین عضو و تشکیلات با واسطه کمیته مرکزی، یعنی ایجاد جوی اعمتادی، اگر سازمانی فاقد هرگونه کمیته منطقه ای است، بسیار خوب در این کمیته مرکزی باید عضوگیری کند حرفی نیست. اما اگر حتی یک کمیته منطقه هم وجود داشته باشد، گرفتن حق پذیرش از این منطقه یعنی از همان ابتدا رای به عدم صلاحیت چنین کمیته ای صادر کردن، آخراچطور ممکن است کمیته های که باید جنبشهای محلی و منطقه ای را رهبری کنند، کفایت و صلاحیت پذیرش یک عضو را نداشته باشند. البته کمیته مرکزی ما در گزارش کذایی خود که اخیرا در باره کمیته کردستان سازمان ما در نمودنشان داده که حتی عقب افتاده تر از آن است که تصور کنند وظیفه کمیته ها با پدهدایت و رهبری جنبشهای محلی باشد. (۱)

البته اینها عوارض فنی مسئله است، مضمون قضیه عوارض بسیار خطرناکتری را ببار می آورد. نخست اینکه محول نمودن مسئولیت عضوگیری سراسر تشکیلات بدوش کمیته مرکزی یعنی نقض اصل عدم تمرکز در پایین، رفیق ۱- در این گزارش صریحا اعلام شده است که اگر کمیته (ریگای گهل) باید نوشته های کار را ساده کند! کمیته مرکزی باید خیلی ساده با شکر نفهمد این عبارت یعنی اینکه کمیته کردستان دست از شرکت فعال و رهبری جنبشش بردارد و ها کذا!

توکل و اساساً سنا مه‌نویسان دانشمند ما آبا هنوز درک نکرده‌اند که بدون این عدم تمرکز صحبتی هم از تمرکز و سنا نترالیسم نمی‌توانند در میان باشد؟

اجرای این اصل وظیفه و مسئولیت حزبی اندامهای اصلی تشکیلات را (که همانا مهمترین آن عضوگیری و اخراج اعضاست) از آن ساقط می‌کند و فعلاً لیت آنرا تا حدیک ارگان اجرایی "پراتیک" تنزل می‌دهد، همانگونه که خود اعضا نیز از نظر مسئولیت حزبی در ارتباط با کمیته مرکزی قرار می‌گیرند و از نظر وظایف عملی در ارتباط با کمیته محلی! در چنین تشکیلاتی ارگانهای حزبی حکم اندامهایی را پیدا می‌کنند که برای خالی نبودن عریضه ایجاد شده‌اند، در این صورت مناسبات حزبی یعنی مناسبات ارگانیک ما بین ارگانها و اندامهای حزبی نیز به یک مناسبات "حرفه‌ای" غیر حزبی تبدیل می‌شود، ارتباط ما بین عضوکل تشکیلات جای خود را به رابطه بین عضو مرکزی می‌دهد، یعنی یک رابطه صرفاً عمودی از عضو به مرکز و از مرکز به عضو، رابطه‌ای که نه با نیروی گسترده و پتانسیل حزب بلکه با فشار بوروکراتیک به حرکت می‌افتد، تشکیلات پرولتری بعکس سا زمانهای بورژوازی نیازی به فشارهای مکانیکی ندارد، باید سیریکولاسیون حزب را با نقش کانهای عمودی و افقی حرکت آن شناخت با ایدقانونمندیهای این حرکت را دانست، در بخش دوم این مقاله بین قانونمندی را روشن تر خواهیم ساخت، در اینجا لازم است خاطر نشان کنیم که کمیته مرکزی با این اساساً سنا مه‌ای فقط کاراندامها و ارگانهای حزب را تضعیف نمی‌کند، بلکه کار خود مرکزیت و کل حزب را مختل می‌کند، مثل اینکه مغز بجای کنترل و تنظیم کار قلب و ریه با دست و پا، کنترل و نظارت کار سلولها را بعهده بگیرد، اینکار فقط از یک کروژوک و یک موجود تک سلولی ساخته است، یعنی "محفل محدود"، گرا-یشی که از حزب به مثابه یک کل و ا حد چیزی جز یک مضحکه باقی نمی‌گذارد، بیهوده نیست که همگی محافل کشش عجیبی دارند که همواره مسئولی-تشکیلاتی (اجرایی) حوزه‌ها را از مسئولین سیاسی آنها جدا کنند، با چنین تفکری همیشه در حوزه‌ها و کمیته‌های محلات یک نفر نقش مغز را دارد، یک نفر نقش دست را و این دستها و مغزها در تمام اندامهای حزبی از پایین تا بالا

از هم جدا هستند! بعبارت ساده تر با این تفکر مکانیکی نه هیچگاه منفر
 پرورش پیدا می‌کند و نه دست تکامل می‌یابد. نتیجه اینکه همیشه از این می -
 نالیم که نه کار در دایره عضو مجرب و ورزیده، رفیق توکل با این سیاست
 تشکیلاتی هرگاه بخواهد برای جدا کردن مرز بین "عضو" و "توده هوادار" یک
 نفر را با معیار لنینی به عضویت این تشکیلات درآورد باید هفت جفت کفش
 آهنی بیوشد و تا ابد الدهر بدود. اما تفکر اکتونومیستی این راه را بسیار
 کوتاه می‌کند، و در یک تشکیلات جدا و گسیخته از هم مرکب از روشنفکران منفرد
 خیلی راحت حتی با یک گیوه ملکی هم می‌تواند به شماری از اعضا از حیث
 "درجه فعالیت" و "میزان آگاهی" مطلوب خود برسد. مقایسه ساده‌ای بین
 این نحوه گزینش با عامل دوم تضمین کننده اصل انتخاب کردن و انتخاب
 شدن یعنی چگونگی انتخاب نمایندگان اعضا برای شرکت در کنگره، گرایش
 حاکم بر اساس سنا مه را مشخص ترمی سازد.

ب - شیوه‌های فراخوان نمایندگان اعضا برای شرکت در کنگره

دمکراسی حزبی آنجا معنا پیدا می‌کند که حزب پرولتاریا به تمامی اعضاء
 خود امکان می‌دهد با شرکت در کنگره حزب و دخالت در کلیه تصمیمات مربوط
 به خط و مشی و انتخاب ارگانهای رهبری حزب "کمیته مرکزی" دخالت مستقیم
 داشته باشد. اصول ناظر بر چنین دخالتی بر مجموعه عواملی متکی است که
 پیوند عضورا با کل حزب تا مین می‌سازد. یکی از این اصول نحوه انتخاب
 اعضا یا نمایندگان آنان برای شرکت در کنگره است. یعنی نماینده‌ای که
 بیان اراده، رای و تصمیم اعضاء حوزه انتخابی خود در کنگره باشد، از اینرو
 چگونگی و شیوه این انتخاب یکی از پراهمیت‌ترین مسائل اصول اساسی -
 نامه‌ای را در جنبش کمونیستی جهان بخود اختصاص داده است. آنچه تا کنون
 بمثابه یک اصل لنینی برای چنین انتخابی توسط حزب بلشویک و کلیه
 احزاب کمونیست معتبر جهان شناخته شده است، انتخاب از طریق کنفرانسها
 است که در تمامی اساسنامه‌های تنظیم شده از جانب لنین و بخصوص در شرایط
 استبداد روسیه برسمیت شناخته شده است. (۱) اما ماده ۲۶ اساسنامه

۱- در اساسنامه‌های بلشویکی نمایندگان بقیه زیر نویس در صفحه بعد

پیشنهادهای کمیته مرکزی مبنای شرکت و شیوه انتخاب اعضای نمایندگان اعضا را مطلقاً بفراموشی سپرده است (۱) اساساً مه‌پیشنهادهای نه‌تنها از هیچ مکان نیز دیگری ذکری بمیان نیاورده است بلکه برخلاف تمامی اساسنامه‌های لنینی ضرورت برگزاری کنفرانس‌ها و نظائر آنرا حتی برای شرایط دمکراتیک و نیمه‌دمکراتیک و در مناطقی هم‌که امکان برگزاری آن وجود داشته باشد مطلقاً نفی نموده است. اساساً مه‌پیشنهادهای کمیته مرکزی با حذف مطلق کنفرانس‌ها و بیا هم‌کان نیز مشابهی که چه در شرایط دمکراتیک، نیمه‌دمکراتیک و چه در شرایط اختناق دیکتاتوری بتوانند مرا انتخاب نمایندگان اعضا شرکت‌کننده در کنگره را بصورت دمکراتیک جا مه عمل بیوشانند، نه‌تنها حق انتخاب را از اعضا سلب نموده است، بلکه در عین حال درک "محدود" و "اکو-نومیستی" امثال رفیق توکل را نیز به نمایش گذاشته است چگونه؟

به این ترتیب که وقتی تعداد اعضا حزب معدود بوده و امکان شرکت در کنگره برای همه اعضا و حداکثر نمایندگان هسته‌های حزبی فراهم باشد ظاهراً نیازی به برگزاری کنفرانس‌ها نخواهد بود. اما وقتی اعضا حزب آنچنان پر شمار باشند که شرکت نه‌تنها کل اعضا بلکه حتی نمایندگان حوزه‌ها نیز در کنگره امکان‌پذیر نباشد بر اساس شرایط و موقعیت چه بسا لازم باشد نمایندگان از جانب کمیته‌ها یا بخش‌ها برای کنگره انتخاب شوند، در این صورت چه کسانی و به چه ترتیب برای کنگره انتخاب خواهند شد؟ مسئولین ارگانها؟ یعنی همانها که توسط کمیته مرکزی انتصاب شده‌اند؟ مسلماً خیر بقیه زیر نویس از صفحه قبل: اعضا و واحدها از طریق "کنفرانسهای محلی" یا نشستهای وسیع و یا در شرایطی که بعلمت مسائل امنیتی امکان کنفرانس‌ها وجود نداشت از طریق کمیسیونهای انتخاب می‌شدند که از جانب کمیته‌های محلی انتخاب می‌گشت. در این اساسنامه‌ها تصریح شده است که در مناطقی که امکان تشکیل کنفرانس با شما این امر هرگز منتفی نخواهد بود.

طبق ماده ۸ اساسنامه کنگره اول سازمان نیز نمایندگان واحدها از طریق کنفرانسهای ایالتی و کنفرانسهای واحدهای سازمانی انتخاب می‌شوند با این تاکید که در شرایط اختناق می‌توان نحوه دیگری را برگزید.

۱- ماده ۷۶ اساسنامه شیوه و نحوه انتخاب نمایندگان بقیه در صفحه بعد

یا حدا کثر نما یئده یکی دوهسته سرخ نیا زبه کنفرانس (حتی در مناطقی که امکان برگزاری آن هست و یا مکانیزمهای دیگر) ندارد، مسئله دمکراسی را بشکل بورژوازی آن میفهمد. "رای گیری با انتخاب همگانی!" چینیست دیدگاهی هرگزقا در به درک مکانیزمهای دمکراسی حزب نیست و نخواهد بود چرا که اساس ضرورت کنفرانسها نه صرف رای گیری اعضا بلکه در درجه اول بحث و تبادل نظرات حول مسائل اصلی مطروحه در کنگره است. نما یئدگانی که بدون درک عمیق مسائل و فقط با محفوظات فردی خود در کنگره های سازمانی شرکت می نما یئدند نه تنها مطلقا نمی توانند پیشبرنده فکری جنبش باشند بلکه فقط به نا آگاهی خود رای داده اند. چنین آرائی هرگز اراده پرولتاریا و توده های کارگر را نما یئدگی نمی کند. چنین آراییی در بهترین حالت فقط می تواند نما یئده تفرد و شعاع پر دازی خرده بورژوازی باشد و بس!

ج - نحوه انتخاب ارگانهای رهبری کمیته های مناطق، بخشها و ...
اساسا ماه پیشنها دی کمیته مرکزی برای سلب حق انتخاب کسردن و انتخاب شدن اعضا تبصره مربوط به شیوه گزینش اعضا توسط کمیته مرکزی و ماده ۷۶ مربوط به سپردن هرگونه اختیار به آن برای انتخاب اعضا شرکت کننده در کنگره را با تبصره دیگری یعنی تبصره ماده ۲۸ مبنی بر سپردن حق انتخاب مسئولین همگی ارگانها بعهده کمیته مرکزی تکمیل نموده است. اختیار را بگونه انتخاب بویژه در حالیکه دورکن دیگرنا ظریراصل انتخابی بودن نقض گردیده است (تبصره ماده ۲۸ روی دیگر تبصره ماده ۶ مربوط به پذیرش اعضا توسط مرکزیت است)، عوارض دوعامل پیشین را بیشتر تشدید می کنند در عین حال که خود به عارضه سوم نیز تبدیل می شود. عوارض دو روی سکه، کل شیرازه تشکیلات را از هم می پاشد. ارگانهای منطقه ای که در نتیجه عضوگیری مستقیم مرکزیت هرگونه مسئولیت حزبی نسبت به عضو تحت مسئولیت خود را از دست داده اند خود نیز به عامل اراده بوروکراتیک بالا دست تبدیل می شوند و قدرت رهبری را از دست می دهند. این امر ارتباط ارگانیک آنها را با اعضای تحت مسئولیت خود به صفر می رساند. ارتباط ارگانهای رهبری کننده منطقه ای شکل ارگانیک خود را با لائو پائین کلا از دست می-

دهند و ارتباط کل حزب بـمـثـا به یک ارگان واحد تا ما از هم می‌پاشد. طرح اکو-
 نومیستی از پائین به بالا به عامل بوروکراتیک از بالا به پایین تبدیل
 می‌شود و هر دو شکل مضمون مکانیکی پیدا می‌کند. مرکزیت در بالا بدون عدم
 تمرکز در پائین به حرف مفت تبدیل می‌شود. حرکت از پائین به بالا و از بالا
 به پائین فقط بصورت از پائین به بالا شکل یک طرفه پیدا می‌کند. رابطه
 ممتد و منطقی بین عضو، اندام رهبری و رهبری، اندام، عضو به رابطه عضو،
 رهبری، اندام رهبری تغییر می‌یابد. بعبارت ساده تر سیستم عمومی حاکم بر
 اساسنامه پیشنهادی کمیته مرکزی که ساختار تشکیلاتی واحدهای سازمان
 را به هسته‌های سرخ → کمیته‌های بخش → کمیته شهرستان → کمیته
 منطقه تقسیم می‌کند در عمل به ساختار تشکیلاتی عضو مرکزیت، هسته سرخ
 مرکزیت، کمیته بخش مرکزیت، کمیته شهرستان مرکزیت، کمیته
 منطقه مرکزیت، و بالاخره کنگره مرکزیت، دگرگونه می‌شود. در چنین
 سیستمی فقط فشار بوروکراتیک می‌تواند این ساختار تشکیلاتی را و برای
 مدتی "محدود" سرپا نگهدارد، آنهم در حد "محدود" و محفلی. چنین تشکیلاتی
 هرگز قدرت رشد ندارد و نمی‌تواند در میان توده‌های وسیع کارگران نفوذ
 کند. چرا که بر پایه این نوع "محدودیت" فعالیت اش "محدود" می‌گردد.

اساسنامه بعکس با دید با سمت حزبی و بمنظور گسترش دامنه فعالیت خود
 اصولی تکیه کند که کل وحدت حزب را از طریق اعمال اصل انتخاب اعضا با لایحه
 توسط اعضاء پائین‌تر تا مین نماید. حال شیوه این انتخاب در شرایط مختلف
 حاکم بر جرمه می‌تواند تغییر کند و اشکال گوناگون و متفاوتی بخود بگیرد.
 حزب پرولتاریا نحوه و چگونگی این نوع انتخاب را با حفظ این مضمون
 مشخص می‌سازد، همانگونه که در مورد نحوه انتخاب نمایندگان اعضا برای
 شرکت در کنگره حزبی این اصل باید عیناً بگونه دیگری مراعات شود. با درک
 اهمیت همین مسئله است که کنگره دوم انترناسیونال سوم (۱۹۲۰) با توجه به
 حفظ کلیه اصول لنینی حزب در شرایط دیکتاتوری اجرای اشکال متفاوتی
 را در نظر می‌گیرد.

"حزب کمونیست باید بر پایه مرکزیت دمکراتیک استوار گردد اصول

اساسی مرکزیت دمکراتیک عبارتند از :

"انتخاب اعضای بالای حزب توسط اعضای پائین"، "در شرایطی فعالیت مخفی، که ممکن است اصل انتخاب دقیقا رعایت نشود باید اعضای رهبری کننده حزب، همچنانکه در روسیه سابقه دارند این حق را داشته باشند که اعضای برای همکاری به میان خود بپذیرند." (اسناد کمینترن ۱۹۲۰)

بر اساس این رهنمود کمینترن شیوه‌های انتخاب با حفظ مضمون لنینی آن برای شرایط خفقان پلیسی و مناطقی که امکان برگزاری کنفرانس‌ها وجود نداشته باشد مکانیزم‌های جدیدی در اساسنامه‌های حزبی ارائه گردید که قابل اجرا ترین آن بصورت ذیل است .

اعضای حوزه‌های حزبی خود مسئولین خود را انتخاب می‌کنند، از مسئولین هسته‌ها کمیته‌بخش انتخاب می‌شوند و از ترکیب مسئولین کمیته‌های بخش، کمیته‌های شهرستان والی آخر، به استثنای کمیته مرکزی که حتما می‌بایست توسط کنگره انتخاب شود .

در اساسنامه پیشنهادی کمیته مرکزی این شکل انتخاب از یکسو ظاهرار رعایت شده (ماده‌های ۳۸، ۴۸ و ۵۷) و از سوی دیگر با الحاق ماده‌ها و تبصره‌های گوناگونی به شیوه غیر صریح نقض گردیده است. که بعنوان نمونه تبصره ماده ۲۸ و یا ماده ۹۲ و ۶۵ را می‌توان ذکر کرد. مثلا در شرایطی که ماده ۹۲ اساسنامه حق انتخاب مسئولین کمیته‌ها را در تمام شرایط به کمیته مرکزی سپرده است، تبصره ماده ۲۸ دوباره و بگونه‌ای که از خود شک داشته باشد آنرا تکرار نموده است تا حق انتخاب مسئولین ارگانها و تمام می‌بخش - های سازمان را به مرکزیت واگذار نماید و یا ماده ۶۵، که انتخاب ترکیب اصلی کلیه کمیته‌ها را عینا به کمیته مرکزی واگذار می‌کند: بر اساس ماده ۶۵ مرکزیت می‌تواند به "تعداد لازم" افراد مورد نظر خود را در کمیته‌ها وارد سازد. رفقای اساسنامه نویس ما که این به "تعداد لازم" را از روی اسناد حزب کمونیست ویتنام اقتباس کرده‌اند، گویا نفهمیده یا نخواسته‌اند بفهمند که این اصل در اساسنامه حزب کمونیست ویتنام نه برای ارگانهای حزب متحد پرولتاریای ویتنام بلکه برای ارگانهای دمکراتیک وابسته به حزب و به

ویژه برای اعمال رهبری حزب بر ارتش خلق ویتنام نوشته شده است، تا حزب کمونیست بتواند با انتخاب اعضاء حزبی در راس فرماندهی ارتش خلق رهبریت بی‌چون و چرای خود را بر ارتش خلق اعمال نماید.

اما مناسبات کمونیستی در حزب پیش‌تاز پرولتاریا و مرکب از اعضاء آگاه و مجرب نیازی به اینگونه "منافذ" ندارد. اگر مکنیزم "تعداد دلازم" قوای پرولتاریا و نیروهای کمونیست را در سازمانهای توده‌ای وابسته و یا تحت رهبری سازمان‌علیه مرکزگریزی، لیبرالیسم و محفلیسم تقویست و تحکیم می‌بخشد، اما همین عامل در درون یک تشکیلات کمونیستی جزا شاعه لیبرالیسم، محفل‌گرایی و بی‌اعتمادی و انضباط‌گریزی به چیز دیگری منجر نمی‌شود. اساسا همه کمونیستی نه تنها باید "اصل انتخابی بودن" را بطور کامل رعایت کند، بلکه مهم‌تر از همه باید صریح، روشن و بی‌پرده هم باشد. تا بتواند عناصر اعتماد را نیز در تشکیلات بیش از پیش تقویت کند.

رفیق توکل که از "اعتماد متقابل رفیقا نه" بمشابه‌کاملترین نوع دمکراسی هرگز بویی نبرده است، مطلقا نمی‌داند اصول اساسا مه‌ای مورد نظرا و خودکامون تمام بی‌اعتمادی‌ها است.

این تنها پایبندی به اصول سانترالیسم دمکراتیک، اصل انتخابی بودن و صراحت و قاطعیت یک مرکزیت بی‌چون و چراست که اعتماد متقابل رفیقا نه را همچون خون سرخی در تمام سازمانها و ارگانهای تشکیلات جاری می‌سازد و اعتماد دکل حزب را در سپردن تمام اختیارات ما بین دو کنگره به نیروی رهبری تضمین می‌نماید. کل سازمان در پیوند با عناصر متشکله خود قرار می‌گیرد و به عامل وحدت بخش حرکت حزب تبدیل می‌شود. در اینجا است که مرکزیت بی‌چون و چرای منتخب کنگره، اختیار می‌یابد. در مواقع اضطراری نه فقط مسئولین که کلیه اعضاء کمیته‌ها را نیز خود را انتخاب نماید و در صورت لزوم نه فقط اساسا همه را نقض کند، بلکه کمیته‌های سازمان را نیز منحل نماید و خود پیا سبکوی آن در کنگره باشد. ولی این امر بهیچوجه ناقض اصل انتخابی بودن نخواهد بود و وظیفه سازماندهی، نظارت و رهبری کل حزب را که از وظایف بی‌چون و چرای یک مرکزیت دمکراتیک است با امر انتخاب

اعضای با لای حزب توسط اعضای پابین حزب مخدوش نخواهد نمود. در بخش دوم ضروریات و ملزومات این امر و اینکه چرا و چگونه می‌شود باین شیوه نه در یک بندها سنا مه‌ای بلکه در کلیت سیستم آن گنجانده می‌شود بیشتر صحبت خواهیم کرد.

اما رفیق توکل که از بحث‌های لنین اصول "دمکراسی حزبی" و "انتخابی بودن" را یک "بازیچه شرم‌آور" و "مضر به حال تشکیلات برداشته کرده بود، اینجا نیز در وجه اشتباهی نظر خود در مقابل نفی همه اصول حزبی به "اعتماد متقابل رفیقا نه "چسبیده است. تصور می‌کنند که اعتماد رفیقانه نیز یک امر خود بخودی و حاضر و آماده است که در مناسبات بوروکراتیک پدیدار می‌ماند. مفعلاً به این کاری نداریم که صرف چسبیدن به شعار "اعتماد رفیقانه" بدون اینکه مضمون واقعی آن شناخته شده باشد چقدر "احتمالاً" است و چرا لنین درست در پاسخ به چنین خشک مغزهایی که بجا و نا بجا حرف‌های بریده بریده‌ها را تکرار می‌کنند می‌گوید:

"چرا سا بقا آئین نامه برای ما لازم نبود؟ زیرا حزب از محفل‌های جداگانه‌ای تشکیل می‌شد که بین آنها هیچگونه ارتباط سازمانی وجود نداشت. انتقال از یک محفل به محفل دیگر فقط مربوط به "میل اراده" فردی بود که در برابر خود هیچگونه مظهر متشکل اراده عموم را نمی‌دید." آئین نامه رسمی بخصوص برای این لازم است که روابط محدود محفل به یک ارتباط وسیع حزبی تبدیل شود" لنین ادامه می‌دهد:

"وقتی که من فقط عضو محفل یعنی عضو هیئت تحریریه‌اش نفری یا سازمان "ایسکرا" بودم، حق داشتم برای اینکه مثلاً عدم تمایل خود را به کار کردن با زیدیا عمرتوجیه کنم تنها به یک عدم اعتماد خود سرانه و غیر مستدل استناد ورزم. ولی هنگامیکه من عضو حزب شدم، دیگر حق ندارم فقط به عدم اعتماد مبهم استناد ورزم زیرا اینگونه استناد را برای هر نوع خودسری و خودکامی محفل بازی سابق می‌گشاید. من موظفم "اعتماد" یا "عدم اعتماد" خود را با براهین رسمی یعنی با استناد به یکی از اصولیکه رسماً در بر نامه ما، تاکتیک ما و آئین نامه ما مقرر شده است توجیه نمایم. من

موظفم به "اعتماد دارم" یا "اعتماد ندارم" خودسرانه اکتفا نکرده بلکه قبول داشته باشم که تصمیمات من و بطور کلی تصمیمات هر قسمت حزب در مقابل تمام حزب، باید از روی حساب باشد.

(یک گام به پیش، دو گام به پس صفحه ۲۲۶ تا کیدها از لنین)

آری ما نیز موظفیم راهی را پیروی کنیم که از "اعتماد رقیبانه" ای که رقیب توکل ما را بسوی آن به عقب می کشاند، راه مناسبات حزب را بجوئیم. راهی که "برای ابراز و بازرسی اعتمادخواهان شیوه های است که حسابش معلوم و رسماً تجویز شده باشد." (هما نجا) اعتماد به سلک تمامیات لیبرالی و آنارشیسم خرده بورژوازی یا "آنارشیسم اشرافی" تجلیات ناشی از روحیه ضد حزبی و انضباط ناپذیری است که اعتماد رقیبانه پرولتری را (که لازمه سازمان سیاسی پرولتاریاست) می خورد و از درون می پوساند.

... شکل تابعی از محتواست و متقابلاً محتوا را نیز تغییر می دهد. لنین برای امثال توکل مفری باقی نمی گذارد که چرا سازمان ما یک زمان بر پایه اعتماد ساده متکی بود و امروز تکاء به صرف اعتماد ساده کافی نیست گذشته سازمان ما با آن انضباط آهنین، آن مرکزیت بی چون و چرا، آن شور انگیختگی بی نظیر و آن اعتماد رقیبانه ای که امروز رقیب توکل فقط برای سرگرمی ما "بسوی آن سوق می دهد، در پیوند عمیق با مضمون و شکل فعالیت ما در آن دوران بود و در انطباق کامل با آن قرار داشت.

رقیب توکل اصلاً روحش هم خبردار نیست که سازمان ما حیات خونبار خود را تا کنون مدیون همین نوع اعتماد رقیبانه بوده است که متناسب با ساخت و بافت تشکیلاتی آن و هماهنگ با استراتژی و تاکتیک گذشته، نه تنها بسادگی نقض نمی شد بلکه بیان عالی ترین دمکراسی ها هم بود. اعتماد در اوج جان باختگی و شور عظیم انقلابی، ما این "اعتماد رقیبانه را امروز تنها بشرطی می توانیم متناسب و هماهنگ با مضمون کار امروز در میان تمام اعضا و همه نیروهای تشکیلات حفظ و تحکیم کنیم و باید هم تحکیم کنیم که در چارچوب اساسنامه ای به آن رسمیت بخشیم تا نه تنها به گرایشات انفرادی منشأ نه روشنفکری و بی اعتمادیهای ناشی از مناسبات بوروکراتیک اجازة حیات

ندهد، بلکه متضمن تثبیت رشد و تکامل آن نیز باشد.

اما کمیته مرکزی با تفویض همه‌گونه اختیارات بخود نسه تنها سا نترالیسم را تضعیف می‌کند، نه تنها ا توریته مرکزیت را بشدت تضعیف می‌کند بلکه هرگونه اعتماد متقابل درون حزب را نیز تضعیف می‌نماید. کمیته مرکزی خود اعضاء را برمی‌گزیند، مسئولین همه ارگانها را انتخاب می‌نماید و خود بهرنحوی که لازم دانست اعضا یا نمایندگان اعضاء را برای کنگره گردمی‌آورد. اعضاء شرکت کننده در کنگره می‌توانند مسئولین ارگانها و کمیته‌هایی باشند که قبلا توسط همین مرکزیت انتخاب شده‌اند، یا مجموعه‌ای که "بهر تعداد" توسط کمیته مرکزی گزین شده‌اند. آنها چه نماینده کمیته‌ها را فرا بخوانند، چه بخشها و حوزه‌ها و یا خود اعضاء، با وجود چنین سیاست تشکیلاتی حاکم بر اساسا سنا مه در محتوا هیچ تفاوتی نمی‌کند. این سیستم بصورت مضاعف مکمل خود را در درون خویش پرورش می‌دهد. اگر عامل اول یعنی نوع گزینش، افراد را از کل واحد حزب منفک می‌ساخت. اکنون مجموعه ایندو یعنی چگونگی فراخوان، ناخودآگاه آنها را به دنباله روی کوراکمیته مرکزی می‌کشد و بجای آنکه اعضاء و نمایندگان اعضاء کمیته مرکزی را انتخاب کنند، کمیته مرکزی آنها را انتخاب می‌کند!! وقتی کمیته مرکزی وظیفه اعضاء را متقبل شود بدیهی است که اعضاء نیز وظیفه کمیته مرکزی را بعهده خویش می‌بینند. آنها به اعضاء خود مختاری بدل می‌شوند که بجای پذیرش ا توریته کل واحد حزب و از طریق ارگانهای مافوق فقط ا توریته شخصی افراد مافوق را می‌پذیرند آنهم در شکل بوروکراتیک آن یعنی در ظاهر، و در مقابل ارگانهای تحت مسئولیت خود بجای اعمال ا توریته حزبی به اعمال ا توریته شخصی می‌پردازند. در چنین سیستمی نه تنها اعضاء هرگونه دمکراتیسم، بلکه نابودی قطعی سا نترالیسم فرا می‌رسد. و نوعی اعمال ا توریته کاذب برکل واحد حزب حاکم می‌گردد. خلیقات، تعلقات و علقه‌های حزبی نیز بهمین سبک دستخوش نوسان می‌گردد. محوسا نترالیسم و نضج یا بی‌یک تمرکز بوروکراتیک که نتیجه منطقی این نوع سازماندهی است مثل موریا نه علقه‌های حزبی را در اعضاء حزب می‌خورد و تمایلات انفرادی منشانه خرده بورژوازی را در آن تشدید

می‌کند. افراد بتدریج احساس می‌کنند که در خدمت حزب نیستند، در خدمت
فرادند. برای حزب کار نمی‌کنند. برای افراد کار نمی‌کنند. برای رشد،
ارتقاء و تکامل حزب خودجا نشانی نمی‌کنند، برای خوش آمد ما فوق‌ها و در
ارتقاء و رشد صورتی خود فعال می‌شوند. بجای چیرگی شورا انقلابی، خصا ثل
پرولتری و شیوه‌های کمونیستی، تمایلات خرده‌بورژوازی قوام می‌یابد. به
جای کارهای پرشور، شجاع، قاطع، منضبط و مالمال از خصا ثل کمونیستی،
آدمهای مطیع، قانع، ترسو، خودپسند، چاپلوس و عاری از هرگونه احساس و
شور کمونیستی تربیت می‌شوند.

تمکین کوز کوران به قواعد و مقررات آئین نامه‌ای و انضباط کاغذی
جایگزین انضباط پرولتری می‌شود. همه تصمیمات روی کاغذ می‌مانند و
انفرد منشی سرا پای حزب را فرامی‌گیرد. جمع جبری اعضا، نیازمند بسط
انفرد منشی در کلیت آن است.

ارکستر با تکنوازی دیگری از جانب اسانامه پیشنهادی کمیته
مرکزی همساز می‌شود: تبصره ماده ۹۴ "در صورت عدم مکان برگزاری جلسات
کمیته مرکزی (از لحاظ امنیتی) کمیته مرکزی به رهنوی که خود صلاح میدانند
اعضای رادریان خواهد گذاشت."

گل بود به سیزه نیز آراسته شد بجای اجلاس "هرشش ماه کمیته مرکزی (۱)
که می‌باید طی سلسله بحثهای اقناعی مرکزیت به و خدت تصمیم و وحدت اراده
برسد، اعضا منفرد کمیته مرکزی در مناطق مختلف برای خود به میل و صلاح
خود تصمیم می‌گیرند، عضوگیری می‌کنند و از طریق مراسلات یا هر وسیله دیگری
که از "لحاظ امنیتی" صلاح بدانند، "صلاحیت" اعضا انتخابی خود را که از
حیث "درجه فعالیت" و "میزان آگاهی" گزینش شده اند به عرض یکدیگر می‌-
رسانند. بجای استقرار و تحکیم کمیته‌های مناطق و ارگانهای تصمیم‌گیری
جمعی، اعضا منفرد مرکزیت در ایالات خود مختار سازمانهای ملوک الطوائفی
دائر می‌کنند این منفردین به اسم کمیته مرکزی و با اتکاء به توریته
۱- ماده ۹۴ حداکثر زمان برگزاری این نشستها را هر ۶ ماه یکبار تعیین
کرده است. در تمام اسانامه‌های بلشویکی این مدت حداکثر سه ماه است!

کا ذب مرکزیت از میان مریدان "شایسته ترین" اعضاء از حیث "درجفعالیت" و "میزان آگاہی" را "بانهایت دقت" برای شرکت درکنگره فرامی خوانند تا امضاء خود را زیر تصمیمات کاغذی چنین کنگره ای بگذارند. مگر طبق اسانامه پیشنها دی کمیته مرکزی مسئولیت گزینش اعضا و انتخاب آنها برای شرکت درکنگره و انتخاب مسئولین تمام ارگانها با کمیته مرکزی نیست؟ پس چرا فقط یک عضو مرکزیت (یعنی مسئول خودمختار ایالتی) نتواند به تنهایی وظیفه کل کمیته مرکزی را بعهده داشته باشد؟ و وقتی مطابق تبصره ماده ۹۴ اجلاس دوره ای مرکزیت به "لحاظ امنیتی" برگزار نشود، اعضاء کمیته مرکزی از حال و روز یکدیگر خبر نداشته باشند و بحث اقناعی هم بینشان صورت نگیرد، کدام گزارش کتبی (که طبیعتاً صورت یک جانبه و با حق و توی یک عضو مرکزیت از منطقه خود مختار تنظیم می گردد)، می تواند مورد مخالفت دیگر اعضاء کمیته مرکزی قرار گیرد؟ آیا این سیستم بخشهای مختلف تشکیلات را به ناهبودی نخواهد کشاند؟

فاجعه بهمین جا ختم نمی شود. اسانامه پیشنها دی کمیته مرکزی برای رواج انفرادمنشی حق مطلب را ادا کرده است: ماده ۱۰۲:

"در صورتیکه اکثریت اعضاء کمیته مرکزی با زداشت و یا شهید شوند، با زمانندگان کمیته مرکزی بهر تعداد می توانند وظائف کمیته مرکزی را به عهده گرفته، بنا به تشخیص از بین اعضاء علی البدل و ساده عضو موقتی برای مرکزیت انتخاب و مورجاری سازمان را تا انتخاب مجدد کمیته مرکزی (توسط کنگره عادی یا اضطراری) رهبری نمایند". (تاکید از من)

گوئی رفقای کمیته مرکزی اسانامه پیشنها دی خود را از روی قوانین حصر وراثت سازمان ملاک و مثبت اسناد کل کشور اقتباس کرده اند. آخر در کجای دنیا و در کدام سازمان سیاسی پرولتاریایی اقلیتی از "بازماندگان" کمیته مرکزی منتخب کنگره را بهر تعداد (یعنی حتی یک نفر را) مسئول امور جاری سازمان خواهد شناخت آنهم تا کنگره عادی که خدا می داند لحاظ امنیتی و بصلاح این "بهرتعداد" به تعویق نیفتد (۱) (البته فرق چندانی هم نمی کند

۱- در اسانامه بلشویکی در این باره بقیه زیر نویس در صفحه بعد

چون هما نگونه که دیدیم ماده ۷۶ پیشا پیش را را با ز گذاشته است تا بهر گونه که بخواد کنگره ای به "صلاح" خود برگزار کنند. (نیاز چندانی به اثبات ندارد که بقول رفیق فرید این یک نفر "با زمانه" می تواند (الف.ر) ترو- تسکیت با شدا مهدی سامع، و من اضافه می کنم یا لم داده ای در کردستان یا مسئول خارج کشور چنین سا زمانی. چون این ماده از اساسا سه عمدتا را را برای آن اقلیتی (حتی یک نفر از اعضا) کمیته مرکزی با زمی کند که زیر تیغ دیکتا توری قرار ندرند.

بیهوده نیست که رفیق توکل ما با سماجت تمام به چنین اساسا مه ای چسبیده و سر سختا نه به دفاع از آن برخاسته است. بیهوده نیست که ادعا می کند: "جوهر اساسا مه پیشنها دی کمیته مرکزی را نظریه لنینی سا زمانه می دهد... تشکیل می دهد!"

یکبار دیگر این چند ماده را در کنا ری کدیگر ردیف می کنیم تا سرنوشت محتوم تشکیلاتی را که بر پایه چنین اساسا مه ای بنا شده باشد واضح تر ببینیم: کمیته مرکزی منتخب کنگره در حالت عادی - طبق ماده های ۹۰، ۹۳ و ۹۵ در پروسه کوتاهی می تواند با ا خراجها و ترمیمهای داخلی کل ترکیب کمیته مرکزی را تغییر دهد و بر اساس ماده ۹۴ تمام وظایف و مسئولیتهای کل کمیته مرکزی را از این کنگره تا آن کنگره بین تک تک اعضا جدید خود تقسیم کند. اعضا جدید کمیته مرکزی هر کدا م به پشتوانه همین ماده می توانند طبق بند ۹۱ و تبصره ماده ۶، با معیا رود لبخواه خود هر کس را که بخواد هند عضو گیری کنند و هر کس را که نخواهند ا خراج نمایند. آنها طبق ماده های ۹۲، ۹۵ و

تصریح شده است: "کمیته مرکزی و هیئت تحریریه ارگان مرکزی در کنگره انتخاب می شوند... جای اعضائی که کمیته مرکزی را ترک کنند (بخاطر دستگیری، کناره گیری و غیره) با کاندیدا های تعیین شده توسط کنگره، به ترتیبی که مشخص کرده است پرمی شود" (ماده ۷ اساسا مه تشکیلاتی حزب سوسیال دمکرات روسیه ۱۹۰۶) اعضائی که کمیته مرکزی را ترک می کنند توسط نامزدهای منتخب کنگره، یا ترتیب مقرر توسط کنگره جایگزین می شوند" (اساسا مه حزب بلشویک ۱۹۱۷)

تبصره ماده ۲۸، با زبصلاح و دلخواه خود مسئولین بخشها و ارگانهای مختلف تشکیلات را انتخاب می‌کنند و با لآخره در صورت توافق بر سر برگزاری کنگره بر اساس ماده ۹۴، از میان اعضا با هرگونه که صلاح بدانند و هرکس را که بخواهند برای کنگره دعوت کنند، کنگره‌ای متشکل از منتخبین خود فرمایند و با زهم کنگره، با زهم کمیته مرکزی، با زهم تغییر ترکیب، عضوگیری انتخاب مسئولین و با زهم انتخاب برای کنگره والی غیرالنها یه .

ماده ۱۰۱: در صورت ایجاد ضربات (یعنی مثل ضربات سال ۶۰) تمامی این اختیارات را عینا حتی به یک نفر از زمانندگان کمیته مرکزی (یعنی مثل وضعیت کنونی) تفویض کرده است!!

فقط جای اعتماد در فیقا نه خالی است که با ید به همت و یاری اعضای پر شود!! "اعتماد محض" یا "اعتماد خودسرانه" ای که سراپای این "آنا رشیسم اشرافی" را لومی دهد! اعضا با یدبا "اعتماد متفابل رفیقا نه" برتما می "اقدامات" این کمیته مرکزی صحه بگذارند و علیه مخالفین این سنت بوروکراتیک "بطور همه جانبه" به مبارزه برخیزند!

"ماده ۱۳- دفاع قاطع از وحدت و انسجام سازمان که شرط اصلی توان و قدرت آن است و مبارزه علیه هرگونه محفل گرایی، دسته بندی و فراگسیونیسما از وظایف خطیر هر عضو می باشد ."

مبارزه علیه محفل گرایی و فراگسیونیسما!! کمیته مرکزی نردبام را برداشته است که کلاغ روی پشت با م نرود، تفکر مکانیکی حاکم بر اساسا سنا مه اینجا نیز سربا ز کرده است، اساسا سنا مه نویسان تصور کرده اند عا مل حفظ "دفاع قاطع از وحدت و انسجام" سازمان و مبارزه با هرگونه محفل گرایی، دسته بندی و فراگسیونیسما، نه از طریق تحکیم رهبری جمعی و ایجاد مناسبات حزبی محکم و پایداری در ریک سیستم تشکیلاتی و در روند مبارزه ایدئولوژیک دائمی علیه هرگونه گرایش فراگسیونی و محفل گرایی، بلکه توسط تک تک اعضا و زکاتال انگ زدن (مثل نقد خود رفیق توکل)، تکفیر مذهبی، با یکوت تروتسکیستی و آنا رشیسم اشرافی می گذرد، چون اگر منظور مبارزه ایدئولوژیک ارسال اطلاعات و گزارشات تشکیلاتی باشد که این اصول در جای خود مشابه

وظیفه دائمی اعضا منظور شده است. اما اکونومیستهای ما در انتخاب ماده ۱۳ چندان هم ناشیگری بخرج نداده اند. افزودن این بند در عمق خود بنوعی پذیرش فراگسیونیسیم و رسمیت دادن به کارفرقه‌ها و باندها است. غرائز طبقاتی اگرچه ناخودآگاه عمل می‌کنند اما به ازاء عملی هم دارند. دیدن محفلی با یارهای بی‌ربط بدکه منافع محفلی را هم حفظ کند. (در قسمت بعد مورد مصرف این بند را بیشتر توضیح خواهیم داد.) همین واقعیت است که روشن می‌کند سپردن مبارزه علیه فراگسیونها به اعضاء منفرد ناشی از همان تفکر "توطئه‌گرانه" رفیق توکل است چرا که اعضاء را بصورت غیرتشکیلاتی و در مناسبات فرا حزبی به کشف توطئه‌گری دعوت می‌کند. بجای اعتماد رفیقا نه، بدبینی سراپای تشکیلات را فرامی‌گیرد.

بیهوده نیست که رفیق توکل به تبعیت از این بندها سنا مه از اعضاء استمداد می‌جوید که مبارزه "همه‌جانبه‌ای" را علیه "گرایش‌های انحرافی به غایت خطرناک" پورتونیسیم راست (بخوان مخالفان این تفکر محفلی) پیش برند. یعنی اعضاء باید بطور همه‌جانبه‌ای از این بخش تشکیلات به آن بخش و از این منطقه به آن منطقه و از این کشور به آن کشور بسیج شوند تا بر علیه هر مخالف سیاست حاکم بر چنین اساسنامه‌ای اقدام کنند. حال یا از "طریق" بایکوت یا از هر "طریق" دیگری! اینهم اولین نشانه سحر است. نخستین حق حساب اساسنامه پیشنهادی کمیته مرکزی به اعضاء در ازاء سلب حقوق حزبی آنهاست! اساسنامه پیشنهادی با تفویض وظایف کمیته مرکزی بردوش اعضاء برایین نظر کاژوتسکی صحنه می‌گذارد که "گرایش‌های پورتونیستی علیه رگم‌چهره‌های رنگارنگ اما در مسائیل تشکیلات یک ریخت از کار درمی‌آیند."! بوروکراتیسم در مقابل دمکراتیسم، خودمختاری و فدرالیسم در برابر سانسور و تلاش در جهت تضعیف انضباط تشکیلات!

اما تفکرات خرده‌بورژوا منشانه و محفلی خود منشا سبترین کانون فراگسیونیسیم و محفل‌گرایی در تشکیلات کمونیستی است. درک اکونومیستی از یکسوبدلایل تمایلات تنگ‌نظرانه و فرقه‌گراییانه و از سوی دیگر با سهل‌انگاری در امر تشکیلاتی، لیبرالیسم در برخورد به دشواریها و پرده‌پوشی

انتقادات، نسبت به مسئله آنقدر تعلق بخارج می‌دهد، آنقدر مکث می‌کند و آنقدر خود را سرگرم می‌سازد که اشکالات مدام بزرگ‌تر و بزرگ‌تر می‌شود. ابعاد نجومی بخود می‌گیرد و به تلاشی و انهدام بخشهای مختلفی از تشکیلات می‌انجامد. گرایش اکونومیستی در سازمان پرولتری مبدا و مبتکران همپای تشکیلات، تجزیه اندامها، انفکاک کل آنها از یکدیگر است. در سازمان تابع این فرقه - گرایبی ملوک الطوایفها، اعضا یا بایدهرنا درستی را بپذیرند و برابر هراشتباهی لب فرو بندند، یا راه جدایی درپیش گیرند. چنین تشکیلاتی همیشه آستن انشعاب است!

هر روزنه اختلاف که بقول لنین در بدنه " زورق کوچک ما " حادث شود امثال توکلها آنقدر آنرا بزرگ می‌کنند تا تمام کشتی زیر آب رود. این گرایش فرقه‌ای وضعیت تشکیلات را به یک حالت غیر متعادل و تثبیت ناپذیر تبدیل نموده و هرگونه تلاش برای وحدت درونی آنرا نقش بر آب می‌سازد. چنین سازمانی، سازمان انقلابیون ادا مه کار نخواهد بود. سازمان فرقه‌ها دارودسته‌ها و باندهاست. سازمانی در خدمت نظم موجود!

۴ - راه حل گرایش اکونومیستی چیست، معیارها و چشم انداز آن کدام است؟ درک محدود از سازمان محدود لنین، اساسا مه یک محفل روشنفکری را پیش روی ماقرار داده است و رفیق توکل "سازمان انقلابیون محدود" را پیش روی اساسا مه!

هر دو بمنظور "خاتمہ بخشیدن" به زندگی ما قبل حزبی کنونی و ایجاد سازمان محدود، فشرده، منضبط و ادا مه کار دست اندرکار "متما یز نمودن" خط و مرزهای "صریح" ما بین "تشکیلات و توده هوا دار" هستند و تفکیک نمودن "عضوا ز غیر عضو"!

شاخص تشکیلاتی این تفکیک چیست و معیار این جدایی کدام است؟ به این سؤال رفیق توکل با غرور فرزانه و آری پاسخ می‌دهد "درجه فعالیت"، "میزان آگاهی" و "مهارت در فن مبارزه با پلیس سیاسی"

اما در تشکیلاتی که تعداد اعضاء آن از حد انگشتان دست تجاوز نمی‌کند (۱) سخن گفتن از جدائی اعضا از توده زیر نویس در صفحه بعد

هوادا را گرمسخره نیا شد، مسلماً "احمقانه" است! پس نبوغ و فراست چندانى نمى خواهد که بفهمیم ترجمان واقعى این شعارپردا زیبهاى پرسروصدا فقط دریک کلام خلاصه مى شود؛ عضوگیریهائى جدید، بعبارت دیگر یعنی همان نیروهاى که امروز مرزبین تشکیلات وتوده هوادار (بخوان خود را) بهم ریخته اند همان نیروهاى که امروز مهمترین وظایف را بردوش دارند، با همین درجه از "فعالیت"، همین سطح از "آگاهى" و همین مناسبات تشکیلاتى، فقط با یدبها افتخارعضویت تشکیلات مورد نظر اساساً سنا مه نائل شود (۱). با این تصمیم کاغذى دیگر نه "تصمیمات" روى کاغذ مى ماند، نه "دامنه فعالیت ما محدود" مى ماند و نه از ضربات متعدد و پى در پى خبرى خواهد بود.

دورى از علل وریشه هاى بحران کنونى بی توجهی و بی خیالى نسبت به وضعیت موجود، تا ثیرات خود را بصورت راه حلهاى نبوغ آسا برجای مى گذارد. وقتى ضوابط تغییر نکنند، مناسبات ما قبل حزبى همچنان برجای بماند و اصول حزبى برکل تشکیلات حاکم نیا شد چه تفاهت مى کند که فلان فعال سازمانى عنوان عضورا داشته باشد یا نداشته باشد. وقتى حقوق و وظائف اعضا روشن نیا شد، وقتى یک سیستم گزارش گیرى و گزارش دهى منظم تشکیلات را بهم پیوند ندهد، چه فرق مى کند که یک نیروى تشکیلات را عضو بنا میماند!

اما برخلاف این درک مکانهائى تشکیلات ما امروز بیش از آنکه از مخدوش بودن اسمى اعضا از توده هوادار رنج ببرد، از مخدوش بودن حقوق و مسئولیت اعضا و غیرا اعضا و ارگانها نسبت به یکدیگر رنج مى برد. مسئولیت -

زیر نویس از صفحه قبل: شکی نیست که بعد از کنگره با یدبا ایجا دو تحکیم یک اساساً سنا مه لنینى و با برقرارى یک سیستم نوین تشکیلاتى، کمیتة مرکبى انتخابى کنگره به اتفاق یک کمیسیون اولین وظیفه خود را تعیین تکلیف نهائى با کاندیداهائى عضویت قرار داده متناسب با اساساً سنا مه مصوبه کنگره و متناسب با توان، ظرفیت، خصوصیت و سطح آگاهى ونحوه فعالیت، دست به عضوگیرى بزند و خط و مرز بین اعضا واقعى سازمان را از اعضا نمایشى تفکیک نماید. ۱- این واقعیت نیز عدم کفایت رفیق توکل ها را در تربیت و آموزش کادرها مشخص مى سازد.

هایی که بدون احتساب صلاحیت و سطح آگاهی و خصال انقلابی توسط همین کمیته مرکزی و با دیدگاه‌های بوروکراتیک حاکم بر چنین اساسنامه‌ای به این و آن محول شده است.

مسئله دیگری اینکه با توجه به دیدگاه رفیق توکل و اساسنامه نویسان امثال او چه ضوابطی برای اینگونه متمایز نمودن ناظر خواهد بود؟ اساسنامه و اصول حاکم بر آن در این باره جای بحث باقی نمی‌گذارد. وقتی اعضا توسط کمیته مرکزی گزینش شدند و کمیته مرکزی با انفراد در بالا و تعطیل نمودن اجلاس دائمی خود، ("به لحاظ امنیتی") وظایف خویش در پیشبرد امور جاری را به فرد فرد اعضا مرکزیت بسپارد تا بهر نحو که "صلاح" می‌داند یکدیگر را "در جریان بگذارد" روشن است که هر فرد عضو مرکزیت با سلیقه خود، با معیار و به صلاح دید خود بعنوان کل مرکزیت دست به عضوگیری می‌زند، مسئولین ارگان‌ها را انتخاب می‌کنند و نمایندگان منتخب خود را از میان "شایسته‌ترین" اعضا برای کنگره فرا می‌خوانند. "عناوین" عضویت که از طریق مراسلات به امضای دیگر اعضای مرکزیت رسیده است، حکم‌مدال را پیدا می‌کند و همچون اسناد بها در برابر "بازماندگان" کمیته مرکزی محفوظ می‌ماند تا از میان همین اعضا جدید بهر نحو که صلاح بود مرکزیت جدیدی برگزیده شود. گزینش شده‌ها بنحوا دامه‌کاری گزینش می‌شوند و گزینش می‌کنند. "پایدار" زندگی ما قبل حزبی "تضمین" می‌یابد!

نتیجه اینکه بجای یک تشکیلات واحد کمونیستی، یک تشکیلات فدراتیو، با دسته‌بندی‌های درونی خاص خود بوجود می‌آید. مناطق به صلاح دید و راه‌های فردی اعضا منفرد مرکزیت تشکیلات اداره می‌شود. اگسستگی، پراکندگی و تفرق در روستاهای مختلف را از هم جدا می‌سازد. کلنی‌ها تا آنجا و تا وقتی یکدیگر را تحمل می‌کنند که به قلمرو یکدیگر تجاوز نکنند و از طریق انتقاد یا غیره نتقاء یکدیگر را زیر سؤال نبرند در غیر این صورت توطئه‌گری اجتناب‌ناپذیر می‌گردد و ماده ۱۳ ضرورت وجودی خود را می‌یابد؛ اعضا باید علی‌هه ترا گسیبونها به اقدام دست بزنند و سرحدات را مشخص کنند. اکنون می‌بینیم نتایج تشکیلاتی خود را بباز می‌آورد. انشعاب به اپیدمی تشکیلات تبدیل می‌شود.

درک محفلی اکونومیستی نه فقط سا زمان را محدود می‌کند بلکه راه را برای جذب فقط روشنفکران هموار می‌سازد. همانگونه که از سا زمان وسیع کا رگران جزیک "عنوان" پوچ چیزی باقی نمی‌ماند، از سا زمان انقلابیون حرفه‌ای رفیق توکل نیز جز همان "عنوان" چیزی نمی‌ماند.

عنوانی که نه بدر دپرولتا ریا، بلکه فقط به در در روشنفکران رتبه پرست، پرفسورها، همان "سانتی" ما نتا لها ی "تجمل خواه می‌خورد. در چینی سیستمی "تفکیک" و "متما یز" نمودن اعضاء مورد نظر توکل از "توده هوادار" نیز که با ید درگزینش آنها "نها بیت دقت" صورت پذیرد فقط مرزهای تشخیص تما یلات بورژوا بی است. وسیله‌ای است برای وجه تما یز این روشنفکران از "توده‌های هوادار" که در سلسله مراتب یک سا زمان بوروکراتیک، راه یابی به مدارج "ترقی" خود را می‌جویند. منافع امثال توکل و "سانتی" ما نتا لها "بهم جوش می‌خورد و" عنوان "پرستها به عنا وین مختلف به "عنوان" خود می‌رسند، اعضاء که در تصحیح شعارهای سا زمان نقش مهمی دارند (به عنوان نمونه در تبدیل شعار ایجا دکمیته‌های مخفی اعضاء به کمیته‌های کارخانه)، اخراج می‌شوند و "سانتی" ما نتا لها ی "بی‌آزار را ه ترقی پیدا می‌کنند! برای چنین نیروئی نه سیاست مطرح است و نه آگاهی و نه میزان فعالیت. فقط پیروی کورکورانه یکی لازم است و امریت طرف مقابل. و چه بهتر که فرمان برداران از میان نا آگاهترها باشند و ترسوترها. فقط یک فرمانی کوچک یا هرا ن نقاد جزئی کافی است تا هر عضو تشکیلات، از تما م "مدارج" حزبی خلع گردد و به "توده هوادار" ملحق شود. و بعکس هر طاعت یک "توده هوادار" یکباره او را در "مدارج" عضویت صعود دهد! (۱) در تشکیلاتی که با منظور از "مدارج" عضویت مسامحه کاری عمدی این تفکر در تعیین تکلیف با کاندیدهای اعضاء تشکیلات است، چه بسیار افرادی که سالهای سال است پیش‌عضو این تشکیلات هستند، بدون آنکه وضعیتشان مشخص شده باشد. این شیوه خود شگرد دیگری است که برای "ادامه کاری" فرمان برداری و اطاعت ریش‌کامندید عضو همیشه گیر با شد و در نگرانی از ختلال در کار عضویت خود از هرگونه برخورد انتقادی پرهیز نماید.

تفکرا کونومیستی ساخته شود، معیا مسئولیتها براساس تمایلات روشنفکران نه خرده بورژواها فروخواهد ریخت و هرآدمبی صلاحیت بدون توجه به "درجه فعالیت" و "میزان آگاهی" و سابقه تجربه به خطیرترین مسئولیتها گمارده خواهد شد. (۱) و همین امضرات متعدد و پیاپی بسیاری را بر تشکیلات تحمیل خواهد کرد. همین گرایش است که امروز با مخدوش کردن حوزه فعالیت انقلابیون حرفه‌ای مجرب و "توده‌هاوار" بیشترین ضربات را بر پیکر سازمان وارد آورده است.

الف - برآستی چه کسانی از چنین اساسنامه‌ای دفاع می‌کنند و چرا؟ هیچ آگاهی طبقاتی بدون وجود بنیادین آن شکل نمی‌گیرد و هیچ نادانی‌ای جز در پوسته منجمد و متحجر شرایط عقب مانده پانزدهمی نیست. تمامی تلاش رفیق توکل و امثال او برای حفظ وضعیت موجود در همین واقعیت نهفته است. فقط افراد منشان خرده بورژوا ممکن است تشکیلات با بامیل این اساسنامه را با یک ساخت و بافت محفلی و مناسبات بوروکراتیک ایده‌آل بدانند. اعضاء گزینش شده از صفوف خرده بورژوازی و عمیقاً آغشته به چنین تمایلاتی است که از "محدوده" چنین مناسبات بوروکراتیکی فراتر نمی‌بینند. فقط روح هیجانی و آزرده خاطر خرده بورژوازی است که بدون هیچگونه پشتوانه مادی در مناسبات اجتماعی و خوگرفته به افراد

۱- برآستی رفیق توکل تاکنون یکبار از خود پرسیده است چه عالمسی راه نفوذگرایشات تروتسکیستی (الف. روت. ث) را بدون این تشکیلات باز گذاشت، و با اشاعه لیبرالیسم ناشی از آن سنگین ترین ضربات پلیسی را (سال ۶۰) بر سازمان ما تحمیل کرد؟ قطعاً بسیاراً حقهانه "فضل فروشانه خواهد بود اگر این یکی را نیز بحساب وسعت نفوذ اجتماعی سازمان و گسترش طیف گوناگون آن دوره بنا نمیم. برآستی چه کسی جز رفیق، توکل و با چه معیاری راه باز کرد تا (الف. ر.) این شاگرد پرفسور مذهبی که هنوز جای مهر بر پیشانی اش نقش بسته بود یکبار به تألی ترین مسئولیت این تشکیلات ارتقاء یابد و بعد هم "حقمانه" ترا ز همه این است که برای دلخوش کردن جدائی این "گرایش" را بحساب تصفیه انحرافات و رشد تشکیلات بگذاریم.

زندگی تولید کوچک، درچنین تشکیلاتی کعبه آمال خود را خواهد یافت یعنی همان "پرفسورها" و "سانتی مانتا لها" چون هیچ چیز جز رضای تما ییلات انفرادمنشا نه خویش برای عرضه ندارد. چسبیدن به موقعیت تشکیلاتی، دفاع از عنوان و سکوت در برابر تمانی حقایق جامعه طبقاتی!

خرده بورژوازی ما دام که در یک سیستم حزبی پرولتری قرار نگیرد و در فعالیت عملی در بخشهایی از تشکیلات چنین حزبی نپردازد، حتی اگر آگاه هم باشد، وقتی پای منافع در خطر بیفتد، از منافع خود نخواهد گذشت. برای او سیاست چه فرق می کند، شعارها چه ارزش عملی دارد که درست باشد یا نباشد. تصمیمات بفرض که روی کاغذ بنا ندبالحال او چه تا شیری خواهد داشت جهان که می چرخد، نیروئی دیگر است شمار می شود و طبقه ای دیگر است شمار می کند و فقط با دید برای ارضاء روح سرکش خود شعار را بدهد. برای روشن فکر خرده بورژوا چه فرق می کند که بفرض امروز شعار "برپایی کمیته های کارخانه درست باشد یا "کمیته های مخفی اعصاب" یا هر دو!! می شود هم این شعار را تکرار کرده هم آن شعارویا هر دو را با هم!! و بموقع اگر یکی از این دو غلط از آب درآید روی دیگری چرخید یا هر دو را نفی کرد!! اهمیت این شعار برای آن کارگر پیشرو آنگاه مفهوم دارد که با اجرا یا عدم اجرای آن، بخشی از نیروی اصلی او بیدار می شود و نزدیک ترین رفقای خود را از دست می دهد. توانش سلب می شود و پیروزی اش بر بورژوازی به تعویق می افتد! نماینده چنین نیرویی در هر کنگره سا زمانه، مورا از ما ست می کشد و هیچگونه راهی برای لاپوشانی مسائل باقی نمی گذارد. چرا که دهها، صدها و بلکه هزارها کارگر سرنوشت مبارزه خود را به رای او می سپارند.

این نیرو، نیرویی است که انضباط و تمرکز حزب را برای ادا مه کاری و پایداری حزب، برای پیروزی بر بورژوازی، برای اعمال دیکتاتور پرولتاریا و استقرار سوسیالیسم می خواهد.

اما برای روشن فکر خرده بورژوا، تمایل، اشتیاق و پیگیری چندانی لازم نیست. روشن فکر خرده بورژوا اگر به گرایشات پرولتری آغشته نشده باشد، نیروی پیشرو سوسیالیسم نیست، نه تنها نیست، بلکه از آن متنفر هم هست. همانگونه که از

انضباط پولادین حزب و دیکتا توری پرولتاریا انزجار دارد!
رفیق توکل دا نشمندما نیزتا آنجا که "برنا مه"، "ناکتیها"، "شعار
ها" و "تصمیمات" ما "روی کا غذا منده" بود، این چنین آشکارا کمر به دفاع
از عقب ماندگی و عناصرزندگی ما قبل حزبی نبسته بود. اما امروز وقتی در
سا زمان ما تشبیت برنا مه و برداشتن گامهای جدی برای دستیابی بسه
انضباط حزب، سانترالیسم بی چون و چرا و حصول به سوسیالیسم و استقرار
دیکتا توری پرولتاریا به یک امر گریزنا پذیر تبدیل می شود پایش لغزیده
است!

ب- اکونومیسم پی جوی کدام سانترالیسمی است؟
در کمکانیکی و عاریتی از سانترالیسم نه فقط در نفی "اصل انتخابی
بودن" بلکه آنگاه خود را بهتر آشکار می کند که رفیق توکل در باره سانترالیسم
به اظهار نظر می پردازد. رفیق توکل در باطن همین تفکرات اکونومیستی،
بصورت "پنهان" بی اعتقادی خود را به انضباط حزب و ضرورت دیکتا توری
پرولتاریا را بروز داده است. او می گوید:

"سانترالیسم مری جا مدولایتغیر نیست در هر سا زمان کمونیستی و
تحت هر شرایطی، درجه سانترالیسم متفاوت است. در کشورهایی نظیر ایران
و در شرایطی همچون وضعیت کنونی که هر کس مورد سوء ظن قرار می گیرد
بازداشت می شود و شکنجه های قرون وسطائی و اعدای بی مه با حاکم است،
سانترالیسم با دیدن چون و چرا مسلط باشد و این یکی از شرایط دوام و
بقاء یک سا زمان کمونیستی و ادامه کاری آن محسوب می شود."

دا نشمند بزرگ ما ظاهرا تصور کرده است سانترالیسم درجه بندی خاصی
دارد که بر اساس شرایط مختلف (از جمله بازداشت، شکنجه و اعدام) در درون
تشکیلات شدت وضع پیدا می کند. رفیق توکل گویا این رهنمود را نیز بدون
درک مضمون واقعی آن عینا از روی نوشته دیگری از لنین رونویسی کرده
است. (۱) غافل از اینکه لنین در اینجا نیز شکل و مضمون را با هم در نظر
گیرد. "مرکزیت بی چون و چرا و انضباط بسیار شدید یکی از شرایط اساسی
پیروزی پرورژوازی است اینکه در بقیه زیر نویس در صفحه بعد

دارد. سانترال ایسم بی چون وچرای مورد نظر لنین نه فقط در شرایط خفقان و در شرایط نیمه دمکراتیک و دمکراتیک، بلکه حتی پس از کسب قدرت سیاسی نیزضا من دیکتاتوری پرولتاریاست و باید قاطع تر و بی چون وچرا تراعمال گردد. چراکه مبارزه با نیروی غارت و تولید خرد حتی درکشوریکه پرولتاریا بورژوازی را سرنگون کرده باشدبمراتب نیازمند سرسختی بیشتری است. امریکه نیاز به تسلط سانترال ایسم بی چون وچرا را بیش از هر زمان تشدید می کند. بنا براین ما از همین حالا خیال رفیق توکل را تخت می کنیم که "درجه سانترال ایسم در حزب پرولتاریا هر چند هم که پائین بیاید"، تا پیروزی بر بورژوازی و استقرار سوسیالیسم امری "لایتغیر" خواهد ماند و از قاطعیست بی چون وچرای آن کاسته نخواهد شد و جایی برای دفاع او از تولید خرد باقی نخواهد گذاشت. لنین خود در اینباره می گوید:

"دیکتاتوری پرولتاریا قاطعترین و امان ناپذیرترین جنگ طبقه نوین علیه دشمن مقدمتر یعنی بورژوازی است که مقابله و متش پس از سرنگونی (عجالتاً در یک کشور) ده برابر شده است و اقتدارش تنها ناشی از سرمایه بین المللی و نیرو و استواری پیوندهای بین المللی بورژوازی نیست. بلکه زائیده نیروی غارت و نیروی تولید کوچک نیز هست. مجموعه این عوامل دیکتاتوری پرولتاریا را ضروری سازد و پیروزی بر بورژوازی هم بدون یک جنگ طولانی و سرسخت، متهورانه و دل از جان برگرفته، جنگی که بردباری، انضباط، پایداری، عزم راسخ و وحدت اراده لازم آن است امکان — بقیه زیرنویس از صفحه قبل:

چنین شرایطی سانترال ایسم مسلط است بدین معنا نیست که در همه شرایط چنین است. در شرایط دمکراتیک و نیمه دمکراتیک، دمکراسی امکان بیشتری خواهد یافت و از درجه سانترال ایسم کاسته می گردد. " (لنین — تاکید از من) باید توجه داشت رفیق توکل که همیشه و تا کنون هر کجا که مضمون نظرات لنین تما یلات دکانداری و تولید خرد را زیر ضرب می برد به شکل می چسبید، اینجا به عکس در و نویسی خودش شکل گفتار لنینی را بجای مضمون گرفته است تا مضمون واقعی همین شکل یعنی مضمون پیروزی بر بورژوازی را در محاق قرار دهد!

نیرنخوا هد بود .

... تکرار می‌کنم تجربه دیکتا توری پیروزمند پرولتاریا در روسیه به
سا نیکه‌قا در به تفکر نیستند یا به کسا نیکه به تعمق در باره این مسئله
پرداخته بودند، بعینه نشان داد که مرکزیت بی‌چون و چرا وانضباط بسیار
کید پرولتاریا یکی از شرایط اساسی پیروزی بر بورژوازی است .
(چپ روی تاکید از من)

رفیق توکل به نمایندگی از جانب تولید کوچک با بازگذاشتن جای
الی برای تضعیف "درجه" سانترال ایسم از هم اکنون راه برای عدم ضرورت
انترال ایسم بی‌چون و چرا و تضعیف دیکتا توری پرولتاریا در شرایط دمکرا -
یک (۱) و یا بعد از پیروزی پرولتاریا بازمی‌گذارد .

این یک درک لیبرالی از سانترال ایسم است درکی که امروز نیز
صورت می‌کند بدون ایجاد عدم تمرکز در پائین و با سپردن تمامی وظایف و همه
سئولیتها در دست کمیته مرکزی می‌توان به تمرکز و سانترال ایسم می‌چون و چرا
ست یافت . غافل از اینکه اینگونه تمرکز قبل از هر چیز سانترال ایسم را
ضعیف می‌کند، انضباط را از بین می‌برد و امر پیروزی بر بورژوازی را به
حال می‌سپارد و وقتی سانترال ایسم وجود نداشته باشد، تمرکز عمل نکند،
انضباط هم نیست و اتوریته هم وجود نخواهد داشت و رهبری بوروکراتیک به
بای اعمال اتوریته انقلابی برای حفظ خود مجبور به امتیاز دادن و تفویض
واقعیت و مسئولیت به افراد بی‌صلاحیت می‌شود . این روی دیگر سکه عارضه
طاعت کورکورانه و نتیجه تبعی یک مناسبات بوروکراتیک است که تمامی
عیارهای لنینی حزب را در هم می‌ریزد و با نتیجه معیاس رسنجش "درجه فعالیت"
"سطح آگاهی" نیز با نوسانات "درجه" بردمکراسی و سانترال ایسم بالا و
با بین می‌شود . اساسا همه پیشنهادهای کمیته مرکزی علاوه بر آنکه دمکراتیسم
... عینا همین دیدگاه است که در شرایط بعد از قیام و با ایجاد شرایط دمکرا -
نیک و نیمه دمکراتیک به این نتیجه می‌رسد که بعلاوه بی‌نیازی به مهارت در
من مبارزه با پلیس سیاسی رفقای قهرمانی همچون هایها و اسکندرهابایدجا
ابرای پرفسورهایی که فقط قادر به کار در شرایط دمکراتیک هستند خالی‌کنند!

یعنی آنسوی سا نترالیسم را نقض می‌کند بلکه با اشاعه و رواج فدرالیسم و خودمختاری در تشکیلات قبل از هر چیز خود سا نترالیسم را به امری پوچ تبدیل می‌سازد.

اساسا ما ما بعکس با ید آن پایه‌های نظم‌حزبی را استوار کند که نه تنها در شرایط دیکتاتوری امروز بلکه تا پیروزی کامل بر بورژوازی و استقرار سوسیالیسم، سا نترالیسم بی‌چون و چرا را تضمین کند.

د- نتیجه اینکه :

برای روئیت عملکرد سیاست‌سازمانی رفیق توکل و چشم‌انداز اساسا ما پیشنها دی کمیته مرکزی راه دورنبا یدرفت، آنچه‌که امروز بر وضعیت تشکیلات ما حاکم است جلوه‌های روشنی از این سیاست‌سازمانی را بنمایش می‌گذارد و سیمای واقعی آنرا آشکار می‌سازد. درک کاذب از وضعیت و منافع تولیدخرد، اپورتونویسم‌خرده‌بورژوازی را از انطباق با حقایق نوظهور آن مضمون و روش کمونیستی که امروز سازمان ما در مسیر تحول بخش آن‌گام می‌گذارد، محروم داشته‌و او را بر آن نموده‌است تا بصورت کاذبانه‌ای از طریق ثبت یک آئین نام‌عقب‌گرا، تمایلات بوروکراتیک خود را در محفل "محدود" خودش تثبیت کند. پس هیچ اصلاحیه‌ای کاسا زنیست. مادام که گرایش حاکم بر چنین اساسا ما ای شناخته‌و منزوی نگردد، صدها و بلکه هزارها اساسا ما و آئین نام‌نیز که حتی به جوهر لنینی اصول سازمانی آغشته‌با شدروی کاذمی‌ماندونه‌تنها خواهدماند بلکه برنام‌ه، تاکتیکها، شعارها و تصمیمات ما را نیز روی کاذنگه می‌دارد. امروز فقط مدافعان صلح و صفای طبقاتی، یعنی کسانیکه ممکن‌است همانند توکل اصرار عجیبی بر این‌عقب‌ماندگی داشته‌باشند و تصمیمات کاذبی را بطلبند قبل از هر چیز بفکر فقط حک و اصلاح اساسا ما می‌افتند تا خط و مرزها را مخدوش کنند و ملتزم رکاب این‌عقب‌ماندگی باشند. لنین در اینباره چه‌درست می‌گوید :

"آن دوستان روشن فکر ضعیف الاعصاب جنبش کارگری که از مبارزه درونی در میان سوسیال دموکراسی روی می‌تابند، خدمت ناشایستی به این جنبش انجام می‌دهند. این عناصر افرادی نیکدل اما تو خالی هستند و شعار-

ی آنها هم تو خالی است. (لنین مجموعه مقالات دوران ۱۲ ساله)
اما علیرغم همه "نیکدلی" اصلاح طلبان، رفیق توکل در شیوه نقد خود به
وقابل تحسینی ماهیت اکونومیستی نظرات خود را عریان نموده است. او
شان داد که منافع اپورتونیسیم خرده بورژوازی هرگز نمی تواند در هیئت
اژه های غلط انداز و عبارات کلیشه ای سنگر بگیرد. او وقتی در روند تحول
شکلیات این منافع را در خطر می بیند با سراسیمگی قابل تحقیری ماهیت
بین منافع را لومی دهد:

"همه چیز روی کاغذ مانده است"، "تاکتیکها، شعارها، تصمیمات و
برنامه"! "دامنه فعالیت محدود"، "ضربات متعدد و پیاپی"، و بالاخره
"ممانعت در پیشرفت همه جانبه کارها".

توکل با هراس خود، پوسیدگی تاریخی اندیشه ها و روش اکونومیستی
ا در زمان ما نوید می دهد! او این بار هم دنبال معجزه ای می گردد تا
تلید حل مسائل (بخوان رفع و رجوع دشواریها) را بیابد. شعار امروز رفیق
توکل این است که با منفک نمودن عضوا از غیر عضوا دامکاری ما تضمین می-
نود و دیگر هیچ چیز روی هوا نمی ماند. این شعار بیشتر از آنکه به یک رهنمود
برازنده و کارساز شبیه باشد به یک اعتراف مذهبی شبیه است.

ما قبل از اینکه ببینیم با یک تفکیک ظاهری چگونه می توان به همه
اشکالات خاتمه بخشید باید اول ببینیم این راه حل بر چه تحلیلی متکی است
قبل از اینکه از معجزات این اساسنامه با خبر شویم باید ببینیم چرا همه چیز
روی کاغذ مانده است، چه عواملی پایه های "بعالیت ما را محدود" ساخته
کدام نیروی سدکننده ای "در پیشرفت همه جانبه کارها" ممانعت ایجاد کرده
است؟ تا علل و ریشه های این عقب ماندگی را شناسیم هرگز قادر نخواهیم
بود برای این عقب ماندگی چیره شویم.

در شرایطی که سازمان ما از اعتبار بی نظیری در میان توده های مردم
برخوردار است در شرایطی که بسیاری از توده های کارگرو پیشروان آنها
بسوی ما روی می کنند آری این "شرم آور" است که امروز قادر به سازمان-
دهی آنها نیستیم و بیش از یک یا دو هفته سه نفره در میان آنها نداریم. در

شرایطی که طبقه کارگر ایران از هر زمان دیگر آماج رزمی و تشکل پذیری بیشتری دارد، آری "شرم آور" است که همه نقشه ها، تصمیمات و شعارها و تاکتیکهای ما روی کاغذ بنماند. در شرایطی که اعتصابات و مبارزات کارگران بصورت مداومی و با کیفیت نوینی روبه رشد گذاشته است این شرم آور است که ما حتی قادر به سازماندهی کسب اخبار این مبارزات نیز نبوده ایم. چه چیز جز پاشیسیسم اکونومیستی و انفعال لیبرالی می تواند در این بی خبری را بگشاید؟

پس اگر قرار است برنامها و شعارهای ما روی کاغذ بنماند، اگر قرار است سنت زندگی محفلی را بروبیم، اگر قرار است سازمانی ادا مه کارومتکی به نیروی پرولتری بنا کنیم با این حقیقت را بدانیم که گسست قطعی ما از سنن محفلی و ادا مه کاری و پایداری ما در گروه پیوند با پرولتاریاست. "فقط با گسترش حزب از طریق عناصر پرولتری است که می توان به مناسبت پرداختن به فعالیت وسیع توده ای تمام آثار محفل گرایی میراث دوران گذشته و بنا ساز با وظایف دوران کنونی را ریشه کن ساخت."

(لنین تجربیات دوران ۱۲ ساله همانجا)

سازمان ما تا کنون در خطوط برنامهای از صافیهای بسیاری گذشته و طی مبارزه ایدئولوژیک طولانی که تبلور خود را در انشعابات و اتحادهای پیشین منعکس می کند، به دستاوردهای با ارزشی رسیده است. حال با در دست داشتن چنین برنامهای، در عرصه تشکیلاتی نیز با ایداز صافی نهایی عبور کرد و برای به تحقق درآوردن عملی چنین برنامهای سازماندهی متناسب با آنرا ایجاد نمود. پس با اید برای ایجاد حزب پرولتاریا تمام نیروهای خود را بسیج کنیم. با اید درهای سازمان را بروی نیروهای آگاه پرولتاریا باز کنیم. با اید هسته های سرخ را بمانا به سنگ بنای حزب پرولتاریا و مهمتر از همه در کارخانجات، محلات و مجامع کارگری بوجود آوریم. با اید تمام کارخانه ها و بویژه کارخانه های بزرگ تولیدی را به دژ خود تبدیل کنیم.

"لازم است که مجربترین و با نفوذترین کارگران پیشرو در همه سازمانهای محلی جای گیرند و فعالیت سازمان در دستهای محکم آنان متمرکز شود"

نہا و دقیقاً آنها باشند که مهمترین مسئولیتها را در سازمان می -
نند. جاها را به کارگران پیشاهنگ واگذار کنید. میدان را برای آنها باز
نید. " (استالین بحران حزب ما)

جنبش طبقه کارگران ایران از این پیشاهنگان و این پیشروان در این
وره از مبارزات قهرمانانه خویش فراوان آفریده است. این فقط ما
ستیم که باید آنها را متشکل و منسجم کنیم. اما اینکار مستلزم چیست و برای
یکه به شعارهای پوچ تبدیل نشود چه ملزوماتی را می طلبد.

نقطه عزیمت ما باید در عین حال که کلیه نیروهای ما را برای ایجاد
سته های سرخ بسیج می کند، مهمتر از همه قواعد، اصول و روشهای کمونیستی
رتشکیلات ایجاد نماید، قوام بخشد و تحکیم کند، با بد شیوه های لتینسی
ازمانی را در ساخت و بافت آن بکارگیریم. برای ایجاد نظمی نوین در
یکه تشکیلات و گذار به حزب پرولتاریا باید قبل از هر چیز هرگونه تما یلات
و روکراتیک ناشی از تفکرات کونومستی را بروسیم.

با ایده همه و هرگونه عوامل با زدارنده و گرایشات حافظ زندگی محفلی
از سر راه رشد فعالیت سازمان برداشت. حرکت از کهنه به نووتکا مل از
ندگی محفلی به زندگی حزبی و مبارزه فعال ایدئولوژیک جهت محو بین
رایشات اولین و اساسی ترین وظیفه ما است. این امر نه فقط راهگشای
عالیت هر چه بیشتر سیاسی و عملی ما در مبارزه طبقاتی حاد کنونی خواهد
بود، بلکه خط و مرزهای سازمانی ما را نیز مشخص خواهد نمود همچنانکه مرز -
های تشکیلاتی ما را از نیروهایی که از نظر آگاهی و تجربیات مبارزاتی و
بماثل انقلابی هنوز آمادگی پیوستن به صفوف ما را نیا فتند و در وقتا در بکار
خت و طولانی در شرایط دشوار مبارزه نیستند، تفکیک خواهد کرد. تما یلات
مونیستی را پرورش خواهد داد، انضباط و استحکام سازمان را تقویست
نواهد کرد و فرارویی آنرا به حزب پرولتاریا تسریع خواهد نمود. ما باید
باز پرولتاریای ایران را بسازیم و خواهم ساخت.

اینکه سازمان ما امروز با ایتکاء بر کدام معیار، قواعد و مختصات
تشکیلاتی استوار باشد و مبتنی بر چه اساسنامه ای؟ رئیس آنرا در ضمیمه ایین

بخش ترسیم نموده و در بخش دوم مشی بنا ظریب چنین ضوابط و قواعدی را همراه
با طرح تفصیلی آن توضیح خواهد داد .

امین

اول آذرماه ۱۳۶۴

ورتونیسیم چهره خود را عریانتر می کند

از همان هنگام که "اقلیت" بمثا به یک گروه فشرده و کوچک علی—ه از شکاری و فرصت طلبی "اکثریت" بپا خاست و مصمصانه پرچم ظفر نمون و آرکسیسم—لنینیسم را علیه ا پورتونیسیم و ارتداد برافراشته نگاهداشت و بریق پیکار با دشمنان طبقاتی را ادامه داد، مبارزه علیه منجلابی که از ما آغاز "اکثریت" ما را بخاطر خودداری از ورود به آن به "عقب ماندگی" متهم کرده بود و مورد سرزنش قرار می داد، بصورت یک خط سرخ در سازمان ما بریان داشته است.

طی چند سالی که از انشعاب بزرگ در سازمان گذشته است، بدفعات از بیان خود ما زمزمه های بازگشت به منجلاب، در مقاطع مختلف و به شکل های گوناگون از سوی افرادی شنیده شده که زمانی مصمم بودند و را از ایمن منجلاب دور نگاه دارند، و امروز نیز با ردیگر بعضی ها که با تزلزل و تردید و تاخیر پوشیدند خود را از ساکنین منجلاب جدا سازند و به "اقلیت" برسانند، در نیمه راه حرکت با زمانه و فریاد می دهند که به منجلاب برویم و هنگامیکه با مخالفت ما روبرو می شوند، همان الفاظ و عبارات "اکثریت" را تکرار می کنند و می گویند، اینان مردمان عقب مانده ای هستند، که به پیروی از گذشته، و روبه نمایندگی از عقب ماندگی آن "دعوت ما را به راه بهتر انکار می کنند، ما هیئات! اگر ما هنوز نتوانستیم علی رغم مبارزه مداوم و مستمر چندین ساله خود با ا پورتونیسیم در جلوه های گوناگون آن معنای واقعی این جملات را درک کنیم و تما یلاتی را که این آقایان "دعوت کنندگان" نمایندگی می کنند، بشناسیم.

اشتباه می کنید آقایان! شما در زمره عقب مانده ترین دعوت کنندگان هستید، و هنگامی دعوت به منجلاب را آغاز کرده اید که ما "دعوت کنندگان" را در هر شکل و سیمای آن شناخته ایم، اما بقول لنین "شما آزا دیدن تنها دعوت کنید بلکه هر کجا هم دلتان می خواهد بروید و لولوا اینکه منجلاب باشد، ما معتقدیم که جای حقیقی شما هم همان منجلاب است" و ما نیز مجازیم "نه فقط علیه منجلاب بلکه با هر کس هم که راه را بسوی منجلاب کج می کند، مبارزه

نما شیم". (چه با یدکرد؟ لنین)

مقاله‌ای را که من چندی پیش با عنوان "اپورتونیسیم راست، این با ردرمساثل تشکیلاتی" علیه مدافعین لیبرالیسم و مختاریت، پاسداران مناسبات محفلی و اشکال و شیوه‌های زندگی ما قبل حزبی، و "دمکرات منش‌های" دنباله‌رو درپاسخ به "نقد" فریدکه ما را دعوت به منجلاب می‌کرد، نوشتم، درست به هدف اصابت نموده است. زندگی راحت و آسوده یک محفل خانوادگی را برهم زده و قرار و آرام را از این محفل سلب نموده است. "امین" یکی دیگر از این دعوت‌کنندگان به منجلاب در حالیکه بشدت از افشای ما هیت واقعی نظرات هم محفلی خود آزرده خاطر شده است، در نوشته‌ای تحت عنوان "علیه اکونومیسم" به دفاع از فرید برخاسته است. او در حالیکه به یک تشنج عصبی سخت دچار گشته، همانند یک روشن فکر مفلوک، ما یوس و شکست خورده‌ای که تمام آمال و آرزوهای خود را بر باد رفته می‌بیند، بیش از آنکه در پی اثبات صحت و سقم نظرات من باشد، از فرط عصبانیت بخود می‌پیچد، فریاد می‌زند و ناسزا می‌گوید، در مورد کمیته مرکزی سازمان که چیزناگفته‌ای باقی نمی‌گذارد، توکل که دیگر جای خود دارد، "عوام فریب"، "توطئه‌گر"، "جاعل"، "شارلاتان"..... است. اما اگر قرار بود که ما در برابر این اتهامات پرخاشها و دشنامها، جا بخوریم، می‌بایستی از همان نخستین روزی که امثال فرخ نگهدار آنها ما را مشابیه را به ما وارد می‌آوردند، جا خورده باشیم. اما حقیقت این است که ما در مبارزه مداوم و مستمر خود علیه بورژوازی و عوام مل رنگارنگ آن، آنقدر آبدیده شده و تجربه آموخته ایم که از این اتهامات یکه نخوریم. بهتر است از این مطلب بگذریم و به بررسی آنچه که در نوشته امین قابل برخورد است، و ما هیت واقعی دیدگاه‌ها و روشن می‌کند، بپردازیم.

من آنچه را که امین در صفحات مختلف نوشته خود بدون ارائه حتی یک سند و مدرک به من نسبت داده است، پاسخ نمی‌گویم. در نوشته امین با دهها مورد مسائلی روبرو هستیم که از زبان من گفته شده و یا به من نسبت داده شده است، اما جناب امین این زحمت را بخود نداده است که بر حسب مدارک و اسناد و نوشته‌های مختلف من، سخن بگوید. من این شیوه زشت و ناهنجار را

که افرادنا سالم در مبارزه سیاسی به آن متوسل می‌شوند و به جای تجزیه و تحلیل مسائل و استناد به اسناد و مدارک و ارائه دلائل معین و مشخص، با توسل به ذهن علیشان به اتهام علیه دیگران متوسل می‌شوند، به خود امین واگذار می‌کنم، و آنرا نتیجه فقدان دلائل و براهین معقول و فقر تئوریک امین میدانم.

من همچنین به مسائلی که خارج از حیطه مبارزه ایدئولوژیک می‌باشد و یا مسائل تشکیلاتی که از سوی امین عنوان شده است، پاسخ نمی‌گویم، چرا که جای بحث این مسائل در کنگره‌ها زمانی است و پرنسیپ تشکیلاتی به من اجازت نمی‌دهد که در مبارزه ایدئولوژیک، پرونده عملکرد تشکیلاتی مثال امین را به میان بکشم.

آنچه در این مباحثات برای من اهمیت دارد، فاش ساختن ماهیت ایدئولوژیک - سیاسی افکار و اعتقادات امین با استناد به خودنوشته‌ها و دست‌نویسهاست. بنا بر این بدون پرداختن به مسائل حاشیه‌ای به اصل موضوع می‌پردازم و مباحثه را از نقل دقیق و کامل همان نقل به معنای آغاز می‌کنم که امین آنرا تا بلونوخته خود ننموده است. اما از توضیح و پرداختن به مضمون این نقل قول خودداری کرده است. لنین بهنگام توضیح و بررسی خصوصیات اصلی اپورتونیسم در مسائل تشکیلاتی در اثر خود "یک‌گام به پیش دوگام به پس" به نقل قولی از کائوتسکی که در آن ایام هنوز ما رکیست بود، استناد می‌کند و می‌نویسد: "گفتی نیست که کائوتسکی به این نتیجه می‌رسد که "شاید رویونیسم کلیه کشورهای جهان با وجود تمام مشکلاتی گوناگون و اختلاف رنگ و لون خود در هیچ مسئله‌ای جز مسئله‌های زمانی تا این اندازه یک ریخت نباشد" لنین پس از ذکر این گفتار کائوتسکی نتیجه می‌گیرد:

"بدین طریق می‌بینید که ما در محیط دیگری با همان مبارزه جناح اپورتونیستی علیه جناح انقلابی حزب در مسئله‌های زمانی و همان تضاد مختاریت علیه مرکزیت، دمکراتیسم علیه بوروکراتیسم" و تا میل به تضعیف سختگیری و انضباط در سازمان علیه تا میل به تشدید آن، با همان مبارزه روحیه روشنفکران پایداری علیه پرولتاریای پیگیر و افراد منشی روشنفکرانه

علیه همپیوستگی پرولتری روبرو هستیم." (تاکیدها از ما ،)

اگر مین تمایل داشت که معنا و مضمون واقعی اپورتونیسسم در مسائل تشکیلاتی را که این چنین در کلیه کشورهای جهان "یک ریخت" می باشد، در تشکیلات ما نیز توضیح دهد، می بایستی این خصوصیات را کسه عبارتند از:

دفاع از مختاریت	علیه	مرکزیت
دمکراتیسم	علیه	"بوروکراتیسم"
تمایل به تضعیف سختگیری و انضباط	علیه	تمایل به تشدید آن
مبارزه و روشنفکرنا پایداری	علیه	پرولتاریای پیگیر
و انفرادمنشی روشنفکرانه	علیه	همپیوستگی پرولتری

مورد بررسی قرار دهد و نشان دهد که در سازمان ما چه کسانی از مختاریت علیه مرکزیت دفاع می کنند، و از "قدر قدرتی کمیته مرکزی" و "سانترالیسم صرف" سخن می گویند،

چه کسانی با دفاع از دمکراتیسم علیه "بوروکراتیسم" مبارزه می کنند و از "امحاء هرگونه دمکراتیسم"، "بوروکراتیسم عنان گسیخته" و غیره و ذالک سخن می گویند،

چه کسانی علیه تمایل به تشدید سخت گیری و انضباط شدید در سازمان به پاسخگویی و از "توطئه گری" و "تمرکز بوروکراتیک" سخن می گویند،

چه کسانی با همان روحیه روشنفکرنا پایداری و رونا پیگیر علیه پرولتاریای پیگیر بپا خاسته اند؟ چه کسانی علیه همپیوستگی و جمع گرائی پرولتری، انفرادمنشی و روشنفکرانه و آنارشیسم اشرافی را بانفی مطلق مرکزیت و تلاش در جهت تضعیف آن قرار داده اند؟

و بالاخره چه کسانی بجای داشتن طرح و نقشه معین، از فقدان طرح و نقشه و دنباله روی پیروی می کنند.

اما از آنجا ثیکه امین نمی توانست، با برشمردن و توضیح این خصوصیات، اپورتونیسسم در مسائل تشکیلاتی را که تا این اندازه در کلیه کشورهای

"تمام هوشمندی و فراست توکل برای حل معضل ادا مهکاری در امرتها تفکیک و متمایز نمودن اعضا از توده هوادار خلاصه شده است. تمام کرامات شیخ ما در این است که مسئله ارتباط این سازمان انقلابیون با طبقه کارگر را مبهم گذاشته و بفرا موشی سپرده است و ما بعداً روشن خواهیم کرد که ای — فرا موشی نیز مطلقاً از روی سهو صورت نگرفته" رفیق توکل از ملزومات سازمان انقلابیون حرفه‌ای چنین فقط برنام‌ه و اعضاء حرفه‌ای را دیده است نه مهمترین ملزومات آن که همانا پیوند جنبش طبقه کارگر است "با نتیجه نقشه سازمان انقلابیون بدون مضمون طبقاتی" است. و خلاصه کلام:

"توکل... به پیروی از گذشته دور و به نمایندگی از عقب ماندگی آن همچنان در تلاش "ایجاد" "سازمان" "محدود" روشنفکران است! در یک کلام عامل تضمین کننده در ادا مهکاری و پایداری سازمان انقلابیون حرفه‌ای رفیق توکل برنام‌ه و کارهای حرفه‌ای است، نه پیوند با جنبش طبقه کارگر. این است اساس سازمان انقلابیون حرفه‌ای رفیق توکل! عبارتی — سپردن به سیر خود بخودی جنبش کمونیستی ایران یعنی نخست ایجاد سازمان روشنفکران، سپس پیوند با طبقه کارگر! "ممکن است به من ایراد بگیرند که رفیق توکل از روشنفکران اسمی نبرده است. من خواهم گفت او از کارگران هم اسم نبرده است، و این دومی نمی‌تواند از روی سهویا سهل انگاری تئوریک باشد. این فرا موشی در مضمون وجود دارد و نه در شکل"

امین همه محفوظات خود را بکار می‌گیرد و به رشیوه‌ای متوسل می‌شود، تا شاید بتواند "اکنون میسم" را به توکل بچسباند و از این طریق سازمان انقلابیون حرفه‌ای را نیز نفی کند. اما هر چه تلاش می‌کند، نا کام می‌ماند و هر چه بردا منهای تلاش می‌افزاید، بی‌مایگی خود را بیشتر نشان می‌دهد.

امین که با لآخره عزم جزم کرده است این ادعای خود را به اثبات برساند، پس از ردیف کردن یکسری جملات بجای استدلال سرانجام حکم تاریخی خود را بشرح زیر علیه توکل صادر می‌کند. "تن سپردن به سیر خود بخودی جنبش کمونیستی ایران یعنی نخست ایجاد سازمان روشنفکران سپس پیوند با طبقه کارگر"

وقتی که انسان بخواد بیش از آنچه که عقلش قدمی دهد، زوربزند و اظها رنظر کند به سرنوشت آمین دچا رمی شود .

جناب آمین که می‌خواست بهر قیمت که شده تا بت کند توکل "اکنون میست" است، عاقبت الامر نشان داد که حتی معنای اکونومیسم را هم نفهمیده است . آمین هنوز این امر بدیهی و الفبائی را درک نکرده است که اکونومیسم که همانا با سرفرو دادن به نقش آگاهی و عنصر آگاه و فقدان نقشه معین در مبارزه مشخص می‌گردد، با نقش مطلق دادن به عامل عینی و ما تریا لیسم اقتصاد می‌مرتبط است . اما جناب آمین که گویا حتی یکبار "چه‌با بدکرد؟" لنین را نیز خوانده است، تا قبل از اظها رنظر در باره "اکنون میسم" معنای آنرا درک کرده‌با شد، اکونومیسم را و ارونه فهمیده‌با است .

او توکل را به "تن سپردن به سیر خود بخودی جنبش کمونیستی ایران" متهم می‌کند، "جنبش کمونیستی" و "سیر خود بخودی" این جنبش، واقعا کوه عبارات بدیع و نوظهوری است . آمین در این جمله خود نشان می‌دهد که حتی معنای "خود بخودی" و "آگاهی" را نفهمیده‌با است .

اگر جنبش کمونیستی، جنبش آگاهانه طبقه کارگران است، این جنبش خود بخودی نیست . و اگر خود بخودی است دیگر نام جنبش کمونیستی را نمی‌توان بر آن نهاد . اما آمین که عزم جزم کرده است افکار فرید را تعمیق ببخشد به بسط و تکامل ما تریا لیسم دیا لکتیک و تاریخی و از این طریق به بسط و تکامل ما رکسیسم - لنینیسم هم دست زده است . او توکل را متهم به "تن سپردن به سیر خود بخودی جنبش کمونیستی ایران" نموده‌با است . ممکن است که کسی اعتراض کند و بگوید منظورا مین تن سپردن به سیر خود بخودی جنبش کارگری بوده‌با است و نه جنبش کمونیستی . این اعتراض بی‌مورد است . چرا که آمین در همین جمله قضا رکه در زمره جملات ماندگار در جنبش خوا هد بود . این "سیر خود بخودی جنبش کمونیستی" را هم معین کرده‌با است . ابتدا سازمان روشنفکران، سپس پیوند با طبقه کارگر . با چنین تفکری آمین ناگزیر استاز "تن سپردن به سیر خود بخودی جنبش کمونیستی" سخن بگوید . بنا بر این وقتی

که کسی "از سیر خود بخودی جنبش کمونیستی" سخن بگوید، آنوقت این مسئله نیز قابل توضیح است که "سازمان روشنفکران" "سازمان اکونومیست ها" است. برآستی که امین چنانچه در باره اکونومیسم اظهار نظر نمی کرد، صدبار بهتر بود، تا اینکه چنین اظهار نظر کند. بنا بر این خودمان را زیاد معطل این جملات و عبارات بدیع و نوظهور نکنیم، به وقت تلف کردنش نمی رزد. معنای واقعی گفتار امین این است که اکونومیست بودن توکل از نوع خاصی است! است و آن پربها دادن به عامل ذهنی و سرفرود آوردن در برابر آگاهی است! ما نیز بسط این نظریه بدیع را به خود امین واگذار می کنیم و به بحث او ادامه می دهیم.

امین معتقد است که سازمان انقلابیون حرفه ای که توکل از آن دفاع می کند، سازمان روشنفکران است. او می نویسد: "رفیق توکل از ملزومات سازمان انقلابیون حرفه ای لنین فقط برنامہ و اعضاء حرفه ای را دیده است نه مهمترین ملزومات آن که همانا پیوند با جنبش طبقه کارگر است" و نتیجه می گیرد "نقشه سازمان انقلابیون بدون مضمون طبقاتی است".

با اندک دقتی در این جملات امین ما با یکی دیگر از شاہکارهای تئوریک او برخورد می کنیم: سازمان انقلابیون حرفه ای که توکل از آن دفاع می کند، به این علت سازمان روشنفکران است و فاقد مضمون طبقاتی می باشد که بنا به ادعای امین "رفیق توکل از ملزومات سازمان انقلابیون حرفه ای لنین فقط برنامہ و اعضاء حرفه ای را دیده است، نه مهمترین ملزومات آن که همانا پیوند با جنبش طبقه کارگر است".

اولاً امین نفهمیده است که مضمون طبقاتی هر سازمان و موسسه ای را قبل از هر چیز برنامہ و تاکتیک، خط مشی و سیاست آن سازمان تعیین می کند و نه ترکیب طبقاتی آن و کم و کیف پیوند. امین تصور می کند که ترکیب طبقاتی یک موسسه و سازمان، مضمون طبقاتی آنرا تعیین می کند. برطبق این استدلال ناگزیر با بیدبیرفت که هم اکنون حزب کارگران انگلستان یک حزب حقیقتاً پرولتری است، چون به اعتقاد امین "مهمترین ملزومات آن" را داراست. اما هرکس که اندکی با ما رخصیسم آشنا بی داشته باشد، بخوبی می

اندک‌هنگام تنها به این دلیل که این حزب فاقد برنامۀ و تاکتیکیهای پرولتری است، یک حزب کاملاً بورژوازی است. امین برآستی عزم جزم کرده است که برای نشان دادن "اکنون میسم" توکل و نفی سازمان انقلابیون حرفه‌ای به بردعت و نوآوری دست بزند.

اینکه امین معتقد است توکل از سازمانی دفاع می‌کند که دارای برنامۀ و خط مشی پرولتری است و اعضای آنرا انقلابیون حرفه‌ای (یعنی مونیست‌ها) تشکیل می‌دهند، اما این سازمان، سازمان روشنفکران است و مقدم‌مضمون طبقاتی است، تنها افشاگرما هیت بورژوازی تفکراست. حقیقتاً شرم آور است که کسی بر خود نام "مارکسیست" بگذارد و چنین باطیلی را بر زبان آورد.

ثانیاً امین که نفهمیده است در سازمان انقلابیون حرفه‌ای هرگونه مایمیان کارگر و روشنفکر زده می‌شود و تنها می‌توان از کمونیست‌های عضو این سازمان سخن گفت و من نیز در نوشته مورداستناد امین از انقلابیون حرفه‌ای یعنی کمونیست‌های عضو این سازمان سخن گفته‌ام، نتیجه می‌گیرد که سازمان انقلابیون حرفه‌ای که توکل از آن دفاع می‌کند، سازمان روشنفکران است. امین ادعا می‌دهد می‌گوید: "ممکن است به من ایراد بگیرند که رفیق توکل از روشنفکران اسمی نبرده است، من خواهم گفت او از کارگران هم اسم نبرده است و این دومی نیز نمی‌تواند از روی سهویا سهل انگاری تئوریک باشد. این فراموشی در مضمون وجود دارد و نه در شکل"

نه جناب امین! به کسی که اساساً نفهمیده است، که در سازمان انقلابیون حرفه‌ای هرگونه تما یزکارگر و روشنفکر زده می‌شود، و دیگر صحبتی از روشنفکران و کارگران در میان نیست بلکه تنها از انقلابیون حرفه‌ای عضو این سازمان می‌توان سخن بمیان آورد، در این مورد چه ایرادی می‌توان گرفت؟! ایرادی که می‌توان به شما گرفت این است که شما همان تفکرات کونومیست‌های دوران لنین را با خود حمل می‌کنید، و از همین زاویه نیز سازمان انقلابیون حرفه‌ای را سازمان روشنفکران می‌دانید، ایرادی که می‌توان به شما گرفت این است که جناب عالی با نفی سازمان انقلابیون

حرفه‌ای عملاً از سازمان وسیع‌کاری اکونومیستها دفاع می‌کنید، مخالفت شما با اساسنامه‌پیشنهادهی کمیته مرکزی سازمان نیز از همین دیدگاه سرچشمه می‌گیرد. الحق والانصاف شما برای نشان دادن "تحریفات" و "جعلیات" توکل و دفاع از نظرات فرید، خوب به بسط و تعمیق نظرات فرید پرداخته‌اید تنها چیزی که کم‌دارید، قدری صراحت و جرات و شهامت است! تلاش کنید!

برای روشن تر شدن هرچه بیشتر ماهیت سازمانی که امین مدافع آن است، و نشان دادن عریان‌ترین مسئله که در سازمان ما چه کسانی هستند اکونومیسم گرفتارند، ضروریست که به تجربه جنبش سوسیال دمکراسی روسیه و اختلاف میان سوسیال دمکراتها و اکونومیستها در زمینه مسائل تشکیلاتی بپردازیم.

لنین در "چه باید کرد؟" این اختلافات را چنین توضیح می‌دهد: "سرچشمه اختلافات ما از کجا بود؟ از اینجا که اکونومیستها پیوسته در مسائل سازمانی نیز مانند مسائل سیاسی از سوسیال دمکراتیسم به تردید و نیونیسم منحرف می‌شوند. مبارزه سیاسی سوسیال دمکراسی بمراتب نامنوع‌تر و پیچیده‌تر از مبارزه اقتصادی کارگران علیه کارفرمایان و حکومت است. بهمین ترتیب (و در نتیجه این) هم سازمان حزب انقلابی سوسیال دمکراتیک ناگزیر باید از نوع دیگر و غیر از سازمانی باشد که کارگران برای این مبارزه دارند. سازمان کارگران باید اول حرفه‌ای باشد، ثانیاً بقدر ممکن باید نامنوع و وسیع باشد، ثالثاً باید حتی المقدور کمتر پنهان باشد (بدیهیست من چه در اینجا و چه پایین ترفیض روسیه استبدادی را در نظر دارم) برعکس سازمان انقلابیون باید بیش از هر چیز و بطور عمدۀ اشخاصی را دربرگیرد که حرفه آنها فعالیت انقلابی می‌باشد. (بهمین جهت هم من از سازمان انقلابیون صحبت می‌کنم و منظورم هم انقلابیون سوسیال دمکرات است) در مقابل این علامت که برای همه اعضاء چنین سازمانی عمومیست دارد باید هرگونه تفاوت بین کارگران و روشنفکران بکلی زدوده شود. تفاوت حرفه‌های جداگانه آنها که دیگر جای خود دارد. این سازمان حتماً باید آنقدرها وسیع نباشد و حتی المقدور با پنهانکاری بیشتری فعالیت

کند. " (چه با یدکرد؟ لنین)

پس می بینیم که در روسیه نیز اختلاف میان کمونیستها و کونومیستها همانند آنچه که امروز در سازمان ما وجود دارد، از اینجا سرچشمه می گرفت که کونومیستها پیوسته در مسائل سازمانی نیز مانند مسائل سیاسی از سوسیال دمکراتیسم به تردیونیونیسم منحرف می شدند. و درک نمی کردند که "سازمان حزب انقلابی سوسیال دمکراتیک ناگزیر با یدا زنوع دیگر و غیر از سازمانی باشد که کارگران برای این مبارزه دارند.

لنین خصوصیات این سازمان را که کونومیستها با آن مخالف بودند، در این گفتار خود با دقت و صراحت توضیح می دهد، و می گوید: اولا سازمان انقلابیون حرفه ای، قبل از هر چیز افرادی را در بر می گیرد که حرفه آنها فعالیت انقلابی است یعنی انقلابیون کمونیست. ثانیا - در این سازمان چیزی که مین مطلقاً آنرا نمی فهمد "هرگونه تفاوت بین کارگران و روشنفکران بکلی زدوده می شود." و "در این مورد هیچ فرقی نمی کند که آن شخصی که خود را انقلابی حرفه ای با رمی آوردند نشجو با شدیا کارگر" (چه با ید کرد؟ لنین)

ثالثا - سازمانی است که یدا محدود و پینها نکا رکه "در یک کشور استبدادی هر قدر که ما اعضای چنین سازمانی را محدودتر بگیریم تا جاییکه در آن تنها اعضای شرکت نمایند که بطور حرفه ای به فعالیت انقلابی مشغول شده و در فن مبارزه با پلیس سیاسی آمادگی حرفه ای بدست آورده باشند، همانقدر هم "دام افتادن" این سازمان دشوارتر خواهد بود. " (چه با ید کرد؟ لنین) و امین درست همانند کونومیستهای روسی به نفی وانکار سازمانی با این خصوصیات که من بدفاع از آن برخاسته ام، پرداخته است. و این سازمان را سازمان روشنفکران می خوانند. امین از تاکید من بر ضرورت "ایجاد سازمانی محدود، منسجم، منضبط، فشرده و پینها نکا را از انقلابیون حرفه ای" نتیجه می گیرد که توکل از "محدود" و "فشرده بودن سازمان انقلابیون لنین محدودیت فعالیت را استنتاج می کند. اما امین توضیح نمی دهد که چرا؟ چگونه؟ و در کجا توکل از "محدود" و "فشرده بودن سازمان انقلابیون"

"محدودیت فعالیت را استنتاج کرده است" "لابد این هم در "مضمون" است!"
بالعکس، من در مقاله "تضمین ادامه کاری و پایداری مادرچه چیزی نهفته
است" که در مهرماه ۱۳۸۱ در "نشریه کار" انتشار یافته است، برای شيرفهم
کردن امثال امین نوشتم:

"وضعیت بحرانی کنونی جامعه و ضرورت مبارزه فعال و بسط دامنه
فعالیت تشکیلاتی نیاز به یک سازمان محدود، منضبط و پنهانکاران نفی
نمی‌کند بلکه بالعکس آنرا ایجاب می‌کند. این طرز تفکر که گسترش بی‌رویه
تشکیلات را شرط بسط دامنه فعالیت و مبارزه فعال سازمان قرار می‌دهد،
نه فقط دامنه فعالیت سیاسی ما را بسط نمی‌دهد، بلکه با مخدوش کردن خط و مرز
میان سازمان و توده‌ها و ادارا سا ادا مه کاری و پایداری سازمان رادر
جنیش به مخاطره می‌افکند."

اما امین گوشش به این حرفها بدهکار نیست. اوها ننندت ما کونو-
میستها تصور می‌کنند که سازمانی محدود و پنهانکار سازمان روشنفکران است
و "جدا از طبقه کارگر" و این سازمان محدود و پنهانکار دامنه فعالیت ما را
محدود می‌کند. امین نمی‌فهمد که "تمرکز پنهانی ترین وظائف" در دست عده
قلیلی مرکب از انقلابیون حرفه‌ای دامنه فعالیت سیاسی و سازمانی ما را
نه تنها کاهش نمی‌دهد، بلکه بالعکس بسط می‌دهد. این در واقع امثال امین
هستند که در عمل مبلغ محدودیت فعالیت سیاسی و محدودیت کار سازمانی
هستند چرا که اگر ما فاقد یک سازمان انقلابیون باشیم نه فقط دامنه فعالیت
ما محدود خواهد شد، بلکه دامنه کار سازمانی ما نیز بسیار محدود خواهد بود.

امین تفکیک و متمایز کردن سازمان انقلابیون حرفه‌ای را از توده
ها و در نیز که اینهمه لنین بر آن تاکید می‌ورزد، با تمسخر "هوشمندی و فراست
توکل" می‌نامد و می‌نویسد: "تمام هوشمندی و فراست توکل برای حل معضل
ادامه کاری در امر تفکیک و متمایز نمودن اعضاء از توده‌ها و در خلاصه
شده است." او در اینجا نیز درست بهمان شیوه اکنون می‌ستند در رد سازمان
انقلابیون حرفه‌ای متوسل می‌گردد. امین معیارهای تفکیک اعضاء سازمان
انقلابیون را از توده‌ها و اداریه حسب "درجه فعالیت" و "میزان آگاهی"

بسیار به عبارات کلی و انتزاعی می‌خواند و می‌نویسد: "اما رفیق توکل نه حداقل درکی از فونکسیون حزب و نحوه فعالیت حزبی ندارد، تصور می‌کند با چسبیدن به "عبارات کلی و انتزاعی از قبیل تفکیک اعضا از توده مواد را ز حیث "درجه فعالیت" و "میزان آگاهی" و بدون توجه به مضمون واقعی آنها می‌شود کمونیست را از غیر کمونیست متمایز کرد و اما همکاری و با پیداری تشکیلات را تضمین نمود."

امین هرچه تلاش می‌کند به رد نقطه نظرهای توکل بپردازد بیشتر ماهیت تفکرات اکونومیستی خود را در مسائل سازمانی بروز می‌دهد. توکل "درکی از فونکسیون و نحوه فعالیت حزبی ندارد" چرا؟ چون تفکیک اعضا سازمان انقلابیون حرفه‌ای از توده‌ها را، به حساب "میزان آگاهی" و "درجه فعالیت" عبارات کلی و انتزاعی است. * در حالی که لنین مکرر تاکید داشت که:

* امین درجائی از نوشته خود با زهم بدون آرا که هرگونه سند و مدرکی منتها بینا رتوکل را به دفاع از درهم ریختن مرز میان اعضا و هواداران متهم می‌نماید، و مدعی است که پلنوم سال ۶۱ سازماندهی دوشاخه را تصویب کرده است و حال آنکه گویا امین یک طرح حزبی آرا شده است!

اولاً همه کسانی که در پلنوم حضور داشتند از یاد نبرده اند که امین در تنها بحث پلنوم که فعلاً نه شرکت داشت، بحث مربوط به ضدا انقلابی دانستن "حزب توده" و "اکثریت" از سوی پلنوم بود. برای امین پذیرش این مسئله بسیار دشوار بود، و بخش زیادی از وقت پلنوم بمنظور قانع کردن امین گذشت.

ثانیاً - امین اساساً متوجه نشد که مباحث مربوط به سازماندهی پلنوم چه بود. بحث پلنوم بر سر این موضوع بود که کمیته محلات تهران و کمیته رگری تهران کاخ خود را به چه شیوه‌ای پیش ببرند. آیا صحیح است که مادر شرایط پلیسی حاکم بر جامعه و در شرایطی که کمیته محلات تازه سازماندهی شده است ما بفوریت یک کمیته رهبری واحد برای هدایت این کمیته‌های نرعی تشکیل دهیم یا اینکه موقتاً تا نشست بعدی و تکمیل سازماندهی کمیته محلات، این دو کمیته بموازات هم حرکت کنند. پلنوم این طرح را تصویب کرد. کمیته کاخ رگری که شامل هسته‌های بقیه در زیر نویس صفحه بعد

"بنا بر وجود فرق در درجه آگاهی و درجه فعالیت است که با یدر درجه نزدیکی به حزب فرق قائل شد...، فراموش کردن فرق موجوده بین دسته پیشرو و همه توده‌هائی که بسوی آن گرایش دارند، فراموش کردن وظیفه دائمی دسته پیشرو در ارتقاء قشرهای پیش از پیش وسیع تا سطح این دسته پیشرو، معنایش فقط خودفریبی و چشم‌فرو بستن در مقابل وظایف عظیم ما و محدود نمودن دایره‌های این وظایف است." (یک‌گام به پیش دوگام به پس)

امین زدوده شدن هرگونه تفاوت بین کارگران و روشنفکران را در سازمان انقلابیون حرفه‌ای که من برآن تاکید دارم، انکار می‌کند، و می‌گوید توکل از کارگران و روشنفکران صحبتی نکرده است، پس به سازمان روشنفکران معتقد است، در حالیکه لنین می‌گفت در سازمان انقلابیون بقیه زیر نویس از صفحه قبل: سرخ‌کاری در کارخانه بود، می‌بایستی اساساً محیط فعالیت خود را در کارخانه‌ها قرار دهد، و در جهت سازماندهی عمومی کارگران کمیته‌ها را در کارخانه‌ها ایجاد کند. کمیته‌محلات نیز که مرکب از هسته‌های سرخ‌زمانی بود، می‌بایستی پخش نشریات را در محلات برعهده بگیرد و توده‌های محلات را در هسته‌های مقاومت سازماندهی کند. پس برخلاف ادعای امین هم کمیته‌محلات و هم کمیته‌کارگری هر دو فقط هسته‌های سرخ‌زاد بر می‌گرفتند. و نام این سازماندهی سازماندهی دوشاخه نیست. سازماندهی دوشاخه یعنی سازماندهی روشنفکران در یک کمیته و کارگران در کمیته دیگر.

نقطه ضعف سازماندهی پلنوم که من در همانجا انتقاداتم را نسبت به آن اعلام داشتم خطر فقدان رهبری واحد بود. راه‌حلی که رفقا برای حل موقتی آن ارائه دادند، تشکیل کمیته‌ها هنگی بود. هنگامیکه من مدتی پس از پلنوم اطلاع یافتم که رفیق مسئول کمیته محلات دست به گسترش بی‌رویه تشکیلات زده و حتی تعدادی از هواداران را بعنوان هسته سرخ سازماندهی کرده است، یک نامه اعتراضی به این کمیته نوشتم و به گسترش تشکیلات به نحوی که خط و مرزها را مخدوش نماید، شدیداً اعتراض نمودم. نامه من هم در این کمیته و هم در کمیته‌ها هنگی مورد بحث قرار گرفت که هر دو کمیته با نظر من مخالفت کردند.

عرفه‌ای "با بیدرگونه تفاهت بین کارگران و روشنفکران بکلی زدوده شود" نما آنچه که ذکر شد، نشان می‌دهد که امین سا زمان انقلابیون حرفه‌ای را بکلی نفی می‌کند، و در واقع شرمگینانه از سا زمان وسیع کارگری اکونومیستها دفاع می‌نماید. در اینجا روشن میشود که چرا امین دفاع مرا از سا زمان انقلابیون حرفه‌ای "کشف محیرالعقول" "لغافه تشوریک" و "پلمیک‌های موا مفریبا نه" می‌نامد و از روی استیصال می‌نویسد:

"در دفاع از سا زمان انقلابیون حرفه‌ای بصورت تکراری و کسالت‌آوری در نوشته‌ها و (توکل) خودنمایی می‌کند." امین در سطر سطر نوشته‌هایش بی‌زاری و نفرت خود را از سا زمان انقلابیون حرفه‌ای ابراز می‌دارد. او همچون تمامی اکونومیستها "نخستین و ضروری‌ترین وظیفه عملی ما را که عبارت است از: ایجاد سا زمانی از انقلابیون که قادر به تأمین انرژی، پایداری و ادامه‌کاری در مبارزه سیاسی باشد، درک نمی‌کند." (چه با یادکرد - لنین) در حالیکه تمام ما تا کیدمن برای این است که بدون داشتن یک سا زمان منسجم، منضبط، فشرده و پنبه‌نکار مرکب از انقلابیون حرفه‌ای نه‌قا دریم خود را در میان کارگران استوار سازیم و نه مبارزه طبقاتی پرولتاریا را سا زمان‌دهی و رهبری نماییم.

ما اکنون دارای یک برنامه و یک مجموعه تاکتیکی منسجم پرولتری هستیم، برای اینکه این برنامه ما مدیت یا بد، برای اینکه بتوانیم مبارزه طبقاتی پرولتاریا را رهبری نماییم، باید خود را در میان کارگران استوار سازیم. بدین منظور باید قبل از هر چیز سا زمانی از انقلابیون حرفه‌ای داشته باشیم. اهمیت این مسئله تا بدان حد است که لنین می‌گفت:

"اگر ما کار را از پی ریزی محکم سا زمان استوار متشکل از انقلابیون شروع کنیم، خواهیم توانست استواری جنبش را من حیث المجموع تأمین نمود. هم‌هدف‌های سوسیال دمکراتیک را عملی سازیم و هم‌هدف‌های تردیونیونی را و ما اگر کار را از سا زمان وسیع کارگران که به اصطلاح از همه بیشتر در "دسترس" توده‌ها باشد (و در عمل از همه بیشتر در دسترس زاندارها بوده و انقلابیون را از همه بیشتر در دسترس پلیس قرار بدهد) شروع کنیم، آنگاه ما

نه این هدف و نه آن دیگری هیچیک را عملی نخواهیم کرد. از خرده کاری خلاص نخواهیم شد و با پراکندگی و اضمحلال دائمی خود فقط تردیونیونیها شیراز نوع زو با تف یا از رف می توانیم بیش از همه در دسترس توده قرار دهیم. (چه باید کرد؟ - لنین)

بر این مبناست که من نظرا تم را در این مورد در ادامه مقاله "زنده با استقلال طبقاتی کارگران" مفصلا در مقاله "تضمین ادا مه کاری و پایداری ما در چه چیزی نهفته است؟" توضیح دادم و خصوصیات تشکیلاتی را که ما باید منطبق بر مضمون پیشرفته کنونی در پی ایجاد آن باشیم، بر شمر دم و نوشتیم: "نقش و رسالتی که اکنون سازمان ما در زمینه استقلال طبقاتی کارگران و دفاع بلاوقفه از ما رکسیسم - لنینیسم در برابر جریانات آپور - تونیست - رفرمیست و سوسیال - شوونیست بر عهده گرفته است، و وظایفی که در پیش روی خود قرار داده است، مسئله ادا مه کاری و پایداری آنرا در مبارزه با مری حیاتی تبدیل نموده است. وظیفه متشکل کردن، آگاه نمودن و رهبری مبارزه طبقاتی کارگران ایجاب می کند که ادا مه کاری و پایداری سازمان در مبارزه تضمین گردد. . . . یگانگی تضمین ادا مه کاری و پایداری سازمان ما در مبارزه این است که بتوانیم خود را بصورت یک تشکیلات پرولتری مستحکم در میان کارگران استوار سازیم. این بدان معناست که قبل از هر چیز سازمان ما باید در عرصه تشکیلاتی نیز تا موتما خود را بر مبنای سازماندهی لنینیستی استوار سازد."

امین توکل را متهم می کند، که را بطه سازمان انقلابیون حرفه ای را با طبقه کارگر مبهم گذاشته است. او می نویسد: "تاما کرامات شیخ ما در این است که مسئله ارتباط این سازمان انقلابیون با طبقه کارگر را مبهم گذاشته و بفرا موشی سپرده است" در حالیکه من قبلا نشان دادم که امین درک نمی کند سازمان انقلابیون حرفه ای سازمان روشنفکران نیست، بلکه سازمان کمونیستهاست و کارگران آگاه به منافع طبقاتی خود و روشنفکرانی که سرا پای وجود آنها را روح پرولتاریائی فرا گرفته است، عضوین سازمان

هستند. و بعد من توضیح دادم که "وظیفه متشکل کردن، آگاه نمودن و رهبری مبارزه طبقاتی کارگران ایجاد می‌کند که آگاه‌سازی و پایداری سازمان در مبارزه تضمین گردد" و "یگانگی تضمین آگاه‌سازی و پایداری سازمان در مبارزه این است که بتوانیم خود را بصورت یک تشکیلات پرولتری مستحکم در میان کارگران استوار سازیم." امین عقلش قدیمی‌دهد که ما بخاطر متشکل کردن، آگاه نمودن و رهبری مبارزه طبقاتی کارگران به سازمان انقلابیون حرفه‌ای نیاز داریم، و "استواری خود در میان کارگران" همان پیوند نقشه-مندی جنبش طبقه کارگر است، و نه "پیوند" بدون نقشه! مثال امین که سالهاست با همین لفاظی و عبارت پردازی ضربات جدی به طبقه کارگران وارد آورده‌اند، تنها با داشتن یک سازمان انقلابیون حرفه‌ای است که ما می‌توانیم در شرایط کنونی، کمیته‌های حزبی کارخانه، گروه‌های هوادار کارگری، گروه‌های وابسته کارگری، کمیته‌های غیرحزبی کارخانه و غیره و ذالک را سازماندهی و رهبری کنیم. امین نمی‌فهمد که امروز مشکل سازمان ما این نیست که کم‌کارگران بسوی ما می‌آیند، مشکل ما این است که صدها کارگری که با تشکیلات ما ارتباط داشته‌اند، در اثر فقدان یک تشکیلات مستحکم، منضبط، فشرده و پنهانکار مرکب از انقلابیون حرفه‌ای ضربه خورده‌اند و صدها هزار تن دیگر پراکنده‌اند و انرژی‌شان هز می‌رود. و آنوقت جناب امین شعاری می‌دهد "پیوند". امین همان شعاری‌شناسی است که لاف از فردای قیام سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران، زینت بخش نشریات خود نمود! و با این "پیوند" مدام وعده تشکیل حزب کمونیست را به کارگران داد. اما در عمل چه شد! سرنوشت هزاران کارگر آگاه به منافع طبقاتی خود چه شد؟ سرنوشت تشکیل حزب کمونیست چه شد؟ امین به تکرار شعارهای کهنه شده‌ای می‌پردازد، که ما هیت آن امروزه دیگر بر هر کارگر اندک آگاهی روشن شده‌است. امین تنها "اقلیت" بود که در یک مقطع از حیات سازمان علی‌رغم تمام نقاط ضعف، خود در آن مقطع علیه امین، و "پیوند" بدون نقشه آنها پرچم مخالفت را برافراشت، امین "اقلیت" بود که وقتی امثال امین و فرید هنوز مشغول محفل بازی خود بودند با تدوین برنامه و دستیابی به یک

مجموعه تا کتیکهای منسجم حزبی عمل در جهت تشکیل حزب کمونیست ایران
گام برداشت، و امروز نیز تا کید بر سا زمان منسجم، منضبط، فشرده و پنهانکار
از انقلابیون حرفه‌ای که اینهمه برای امین "کسالت آور" و "خسته کننده"
شده است، ادامه همان گامهای عملی "اقلیت" در جهت تشکیل حزب کمو-
نیست ایران است. قطعاً هنگامیکه این سا زمان انقلابیون خود را در میان
کارگران استوار سازد، در آن هنگام ما خود را حزب کمونیست اعلام خواهیم
کرد. امین مدعی است که توکل به امر طبقه کارگر کم بها داده است، مسئله
"پیوند" را حل نشده باقی گذاشته است و رهنمود صادمی فرمایند که "باید
هسته‌های سرخ را بمثا به سنگ بنای حزب پرولتاریا و مهمترین راز هم-در
کارخانجات، محلات، مجامع کارگری بوجود آوریم. باید تمامی کارخانه‌ها
و بویژه کارخانه‌های بزرگ تولیدی را به‌دژ خود تبدیل کنیم."

اما امین کپی برداری بسیار ناقصی از مقاله‌ای که توکل پیش از
دو سال پیش تحت عنوان "جنبش کارگری و وظائف ما" منتشره در یکصد و شصت و
هشتمین شماره "کار" نوشته است، ارائه می‌دهد، امین دنباله‌رو همیشه چند
سالی از مسائل عقب است. من در آن مقاله هسته‌های سرخ کارخانه را با
تمام جزئیاتش مورد بحث قرار داده و نوشتم:

"در جهت آگاهی و تشکل کارگران و تقویت نفوذ و پیوند ما در میان
آنها و نیز امکان واقعی رهبری عملی مبارزه طبقاتی پرولتاریا لازم است
که هسته‌های سرخ را در میان کارگران گسترش دهیم. هرچند انجام این امر
وظیفه‌ای است که تحت هر شرایطی می‌باید صورت گیرد و سا زمان ما نیز تاکنون
در موارد متعدد ضرورت و اهمیت هسته‌های سرخ کارخانه را خاطر نشان ساخته
ست. اما بنا به نقش و اهمیت ویژه هسته‌های سرخ، در شرایط کنونی، لازم است
ندکی بر روی این مسئله مکت کنیم. هسته سرخ کارخانه که بمثا به واحد
پایه‌ای سا زمان پرولتری محسوب می‌گردد، هسته یا حوزه‌ای است متشکل از
گانه‌ترین و پیشروترین و مبارزترین انقلابیون کمونیست این هسته‌ها
سایتری تشکیل مخفی کمونیستی در کارخانه است و از طریق آنهاست که
نزدیکترین و زنده‌ترین رابطه بین سا زمان پرولتری و طبقه کارگر حفظ

خواهد شد. "من در ادامه مطلب خصوصیات و وظایف هسته‌های سرخ را با ذکر جزئیات توضیح داده‌ام و به این مسئله نیز اشاره کردم که "مسئله دیگری که امروز باید به آن توجه داشت مسئله‌ای است که توان می‌رسانی سازمان و کارآئی هسته‌های سرخ را بالا خواهد برد و با ممانعت از پراکنده‌کاری ما را در امر اجرای هرچه سریع‌تر وظایفمان بیاری خواهد رساند، نه تنها تمرکز عمده نیرو در جنبش کارگری بلکه تمرکز عمده نیرو در میان کارگران صنعتی و بویژه کارگران واحدهای تولیدی و موسسات بزرگ است که نه تنها از نظر تعداد، رشدیافتگی فکری و سیاسی، تجربه می‌رسانی و قابلیت جذب ایده‌های کمونیستی دارای اهمیت ویژه‌اند، بلکه از جنبه وظیفه و ویژه لحظه کنونی ما یعنی تدارک اعماب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه مهم می‌باشند. (اما) میلیونها کارگر نمی‌توان در هسته‌های سرخ متشکل گرد بلکه کارگران را باید در سازمان نه‌ای توده‌ای متشکل نمود. در اینجا ما به یکی دیگر از وظایف خود که ایجاد کمیته‌های کارخانه‌است * می‌پردازیم.

..... باید تلاش داشته‌ایم برای سازماندهی کارگران در کمیته‌های کارخانه آغاز کرد. کمیته‌های کارخانه ارگان‌های رزمنده و پیکارجوی پرولتری هستند که باید در هر کارخانه و رشته تولیدی ایجاد گردند. اهمیت ایجاد کمیته‌های کارخانه در شرایط کنونی تا بدان حد است که به یک معنا می‌توان گفت که ما از طریق پیشقدمی در امر ایجاد این کمیته‌ها و نقشی که در آنها ایفا خواهد نمود، قادریم سلسله زنجیر کلیه حوادث و رویدادها را در عرصه تحولات سیاسی عمومی و جنبش کارگری در دست داشته باشیم. بدین طریق است که ما قادر خواهیم بود هر کارخانه را به دژ تسخیرناپذیر خود علیه سرمایه‌داران و دولت‌های آنها تبدیل کنیم."

* پس در اینجا یکی دیگر از دروغ‌پردازی‌های شرم‌آور امین هم‌اشکارمی - گرد و روشن می‌شود که توکل در سال ۶۲، خواستار ایجاد کمیته‌های کارخانه می‌گردید و تا بدین حد بر نقش و اهمیت ایجاد آنها تکیه می‌کند، و برخلاف ادعای جناب امین، می‌بینیم که توکل هم‌اکنون از زمان اخراج نشده‌است!

آیا جناب امین نقل همین گفتار کافی نیست تا اهمیت را که توکل برای جنبش کارگری و وظائف ما در رابطه با این جنبش قائل است به شما نشان دهد؟ اما جناب امین گوشش به این حرفها بدهکار نیست. او سه سال بعد کپی برداری ناقصی از نوشته توکل را ارائه می‌دهد، و تصور می‌کند که مشکل "پیوند" ایشان حل خواهد شد. اگر چنین بود، که ما هم اکنون دیگر مسئله‌ای نداشتیم، و توکل نیز اینهمه بر روی مسئله‌ها زمان انقلابیون حرفه‌ای تا کید نداشت. *

اما امین که تلاش دارد محدودیت کار سازمانی را تقدیس کند، و نقائص را به درجه فضیلت ارتقاء دهد، با ساده لوحی تمام می‌گوید: "پانزده سال از حیات سازمان فشرده، محدود، منضبط و پنهانکار رودارای کارهای مجرب، حرفه‌ای و ورزیده در فن مبارزه با پلیس گذشته است. درک محدود، عامیانه و عموم‌خلقی را از سازمان انقلابیون حرفه‌ای می‌بینید! پانزده سال است که سازمان انقلابیون حرفه‌ای در ایران وجود دارد، اما، ما پیوسته از اکونومیسم، نالیده‌ایم. اگر بفرض و با وجود گرایشات عموم‌خلقی، ما تا تیا با نظرات امین هم عقیده باشیم، چه کسی می‌تواند انکار کند، که سازمان * امین که هیچگاه این شهادت را نداشته است، با استناد به نوشته‌های توکل صحبت کند، مانند غریقی که برای نجات خود بهر چیز چنگ می‌افکند، در نوشته خود بیا د حزب سازی کومه‌له و سهند می‌افتد، و توکل را به "خودساز نسوری" و تشابه نظرات با سهند و کومه‌له متهم می‌کند! جناب امین اشتباه می‌کنید! شما هنوز اطلاعیه هم از حزب سازی سهند و کومه‌له نداشتید که من در نوشته "کاریکا توری از برنام‌ه حزب کمونیست"، ضمن افشای ماهیت برنامه آنها، در کار انحرافی شان را از ساختن حزب در همان مقدمه نوشته نشان دادم. بقال‌ه‌های "کومه‌له بوندیست به دفاع از خود برخاسته است" "سوسیالیسم، هقانی در پوشش مارکسیسم انقلابی" "کومه‌له مدافع دولت ما و راء طبقات"، همگی بیا نگرید گاه من نسبت به حزب کومه‌له و سهند است. شما می‌توانید با استناد به این نوشته‌ها، هر حرفی که داشتید، بزنید.

چریکهای فدائی خلق ایران، پس از قیام بی دروپیکرترین تشکیلات ممکن در ایران بود، تا بدانجا که لیبرالهایی امثال فرخ نگهدار نیز در اسارت این سازمان قرار می‌گیرند و جزاین هم نمی‌توانست باشد. سازمانی که فاقد برنامهِ و تاکتیکهای منسجم حزبی بود، البته نمی‌توانست، خط و مرزهای کاملاً صریح و روشن این تشکیلات را از توده‌ها و ادار، که چه‌عرض‌کنیم از لیبرالها، دمکراتها و غیره و ذالک مجزاً سازد و البته نمی‌توانست چینی — سازمانی را سازمان انقلابیون حرفه‌ای بنامیم، "اقلیت" هم بیکباره نمی‌توانست خود را از شر این همه نقائص نجات دهد، والا امثال مستعفیون، تروتسکیستها، امین و فرید و غیره و ذالک، در این تشکیلات چه می‌کردند؟

امین بدین طریق می‌کوشد، سازمان انقلابیون حرفه‌ای را تا سطح یک سازمان دنباله‌رو، سازمانی فاقد برنامه و تاکتیکهای منسجم حزبی و خطوط صریح مشخص که انقلابیون حرفه‌ای را از توده‌ها و ادار متمایز سازد، تنزل دهد. درک امین در اینجا بخوبی از سازمان انقلابیون حرفه‌ای روشن می‌گردد. او نشان می‌دهد که خواهان سازمانی مستحکم، منضبط، فشرده و پنهان — کارمربک از انقلابیون حرفه‌ای نیست، چرا که به اعتقاد او این سازمان هم اکنون پانزده سال است که وجود داشته است. او در واقع در اینجا نشان می‌دهد که مدافع عقب ماندگی تشکیلاتی، و مدافع سازمانی است که اشکال زندگی ما قبل حزبی، و مناسبات محفلی بر آن حاکم باشد.

اما این هنوز پایان مطلب نیست. برای اینکه درک امین از سازمان انقلابیون حرفه‌ای و در واقع نفی آن بهتر روشن شود، به جمله‌ای دیگر از جملات گهربار ایشان گوش کنیم! امین می‌گوید: "امر" مضمونش "اور" این خواهد بود که علت این همه اشکالات اساسی را که خود رفیق توکل بدان اعتراف دارد بگردن فقدان خط و مشی و برنامه‌ها ندازیم، چون اگر برنامه نبود "چه‌با‌ید کرد؟" لنین که بود.

می‌بینید جناب امین دست به چه نظریه‌پردازیهای بدیعی زده‌اند! اگر سازمانی برنامه و خط مشی نداشته‌ایم! اگر سازمانی فاقد برنامه و تاکتیکهای منسجم حزبی بودیم! اگر سازمانی حتی اساساً تشکیلاتی نداشته‌ایم! اینها

مهم نیست. کتاب "چه باید کرد؟" لنین که بود و ما می‌توانستیم بدون برنامه و تاکتیکی‌های منسجم حزبی، بدون خط و مشی و سیاست معین، سازمان انقلابیون حرفه‌ای داشته باشیم، و "این همه اشکالات" را مرتفع کنیم.

ببخشید جناب امین، آن سازمان انقلابیون حرفه‌ای که بدون برنامه و تاکتیک پرولتاریائی، بدون سیاست و خط مشی معین بتواند وجود پیدا کند، در آن صورت تمام اعضاء خانواده شما هم افتخار عضویت در این سازمان انقلابیون حرفه‌ای! را خواهند داشت و آنوقت این همان جبهه‌بسی‌درو پیکری خواهد بود که شما مدافع آنید و نه سازمان انقلابیون! و این همان گرایشی است که خواهان درهم ریختن مرزهای تشکیلاتی است. این همان گرایشی است که نقائص را بدرجه فضیلت ارتقاء می‌دهد. این همان گرایشی است که خواستار برجای ماندن مناسبات کهنه و پوسیده محفلی در تشکیلات ماست و با ساخت جانی به مقابله با تسلط اشکال زندگی حزبی بر تشکیلات ما برخاسته است.

بنا بر این جناب امین! شما با نفی سازمان انقلابیون حرفه‌ای همه چیز را برملا کردید، و نشان دادید که همانند هم محفلی‌تان "فرید" پاسدار مناسبات محفلی هستید. شما نیز همانند فرید در برابر شکل نوین سازمانی، منطبق با مضمون پیشرفته کنونی تشکیلات ما ایستادگی می‌کنید و با آن مخالفت می‌کنید. بنا بر این شما بی‌جهت عصبانی نشوید و مرا متهم به تحریف نظرات فرید نکنید! آنچه که فرید تنها در یک جمله گفته بود، شما مفصلاً آنرا توضیح دادید. من به جمله نا دقیق از دیدگاه شما استناد نکرده‌ام، روح حاکم بر نوشته فرید و امین دفاع از شیوه‌های زندگی ما قبل حزبی، علیه اشکال و شیوه‌های زندگی حزبی است.

وقتی که امین سازمان انقلابیون حرفه‌ای لنین را که توکل مدافع آنست، آشکارو عیان رد کرد، دیگر چیزی پوشیده نمی‌ماند. امین با نفی و انکار سازمان انقلابیون حرفه‌ای، با نفی نقشه معین و مشخص تشکیلاتی، نشان داد که در واقع مدافع همان اکونومیستی است، که ما سالهاست علیه آن مبارزه کرده‌ایم. شعار "پیوند" بدون نقشه امین نیز بازگوکننده دید-

گاه دنیا له روانه اوست، امین در سرا سر نوشته خود چیز دیگری جز دفاع از نظرات مارتینف و کریچفسکی علیه لنین ارائه نداد.

امین که به دفاع از دیدگاه فریدبرخاسته بود، با بسط و تعمیق افکار فرید، سازمان انقلابیون حرفه‌ای را نیز نفی نمود و دنیا له روی در مسائل تشکیلاتی را آشکارا بنمایش گذاشت، روشن است، هنگامیکه امین سازمان انقلابیون حرفه‌ای را نفی می‌کند، و از اشکال کهنه و متحجر پارسا‌ری می‌نماید، لاجرم با مناسبات حاکم بر تشکیلات انقلابیون به ستیز می‌خیزد و اپورتونیسم تشکیلاتی خود را نیز بنمایش می‌گذارد.

۲- امین بمثابه مدافع اصل تشکیلاتی اپورتونیست‌ها از مختاریت علیه مرکزیت و از دمکراتیسم علیه "بوروکراتیسم" دفاع می‌کند.

لنین می‌گفت: "بوروکراتیسم در مقابل دمکراتیسم همان مرکزیت در مقابل مختاریت و همان اصل سازمانی سوسیال دمکراسی انقلابی در مقابل اصل سازمان اپورتونیست‌های سوسیال دمکراسی است. اصل اخیر می‌کوشد از پارتی‌ها به با لایرود به این جهت در هر جا و به هر میزانی که ممکن است از مختاریت یا "دمکراتیسمی که به آنها رشیم می‌رسد (این در مورد کسانیکه بمراتب بیشتر از عقلشان زور می‌زنند) دفاع می‌کند. اصل اول می‌کوشد، مبنای کار را از بالا بگیرد و به همین جهت در توسعه حقوق و اختیارات مرکزیت نسبت به جزء می‌کوشد" (یک‌گام به پیش، دوگام به پس)

امین که قبلاً به این نتیجه رسیده بود برنامۀ مضمون طبقه‌ای یک سازمان و موسسه را تعیین نمی‌کند، بلکه ترکیب طبقه‌ای اعضا و چگونگی پیوند تعیین کننده است و از همین رو به نفی سازمان انقلابیون حرفه‌ای بعنوان سازمانی "فاقد مضمون طبقه‌ای" پرداخت و سازمان انقلابیون حرفه‌ای را سازمان روشنفکران معرفی کرد، در ادامه بحث‌های خود با دفاع از اصل تشکیلاتی اپورتونیست‌ها یعنی ساختن حزب از "پارتی‌ها به بالا" و با نتیجه دفاع از مختاریت علیه مرکزیت، دمکراتیسم علیه "بوروکراتیسم" اپورتونیسم تشکیلاتی خود را آشکارا رو عیان به نمایش می‌گذارد. امین که در همه زمینه‌ها به بسط و تعمیق افکار فرید دست زده است،

در زمینه مناسبات درونی یک تشکیلات کمونیستی واصل سانترالیسم — دمکراتیک که یک مکانیسم حیاتى سازمان انقلابیون حرفه‌ای محسوب می — گردد، آشکارتر و عریا نتر از فریدرک لیبرالی و محفلی خود را در این زمینه بنمایش می‌گذارد. او اساساً مه‌پیشنهادی کمیته مرکزی سازمان را مورد انتقاد قرار می‌دهد، و آه و ناله سر می‌دهد که "مرکزیت پیروی کورکورانه را می‌خواهد. این اساساً مه یک "سازمان بوروکراتیک است. مرکزیت "تمکین کورکورانه به قواعد و مقررات آئین نامه و انضباط کاغذی" را می‌خواهد. کمیته مرکزی "همه‌گونه اختیارات را بخود "تفویض کرده است. "امحاء هر گونه دمکراتیسم" و "تمرکز بوروکراتیک" و تبدیل شدن اعضا به کسانی که "در خدمت افرادند" و "آدمهای مطیع، ترسو، خودپسند و چا پلوسی" هستند، یا عبارت گویا ترتیب تبدیل شدن آنها به "پیچ و مهره" از دیگر اعتراضات امین است. او فریاد بر می‌آورد که "اساس سانترالیسم دمکراتیک در حزب یعنی اصل حق انتخاب کردن و انتخاب شدن" در اساساً مه نفی شده است و می‌گوید یک اساساً مه کمونیستی "باید اصل انتخابی بودن" را بطور کامل رعایت کند".

این همه که گفته می‌شود پورتونیسیم "در کلیه کشورهای جهان در هیچ مسئله‌ای جز مسئله سازمانی تا این اندازه یک ریخت "نیست، به با رزترین و آشکارترین شکل ممکن در نوشته امین خود را نشان داده است. ولنیین درست می‌گفت که "کا ئوتسکی تمایلات اساسی شیوه ارتدکسال و پورتونیسیم را در این مبحث یا آن "کلام دهشتناک" بیان می‌نماید: "بوروکراتیسم (در مقابل) دمکراتیسم".

کافی است که هر کس نظری کوتاه به کتاب "یک گام به پیش، دو گام به پس" اثر لنین بویژه بخش "ایسکرای نو پورتونیسیم در مسائل تشکیلاتی" بیندازد تا حتی واژه‌های همانندی را که امثال امین و فریدوما رتف و آکسلر دیکا ر گرفته‌اند، ببیند. اما برای روشن شدن دیدگاه امین با دید بحث را از این نقطه آغاز کنیم که او چه درکی از سانترالیسم دمکراتیک ارائه می — دهد. امین می‌گوید: "اساس سانترالیسم دمکراتیک در حزب یعنی اصل حق انتخاب کردن و انتخاب شدن"^{۱۲} و همچنین معتقد است که اساساً مه کمونیستی

"باید اصل انتخابی بودن" را بطور کامل رعایت کند. این است اس‌اسا،
و چکیده نظرا مین در مورد سا نترالیسم دمکراتیک .

جناب امین که در جهت بسط و تعمیق افکار فرید، آشکارا به نفس
سازمان انقلابیون حرفه‌ای رسید، و نشان داد که در واقع امر مدافع سازمان
وسیع کاری "اکونومیستهاست، در زمینه درک از سا نترالیسم دمکراتیک
افکار فرید را بسط و تعمیق می‌بخشد و یک گام از او فراتر می‌گذارد. در حالیکه
فرید از "دمکراسی" درون تشکیلاتی جنبه‌صوری آنرا می‌فهمید و برای مبنای
به اصل انتخابی بودن می‌پرداخت، اکنون امین اس‌اسا "سا نترالیسم
دمکراتیک" را "اصل حق انتخاب کردن و انتخاب شدن" تعریف می‌کند،
خواهان اجرای "اصل" انتخابی بودن "بطور کامل و بی‌کم و کاست می‌باشد
آنچه که در نظرا اول در تعریف امین از سا نترالیسم دمکراتیک جلب توجه می-
کند، این است که او از دو جزء لایتجزای سا نترالیسم دمکراتیک، تنها
یک جزء آنرا دیده و جزء دیگر آنرا بکلی حذف نموده است، و بنا بر این اساس
سا نترالیسم دمکراتیک را "اصل حق انتخاب کردن و انتخاب شدن" می‌داند
ثانیا تا بدانجا پیش می‌رود که خواستار رعایت "اصل انتخابی بودن" بطور
کامل است. پس زنده باد ما رتینف! که اس‌اسا را "بر اصل انتخابی" بود
می‌گذاشت و خواستار اجرای هر چه که ملتر و وسیعتر اصل انتخاب کسردن و
انتخاب شدن بود.

بر طبق تعریفی که جناب امین از سا نترالیسم دمکراتیک ارائه می-
دهد، احزاب بورژوازی نیز بی چون و چرا مجری این اصل اند، چرا که اس‌اسا
سا نترالیسم دمکراتیک را که عبارت باشد از پذیرش "اصل حق انتخاب کردن
و انتخاب شدن" پذیرفته اند و قطعا در حزب سوسیالیست جناب میتسنان در
فرانسه، یا حزب کارگردان انگلیس و حزب دمکرات کردستان ایران کامل
ترین نوع سا نترالیسم دمکراتیک برقرار است، چون آنها هم اس‌اسا
سا نترالیسم دمکراتیک را که عبارت باشد از "اصل حق انتخاب کردن و
انتخاب شدن" پذیرفته اند و هم رعایت "اصل انتخابی بودن" را "بطور کامل"
در اس‌اسا پذیرفته اند. این برداشت امین از سا نترالیسم دمکراتیک

برداشت کا ملا بورژوازی است. اما یک ما رکسیست سانترال ایسم دمکراتیک بعنوان یک اصل اساسی تشکیلاتی، و یک مکانیسم حیاتی زندگی حزبی هبری متمرکز بر پایه دمکراسی درون سازمانی و دمکراسی تحت رهبری مرکز "می‌دانند و بروحدت دیا لکتیکی، این دو جزء تا کید می‌کند. یک سازمان نیستی بمنظور سازماندهی و رهبری مبارزه طبقاتی پرولتاریا برهبری مرکز نیا زدارد و این رهبری متمرکز بر پایه دمکراسی درون تشکیلاتی است. اما دمکراسی درون تشکیلاتی تنها تحت رهبری متمرکز، بر مبنای یرش سانترال ایسم، نیا زها و مقتضیات تمرکز معنا می‌دهد. یعنی مصالح حزب لبقه کارگر فرا تراز هر نوع دمکراتیسمی است. بر همین مبناست که در جنبش سیال دمکراسی کارگری دودرک اساسا متفاوت از این مسئله وجود داشته است. درک ما رکسیستی لنین و درک اپورتونیستی اکونومیستها و منشویک-لنین در اثر خود "چه با ید کرد؟" چندین صفحه را به در نظر اکونومیستها اختصاص می‌دهد که همانند امین اساسا بر اصل انتخاب کردن و انتخاب ان، از طریق جلسات وسیع همچون کنفرانسها قرار می‌دادند، و خواستار ماییت کامل اصل انتخابی تحت هر شرایطی بودند. او مفصلا ماییت اپورتونیستی این دیدگاه را مورد بررسی قرار می‌دهد و سرانجام نتیجه می‌گیرد:

"یگانها اصل جدی سازمانی برای کارکنان جنبش ما باید عبارت باشد از: پنهنکاری بسیار شدید، گزین کردن دقیق اعضا و آماده نمودن انقلاب-یون حرفه‌ای. هرگاه این صفات موجود باشد، چیز دیگری هم تا مین خواهد زد که از "دمکراتیسم" بالاتر است و آن: اعتماد در فیقانه در بین انقلابیون است و این موضوع برای ما ضرورت قطعی دارد. زیرا در روسیه ما نمی‌توانیم نظارت دمکراتیک همگانی را جایگزین آن ساخت. اشتباه بزرگی بود، اگر مور می‌شد که عدم مکن نظارت حقیقی "دمکراتیک" باعث می‌شود که اعضای سازمان انقلابی مورد نظارت قرار نگیرند. البته آنها وقت این را ندارند. در اطراف شکل‌های با زیچهای دمکراتیسم (دمکراتیسم در میان هسته شده‌ای از رفقا تیکه به یکدیگر اعتماد کامل دارند) بیاندیشند. ولی حس سئولیت در آنها بسیار شدید است و ضمنا از روی تجربه بر آنها معلوم شده است

که سا زمان انقلابیون حقیقی برای اینکه گریبان خویش را از دست یک عضو
 ناشایست خلاص کنند از هیچگونه وساطتی روگردان نخواهد بود. وانگهی در
 کشور ما یک افکار عمومی مربوط به محیط انقلابی روس (وبین المللی) وجود
 دارد که بقدر کافی ترقی نموده از خود دارای تاریخ طولانی است و هر
 گونه انحرافی از وظیفه رفاقت را با قساوت بی‌امان مجازات می‌نماید
 ("دمکراتیسم" هم‌معنی دمکراتیسم حقیقی نه با زیچهای بمثابه جزئی از کل
 داخل در این مفهوم رفاقت است!) همه اینها را در نظر بگیرید، آنوقت بوی
 تعفن ژنرال بازی مهاجرین مقیم خارج را از این گفتگوها قطعنا مه‌های
 مربوط به تمایلات ضد دمکراتیک حس خواهید کرد. ("چه باید کرد؟ - لنین)
 کسی که قبل از هر چیز در پی داشتن سازمانی از انقلابیون حرفه‌ای
 باشد که بتواند مبارزه‌های بخش پرولتاریا را رهبری کند، و تا به
 "دمکراتیسم حقیقی نه با زیچهای" باشد "یگانهاصل جدی سازمانی" را پنهان
 کاری بسیار شدید، گزین کردن دقیق اعضا و آماده نمودن انقلابیون حرفه-
 ای "می‌داند و هرگاه این خصوصیات فراهم شد، چیز دیگری هم فراهم می‌گردد که
 از "دمکراتیسم" اکونومیستهای روسی و همفکران آنها مثال امین و فرید
 بالاتروبا ارزش تراست و آن "اعتمادرفیقا نه در بین انقلابیون" است.
 تنها این اعتمادرفیقا نه است که اعضای چنین سازمانی را از اندیشیدن
 "در اطراف شکل‌های با زیچهای دمکراتیسم" بی‌نیاز می‌سازد و هنگامی که
 صحبت از دمکراتیسم در میان است، همان دمکراتیسم حقیقی است که خود به
 مثابه جزئی از کل داخل در این مفهوم رفاقت است "من در مقاله "اپور-
 تونیس" است اینبار در مسائل تشکیلاتی" مفصلاً این "دمکراتیسم حقیقی" را
 که بر پایه "اعتماد متقابل و رفیقا نه" بنا می‌گردد، بعنوان کاملترین نوع
 دمکراسی درون تشکیلاتی مورد بررسی قرار داده‌ام و شما نیز آنرا از دمکراسی
 صوری، با زیچهای مضر و شرم‌آور مثال امین که خواستار رعایت کامل حقوق
 انتخاب کردن و انتخاب شدن بعنوان اساسی سا نترالیسم دمکراتیک هستند
 روشن ساختن و نتیجه گرفتیم: "روشن است که در ایران جنبه صوری اصل
 دمکراسی نمی‌تواند عملی گردد بلکه دمکراسی بر پایه اعتماد متقابل و

بقا نه دريك سا زمان متشكل از انقلابيون حرفه‌اي عملی مي‌گردد كه
راي مكا نيسم‌هاي خاص خود مي‌باشد. مكا نيسم د مكراسي حزبي بحسث و
نتقاد است. اين است جوهر د مكراسي تشكيلات پرولتري كه هر دو در ماه ۳۲
اسنا مه پيشنها دي كميته مركزي سا زمان بر آنها تصريح وتا كيد شده است.
بل د مكراسي تعاليم و آموزشهاي لنين در باره حزب مستلزم حق بحسث و
ارزهايدئولوژيك است. . . . حق بحسث ومبارزه ايدئولوژيك در همان حال
ضمن انتقاد است كه بنويه خود بر اساس انتقاد و انتقاد از خود تكامل
پايد.

امامين كه مصمم است درهمه عرصه‌ها افكار فريدرابسط وتعميق ببخشد،
"واكيدا" خواستار اجراي جنبه‌صوري د مكراسي، تقليل سا نتراليسم
مكراسي تا حد "اصل حق انتخاب كردن و انتخاب شدن" است ومي‌گويد
اسنا مه كمونيستي "بايد" اصل انتخابي بودن را بطور كامل رعايت كند.
جناب امين كه اينهمه در نوشته‌اش با نفرت وانزجار از "اعتماد كامل
نيقانه" سخن بميان مي‌آورد، ماهيت تفكرات خود را آشكارا به نمايش مي -
ذارد ويگانه اصل جدي سا زمان را رعايت كامل اصل انتخاب شدن وانتخاب
ردن مي‌داند.

لنين با جمع بندي تجارب عملي جنبش سوسيال د مكراسي در روسيه ،
حت استنتاجات تئوريك بلشويكها را در "چه بايد كرد؟" و "يك گام به پيش
و گام به پس" نتيجه مي‌گيرد ومي‌گويد: "مانمايندگان سوسيال د مكراسي
اميان "اكثريت" مكرر گفته ايم كه د مكراسي تيزه شدن كامل حزب در شرايط
ارمخفي امكان پذير نيست و در چنين شرايطي "اصل انتخابي" يك عبارت -
بر دازي محض است وتجربه گفتار ما را تا كيد کرده است ما ما بلشويكها
ميشه پذيرفته ايم كه در شرايط جديد هنگاميكه آزاديهاي سياسي بدست آيد
ذيرش اصل انتخابي ضروري خواهد بود." (تجديد سا زمان حزب - لنين)

واين جمع بندي لنين نيز هما نندپتكي است كه بر سر امين فرود مي -
يد وتيري است كه مستقيما قلبش را نشانه مي‌رود. اما امين سخت به اعتقاد
بوديا ببنداست و فرياد مي‌زند: "اصل انتخابي" اساس سا نتراليسم

دمکراتیک "است"، عبارت پردازی محض "نیست"، بلکه عین حقیقت است و خلاف آن بوروکراتیسم است.

لنین می‌گوید "دمکراتیزه شدن کامل حزب در شرایط کارمخفی امکان پذیر نیست و در چنین شرایطی" اصل انتخابی یک عبارت پردازی محض است اما جناب لیبرال ژرف اندیش ما می‌فرمایند، خیر! لنین بر این اعتقاد نبوده است که در شرایط دیکتاتوری و سرکوب دیوانه‌وار "اصل انتخابی" یک عبارت پردازی محض است "دمکراتیزه شدن کامل در شرایط کارمخفی هم امکان پذیر است. بنا بر این اساس ما زمان ما باید "اصل" انتخابی بودن را بطور کامل رعایت کند." و "هنگامیکه آزادیهای سیاسی هم بدست نیامده است" پذیرش اصل انتخابی ضروری خواهد بود. "براستی که ما می‌توانیم خوب به بسط و تعمیق افکار فرید و اکونومیستهای روسی پرداخته و علاوه بر وسیع بودن، به کامل بودن آنهم رسیده است. یکبار جمع بندی لنین را با گفتار امین مقایسه کنید، تا عمق شکاف میان نظرات لنین و امین را ببینید.*

* امین می‌نویسد: "لنین در تمام طول سالهای حکومت استبداد روسیه به اصل انتخابی بودن و دمکراسی حزبی تاکید داشت و در تمام می‌اساسا ما های تنظیم شده از جانب او این اصول از طریق کنفرانسها و انتخابی بودن تمام ارگانهای رهبری حزب توسط اعضاء آن عمیقاً رعایت می‌شد." لنین می‌نویسد: "ما نمایندگان سوسیال دمکراسی حامیان اکثریت مکرر گفته ایم که دمکراتیزه شدن کامل حزب در شرایط کارمخفی امکان پذیر نیست و در چنین شرایطی "اصل انتخابی" یک عبارت پردازی محض است و تجربه گفتار ما را تاکید کرده است ۱۰۰۰ ما ما بلشویکها همیشه پذیرفته ایم که در شرایط جدید هنگامیکه آزادیهای سیاسی بدست آمد، پذیرش اصل انتخابی ضروری خواهد بود."

دو جمع بندی اساساً متفاوت، یکی جمع بندی لنین و دیگری جمع بندی امین. کاملاً روشن است که امین برای پیشبرد نظریات اپورتونیستی خود در مسائل تشکیلاتی، دست به تحریف کامل نظرات لنین و جمع بندی تجارب بلشویکها زده است.

من در مقاله "اپورتونیسیم راست اینها در مسائل تشکیلاتی"، دلائل این مسئله را که چرا "اصل انتخابی" در شرایط کا رمخفی و دیکتا توری ریان و عنان گسیخته حاکم بر ایران یک "عبارت پردازی محض" است، می توان ند بطور کامل رعایت شود، و دمکراتیزه شدن کا مل در این شرایط مکن نیست، توضیح دادم و همان نقل قول لنین را علیه اکونومیستها در این مورد که این همه امین را آزرده خاطر کرده است و مرا به "جعل" و "تحریف" تهم نموده است، ذکر کردم. اکنون با توضیحات مفصل ترا مین، بسط و تعمیق فکا ر فرید توسط او، روشن می گردد که من یک ذره در استناد به نقل قول نین اشتباه نکرده ام. و کا ملا حق داشتم، نظر فرید و اکونومیستهای روسی ایکی معرفی کنم. و برخلاف ادعای امین مبنی بر اینکه توکل "بصورتی ربط و مضحکی پاسخ لنین به اکونومیستها را در برابر "فرید قرار داده است. من کا ملا بجا و بموقع به بحث لنین علیه اکونومیستها استناد کرده ام.

اما امین که مصمم شده است، در تمام عرصه ها ایده ها و افکار فرید را بسط و تعمیق ببخشد، به همین جا اکتفا نکرده است. دفاع از دمکراتیسم علیه "بوروکراتیسم" و دفاع از مختاریت علیه مرکزیت "به همین جا خاتمه نمی پذیرد.

امین در نوشته خود مدعی است که من با استفاده از واژه کنفرانسها، جلسات وسیع و میتینگها دست به "جعل" و "تحریف" نظرات فرید زده ام — نویسد: "رفیق توکل با شیوه جعل آشکارا واژه های جلسات وسیع، کنفرانسها و میتینگها را بگونه ای بکار برده است که "توده تشکیلات" تصور کنند، این واژه ها عینا مورد استفاده رفیق نویسنده مقاله اساسا سه پیشنهادی کمیته مرکزی... "قرار گرفته است" امین در سراسر نوشته خود تلاش دارد در عین دفاع از نظریاتی که فرید عنوان کرده است، آنجا شیکه فرید بخاطر کم تجربگی اش مسائل را بشکل غیر قابل دفاعی عنوان نموده است در آنها جرح و تعدیلی پدید آورد و از عریانی اپورتونیسیم فرید بکا هد. اما در همه جا بخاطر همان بسط و تعمیق کار را خرابتر کرده است. اینک فرید همه این واژه ها را

بکا برده با شدیا نبرده باشد، هیچ تغییری در اصل مسئله مورد اختلاف پدید نمی‌آورد. فریدخواهان برگزاری کنفرانسهای منطقه‌ای است. پس کسی که در شرایط کنونی از برگزاری کنفرانسهای منطقه‌ای دفاع کند، نمی‌تواند جلسات وسیع و میتینگهای تشکیلاتی را در سطوح دیگر تشکیلات منطقه‌ای انکار کند. امین فکر می‌کند که وقتی از میتینگ صحبت می‌شود، منظور چیز و شبیه میتینگ میدان آزادی است. در حالیکه میتینگ همان نشستهای وسیع تشکیلاتی است که لازم کنفرانسهای منطقه‌ای می‌باشد. امین بیهوده تلاش می‌کند، اپورتوننیسم عیان و آشکار فرید را پنهان بدارد، چرا که خود او عریان تر و آشکارتر از فرید درک لیبرالی و غیر مارکسیستی اش را از سازمان ترا لیسیم دمکراتیک نشان داد. امین که پیش از این خواستار دمکراتیزه شدن کامل در شرایط دیکتاتوری و اختناق حاکم بر ایران شده بود و خواستار رعایت کامل و بی‌چون و چرای اصل انتخابی شده بود، او که پیش از این توکل را متهم کرده بود که برگزاری جلسات وسیع را "جا علانه" به فرید نسبت داده است و اصل انتخابی اکونومیستها را "بی‌ربط و مضحک" به فرید نسبت داده است، پا را از نظریات فرید هم فراتر می‌گذارد، و سوای کنفرانسهای منطقه‌ای برای انتخاب کمیته‌های منطقه‌ای، خواستار تشکیل کنفرانسها برای انتخاب نمایندگان کنگره است. او برای اینکه حجت و دلیلی برای تشکیل این کنفرانسها دست و پا کند، به لنین و بلشویسم نیز متوسل می‌گردد، تا "ثابت" کند، بلشویکها هم برای انتخاب نمایندگان کنگره، کنفرانس را در اساس - نامه خود قید کرده‌اند.

امین می‌نویسد: "دمکراسی حزبی آنجا معنا پیدا می‌کند که حزب پرولتاریا به تمامی اعضاء خود امکان می‌دهد با شرکت در کنگره حزب و دخالت در کلیه تصمیمات مربوط به خط و مشی و انتخاب ارگانهای رهبری حزب "کمیته مرکزی" دخالت مستقیم داشته باشد. اصول ناظر بر چنین دخالتی بر مجموعه عواملی متکی است که پیوند عضورا با کل حزب تا امین می‌سازد. یکی از این اصول نحوه انتخاب اعضاء نمایندگان آنان برای شرکت در کنگره است، یعنی نماینده‌ای که بیان اراده، رای و تصمیم اعضاء حوزه انتخابی

در کنگره باشد، از این رو چگونگی و شیوه این انتخاب یکی از پراهمیت
 بین مسائل اصول اساسی راجع به کمیونیستی جهان بود. این
 ده است. آنچه تا کنون بمثابه یک اصل لنینی برای چنین انتخابی
 سطح حزب بلشویک و کلیه احزاب کمونیست معتبر جهان شناخته شده است.
انتخاب از طریق کنفرانسهاست که در تمام اساسیهای تنظیم شده از جانب
بین و بخصوص در شرایط استبداد روسیه برسمیت شناخته شده است. . . . وقتی
اساسیهای تنظیم شده توسط لنین در شرایط اختناق روسیه نگاه
با نداشتیم. . . . در تمام آنها تشکیل کنفرانسها برای فراخواندن کنگره
قلم نیا فتاده است."

امین که نتوانسته است، اثبات کند، تشکیل کنفرانس برای فرا-
 وان کنگره و انتخاب نمایندگان از طریق کنفرانسها در شرایط دیکتاتوری
 اختناق حاکم عملی است، برای اثبات آن به لنین و اساسیهای حزب
 بلشویک متوسل شده است. ما به تمام اساسیهای بلشویکیها مراجعه می-
 نیم تا ببینیم، آیا آنچه که امین میگوید واقعیت دارد؟ هر کس به این
 اساسیها مراجعه کند خواهد دید که در هیچیک از این اساسیها بنسب
 بنی برای نمایندگان کنگره شرکت می کنند یا به توسط کنفرانسها
 انتخاب شوند، وجود ندارد و در همه جا تشکیل کنفرانسها برای انتخاب نما-
 ندگان کنگره از قلم افتاده است. در اساسیهای کنگره های چهارم و
 پنجم تنها گفته شده است که "انتخابات برای کنگره مبتنی بر اصول دمکرا-
 یک برگزار می شود." در کنگره ششم نیز که پس از سرنگونی تزار و بر گزارد
 می شود، این بنده اضافه می گردد که "ضوابط نمایندگی در کنگره حزب توسط
 کمیته مرکزی و با توافق کمیته های ابلاست و با در نظر گرفتن اصل نمایندگی
 سببی تعیین می شود." در اساسیهای کنگره های دیگر نیز هیچگونه صحبتی
 از کنفرانس در میان نیست.

آیا شرم آور نیست که کسی برای پیشبرد نظراتش چیزی را به لنین و
 بلشویکیها نسبت دهد که واقعیت ندارد؟ آیا شرم آور نیست که امین بنویسد:
 'در تمام اساسیهای تنظیم شده از جانب لنین و بخصوص در شرایط

استبداد روسیه" تشکیل کنفرانسها "برای" انتخاب نمایندگان برای کنگره"، به "رسمیت شناخته شده" و "از قلم‌نیا فتاده است". اما چنین چیزی واقعیت نداشته باشد؟

وقتی که کسی به خود اجازه دهد بدون ارائه سند و مدرک هر چه دلش خواست به این و آن نسبت دهد، لاجرم استنادش به لنین نیز سند و مدرکی لازم ندارد. اما اینکه چرا در اساسنامه‌هایی که توسط لنین تنظیم شده، تشکیل کنفرانسها برای انتخاب نمایندگان کنگره نمی‌توانست بصورت یک بنده اساسنامه‌ای ذکر گردد و بر آن تاکید شود، وابسته به شرایط روسیه بود، همانگونه که ما نیز نمی‌توانیم در شرایط کنونی این شکل انتخاب را در اساسنامه بگنجانیم. واقعاً که امین از جهات مختلف افکار فرید را بسط و تعمیق داده است و جادارد بویژه با توجه به شیوه‌هایی از نوع استنادهای امین به لنین و بلشویکها، امین "ایسم" نام بگیرد.

جناب امین پس از آنکه با استناد غیر واقعی به اساسنامه‌های بلشویکها نتیجه گرفت که انتخاب نمایندگان برای کنگره با ید از طریق کنفرانس باشد و در اساسنامه "از قلم‌نیا فتد" به بحث کمیته‌های منطقه‌ای و کنفرانسهای منطقه‌ای برای انتخاب کمیته‌های مناطق می‌پردازد. او هر چند تلاش می‌کند، در این مورد نیز تعدیلی در نظرات فرید پدید آورد، اما در همین مبحث است که او عربیان و آشکاره دفاع از مختاریت علیه مرکزیت برمی‌خیزد، و دفاع از اصل تشکیلاتی اپورتونیستی ساختن تشکیلات از پائین به بالا می‌پردازد. من در مقاله "اپورتونیسم راست، این بار در مسائـل تشکیلات" توضیح دادم که با توجه به دیکتاتوری عربیان و عنان گسیخته حاکم بر ایران سازمان ما نمی‌تواند، کنفرانسهای منطقه‌ای تشکیل دهد، اما هنگامیکه امکان برگزاری چنین کنفرانسهایی وجود داشته باشد، ما قطعاً باید طرفدار برگزاری این کنفرانسها باشیم. اما چیزی که هم‌اکنون قابل پیاده کردن و عملی شدن نباشد نمی‌تواند در اساسنامه قید شود. اما امین که گویا نفهمیده است آنچه که در اساسنامه می‌آید باید قابل تحقق باشد، و اینکه هر کنگره‌ای می‌تواند در اساسنامه و برنامـه تغییراتی پدید آورد، با توجه به

تغییرات صورت گرفته درجا معه است، اصرار می‌ورزد که کنفرانسهای منطقه‌ای حتما در اسنا مه قید شود، هر چند که در شرایط کنونی نتوانیم آنرا عملی نماییم. امین که در تلاش است توجیهی برای برگزاری کنفرانسهای منطقه‌ای در شرایط کنونی پیدا کند، به مناطق و شرایط دمکراتیک و نیمه دمکراتیک اشاره می‌کند، اما هیچ توضیحی نمیدهد، که یک نمونه از این مناطق و شرایط دمکراتیک و نیمه دمکراتیک در کجای ایران می‌توان پیدا کرد. شاید منظور او کردستان باشد، اما من در این مورد نیز پاسخ می‌دهم که اگر تشکیلات ما در این منطقه کمیته‌های بخش و کمیته‌های شهرستان و غیره را که برای برگزاری کنفرانسهای منطقه‌ای باید وجود داشته باشند، می‌داشت، من در آن صورت هم می‌گفتم در شرایط کنونی، مجاز نیست که با توجه به جو پلیسی در شهرهای مختلف کردستان، و این احتمال که خطر دستگیری نیروهای تشکیلات هر لحظه وجود دارد، کنفرانس منطقه‌ای تشکیل دهیم.

شاید منظور امین از مناطق و شرایط دمکراتیک و نیمه دمکراتیک در آینده باشد. اگر در آینده چنین شرایطی پدید آید، ما حتما با این تغییراتی در اسنا مه خود پدید آوریم و کنگره‌های اضطراری غالباً بخاطر این تغییر شرایط تشکیل می‌گردند. اما منظور امین هیچیک از آنچه گفتیم، نیست، دفاع امین از مختاریت علیه مرکزیت او را و می‌دارد که هر چه فکر کنید بر زبان آورد. این دیدگاه امین هنگامی خود را بیشتر آشکار می‌سازد که او به دفاع آشکار از طرح تشکیلاتی اپورتونیستی ساختن حزب از پائین به بالا می‌پردازد.

همه می‌دانیم که ما تازه می‌خواهیم بر اساس الگوهای حزبی، کمیته‌های منطقه‌ای تشکیل دهیم. در اینجا دو دیدگاه مختلف پدید آمده است که خود را در اختلاف بر سر اسنا مه بروز داده است. یکی طرح تشکیلاتی ساختن تشکیلاتهای منطقه‌ای از بالا پائین است که در اسنا مه پیشنهادی کمیته مرکزی سازمان تبلور یافته است که هم عملی است و هم لنینی و دیگری طرح ساختن تشکیلاتهای منطقه‌ای از پائین به بالاست که امین مدافع آن است و طرحی غیر عملی و اپورتونیستی است.

جناب امین که بنحوی مدافع همان "دمکراتیسم" کاذب ساختمان حزب ازپائین به بالای اپورتونیستهاست، میگوید، کمیته مرکزی سازمان حق ندارد دست به سازماندهی کمیته‌های منطقه‌ای بزند و با تعیین اعضای اصلی کمیته‌های منطقه‌ای، آنها را سازماندهی و ایجاد تشکیلات دریک منطقه بنماید، چرا که برطبق ادعای جناب امین همانند اسنادش ما رتف ایده ساختن تشکیلات از بالا به پایین "بوروکراتیک" است. و منجر به تقویت حقوق و اختیارات مرکزیت می‌گردد. بایدهمه چیز "دمکراتیک" باشد. و برای اینکه با "بوروکراتیسم" کذائی مرکزیت و "قدر قدرتی" آن مبارزه شود، امین دوره پیشنهاده می‌کند. اولاً در آن مناطقی که شرایط دمکراتیک یا نیمه دمکراتیک است کنفرانسهای منطقه‌ای تشکیل شود، و اعضاء کمیته‌های مناطق را انتخاب کنند و در آنجا نیکه چنین شرایطی وجود ندارد قابل اجرا ترین راه این است که:

"اعضاء حوزه‌های حزبی خود مسئولین خود را انتخاب می‌کنند. از مسئولین هسته‌ها کمیته بخش انتخاب می‌شود و از ترکیب مسئولین کمیته‌های بخش کمیته‌های شهرستان والی آخر. "حال برای یک لحظه تصورش را بکنید که کنگره سازمان پیشنهاده امین را تصویب کند، مرکزیت را انتخاب کند، و پس از کنگره، مرکزیت سازمان بخواهد، کمیته‌های منطقه‌ای را سازماندهی کند، مرکزیت هیچ راه و چاره دیگری ندارد جز اینکه یک اطلاعیه صادر کند، و بگوید در تمام مناطق ایران در هر کجا که شرایط دمکراتیک و نیمه دمکراتیک وجود دارد، کسانیکه خودشان تشخیص می‌دهند، عضو سازمان هستند (چون شرط انتخاب کردن و انتخاب شدن عضویت است) جمع شوند. یک کنفرانس منطقه‌ای تشکیل دهند و کمیته منطقه را انتخاب کنند و به مرکزیت معرفی نمایند، اگر مناطق و شرایط دمکراتیک و نیمه دمکراتیک وجود ندارد قابل اجرا ترین راه این است که همه کسانیکه خودشان تشخیص می‌دهند عضو سازمان هستند، حوزه تشکیل دهند، حوزه‌ها خود بخود با هم ارتباط بگیرند، و کمیته بخش را مرکب از مسئولین حوزه‌ها تشکیل دهند، کمیته‌های بخش خود بخود یکدیگر را پیدا کنند و کمیته شهرستان را تشکیل دهند، مسئولین کمیته‌های

دفاع خود را از مختاریت علیه مرکزیت توجیه می‌کند .

نه جناب امین! این "تعداد" لازم از روی اساسنامه حزب کمونیست ویتنام اقتباس نشده است. شما اشتباه می‌کنید، و بازخواستید بیش از آنچه که عقلتان قدمی دهد اظهار نظر کنید، کار را خرابتر کردید و ایده‌های ما رفتی خود را بیان کردید. اینکه آیا کمیته مرکزی یک سازمان کمونیستی حقیقتاً برگماری را در کمیته‌ها به منظور تاثیرگذاری بر ترکیب کمیته‌ها و انتصاب اعضاء جدید را در آنها دارد راست یا نه؟ مسئله‌ای است به قدمت اپورتونیزم تشکیلاتی ما رفت - آکسلرد و مبارزه لنین علیه این اپورتونیزم، کافی است که شما به کتاب "یک‌گام به پیش، دوگام به پس" نظری بیا فکنید و ببینید که چگونه ما رفت و آکسلرد مدافع همین مختاریت بودند. شما در آنجا خواهید دید که لنین می‌گوید: "اکنون هم رفیق ما رفت آشکارا و در صفحات ایسکرای نو (شماره ۶) در مسئله مربوط به انتصاب اعضاء کمیته‌های محلی بتوسط کمیته مرکزی از همان مختاریت دفاع می‌کنند"

کافی است که شما به "سخنرانیهای لنین در نشست شورای حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه در باره برگماری در کمیته‌ها و حق کمیته مرکزی در انتصاب اعضاء جدید در آنها نظر بیا فکنید و خواهید دید که لنین با قطعنامه "ما رفت" مخالفت می‌کند و می‌گوید: "من اصولاً با قطعنامه رفیق ما رفت مخالفم - کمیته مرکزی را نمی‌شود از حق انتخاب کردن نامزدهای خودش در کمیته‌ها محروم نمود" و سپس ادامه می‌دهد: "در شرایط عادی قدرت تاثیرگذاری کمیته مرکزی را در ترکیب کمیته‌های محلی نمی‌توان محدود کرد. در اینجا گفته شده است که افرادی کمیته مرکزی را به ساختن مصنوعی کمیته‌ها متهم می‌کنند، اما مکرراتها مشابیه به ارگان مرکزی هم وارد شده است... من فکر نمی‌کنم که این امر یک دلیل کافی برای محدود کردن اختیارات کمیته مرکزی باشد."

اما جناب امین که منتهای تلاش خود را بکار گرفته است، تا اختیارات مرکزیت را هرچه بیشتر محدود کند. و از مختاریت دفاع می‌کند، حق کمیته مرکزی را در مورد برگماری در کمیته‌ها بویژه در مراحل اولیه‌ای که ما در حال ساختن

کمیته‌های منطقه‌ای هستیم، انکار می‌کنند و آنرا به حزب کمونیست ویتنام و سازمانهای دمکراتیک و غیره ذالک نسبت می‌دهند و اعمال آنرا از سوی کمیته مرکزی سازمان رواج "بی‌اعتمادی" می‌نامند. حتماً هم محفلی امین در فلان کمیته نسبت به این برگماری رنجیده است و بی‌اعتمادی شده است. من دیگر به مشکلات عملی که از این ایده‌های درخشان! امین عاید کمیته‌ها می‌گردد، سخن نمی‌گویم.

خیر! جناب امین امروزه کمیته مرکزی سازمان باید قطعاً از حقوق برگماری در کمیته‌ها برخوردار باشد، و هنگامیکه تشکیلاتی که ما در پی بنای آن هستیم، پدید آید، قطعاً در آن شرایط دیگر اساساً نیازی به ذکر چنین بندی وجود نخواهد داشت. اما ایده‌هایی که شما امروز مطرح می‌کنید، بیان چیزی جز دفاع از مختاریت نیست. تمام آنچه را که امین در دفاع از "کنفرانسها" "اصل انتخابی" محروم کردن مرکزیت از حق برگماری در کمیته‌ها و تخطئه اساساً سنا مه‌بنا بوروکراتیسم برای ما دارد، بیان یک اصل تشکیلاتی — اپورتونیستی است که مدافع ایده‌هاست. مختار حزب از پائین به بالا است. در حالیکه اصل تشکیلاتی کمونیستی، مدافع ایده‌هاست. مختار حزب از بالا به پائین است. یکی در جهت تضعیف مرکزیت و دفاع از مختاریت حرکت می‌کند و دیگری در جهت تقویت هر چه بیشتر مرکزیت و آنچه که امین "بوروکراتیسم" می‌خواند.

لنین این اصل را جامع و کامل در اشرف خود "یک‌گام به پیش، دوگام به پس" چنین جمع‌بندی کرده است: "آنچه برای من اهمیت دارد اینست که در اینجا تمایل مسلم دفاع از مختاریت در مقابل مرکزیت را بمثلاً به یک صفت اصلی که از مختصات اپورتونیسم در مسائل سازمان نیست، متذکر گردم.

شاید بتوان گفت که یگانگانه‌کوشی که برای تجزیه و تحلیل مفهوم بوروکراتیسم می‌شود این است که در ایسکرای نو (شماره ۵۳) "اصل دمکراتیک رسمی" ... در نقطه مقابل "اصل بوروکراتیک رسمی" گذارده می‌شود. این مقابله (که متأسفانه بهمان اندازه‌ها شاو به غیر ایسکرا نشیها ناکامل و ناروشن است) داده حقیقتی در درون خود نهفته دارد، بوروکراتیسم در مقابل

دمکراتیسم، همان مرکزیت در مقابل مختاریت و همان اصل سازمانی سوسیال دمکراسی انقلابی در مقابل اصل سازمانی اپورتونیسته‌ای سوسیال دمکراسی است. اصل اخیر می‌کوشد از پائین به بالا بروید به این جهت در هرجا و بهر میزانی که ممکن است از مختاریت یا "دمکراتیسمی" که به آن رشیسم می‌رسد (این در مورد کسانیکه بمراتب بیش از عقلشان زور می‌زنند) دفاع می‌کند. اصل اول می‌کوشد مبنای کار را از بالا بگیرد (و به همین جهت در توسعه حقوق و اختیارات مرکزیت نسبت به جزء می‌کوشد. در دوران پراکندگی و محفل بازی یک چنین مقام فوقانی که سوسیال دمکراسی انقلابی می‌کوشید آنرا مآخذ تشکیلاتی خود قرار دهد، ناگزیری از محفل‌هایی بود که بنا بر فعالیت و پیگیری انقلابی خود از همه متنفذ تر بود (در قضیه مورد بحث ما سازمان ایسکرا) در دوران که وحدت واقعی حزب عملی می‌شود و ضمن این وحدت محفل‌ها منسوخ می‌گردند، یک چنین مقام فوقانی ناگزیر کنگره حزبیست که ارگان عالی حزب به‌شمار می‌رود. کنگره در حدود امکان تمام نمایندگان سازمان‌های فعال را متحد می‌کند و با تعیین موسسات مرکزی (که اغلب ترکیب آن طور است که بیشتر موجب رضایت اعضا پیشرو حزب است. تا اعضاء عقب‌مانده آن و بیشتر مورد پسند جناح انقلابی آنست تا جناح اپورتونیستی) آنها را تا کنگره بعدی مافوق قرار می‌دهند...." (تاکید از من است)

ایده‌های امین بیان واقعی همان اصل سازمانی اپورتونیسته‌ها است که می‌خواهد از پائین به بالا بروید بنا بر این در همه جا می‌خواهد تا سرحد ممکن مرکزیت را تضعیف کند، و از مختاریت دفاع نماید، و بی‌تردید باید هم ساختن حزب از بالا به پائین بنظر مثال فرید و امین "بوروکراتیک" آید! این دفاع امین از مختاریت و تضعیف و محدود کردن مرکزیت در همه جا کار را به سازمان شکنی تحریف اصل دمکراتیک و آن رشیسم می‌کشد، سطر سطر نوشته امین بیان چیز دیگری جز سازمان شکنی، تخطئه مرکزیت و آن رشیسم نیست.

این آن رشیسم مختص امین نیست، مختص فرید نیست. مگر رحیم را فراموش کرده‌اید، از مبارزه علیه "بوروکراتیسم" و "ولایت فقیه" مرکزیت و

نفی همه چیز آغا ز کرد، از مختار ریت و "سا زماندهی خود برای انقلاب" دفاع نمود، کار را به سازمان شکنی و آنارشیسم کشاند و بولتن مباحثات شماره ۱ نیز عریا نترین شکل بروز آنارشیسم حتی در مبارزه ایدئولوژیک بود. امین نیز نه فقط در مضمون بلکه حتی در شکل نوشته خود با رزترین نمونه آنارشیسم را بنام مبارزه ایدئولوژیک بنمایش گذاشته است. امین آنارشیسم نتیجه حتمی واجتنابنا پذیر دفاع از مختار ریت امین علیه مرکزیت است. امین مختار ریت نیز نتیجه و محصول تلاشهای امین در مبارزه علیه بوروکراتیسم و دفاع از "دمکراتیسم است. و این همه محصول دفاع امین از عقب ماندگی سازمانی، و مخالفت و دشمنی با سازمان منضبط، فشرده و پنهانکار مرکب از انقلابیون حرفه‌ای است. امین در همه جا وفاداری کامل خود را به اپورتونیسیم تشکیلاتی ما رتف نشان داد. "تلاشهایی که برای تجزیه و تحلیل و تعریف دقیق "بوروکراتیسم" منفور بعمل می‌آید، ناگزیر کار را به مختار ریت می‌کشاند. کوششهایی که برای "عمیق ساختن" و استدلال آن بعمل می‌آید بطور اجتنابنا پذیری کار را به توجیه عقب ماندگی، دنیا لهروی و عبارت پردازی های ژبروندونیستی می‌کشاند. بالاخره بعنوان یک پرنسیپ منحصر بفرد و واقعا مشخص... پرنسیپ آنارشیسم نمایان می‌شود. "به تمسخر گرفتن انضباط پیروی نمودن از ایده مختار ریت - آنارشیسم و اینست آن نردبانی که اپورتونیسیم تشکیلاتی ما از پله‌ای به پله دیگر آن جسته و با مهارت از زیر بار هرگونه فرمول بندی اصولی خودشان خالی می‌کند. " (یک گام به پیش، دو گام به پس - لنین)

اما من به عکس امین به این علت از اساسا سنا مه پیشنهادی کمیته مرکزی سازمان دفاع می‌کنم که بیان اصل تشکیلاتی کمونیستی است و خواستار ساختن حزب از بالا به پایین است. من بعنوان مدافع اصل سازمانی کمونیستی خواستار توسعه حقوق و اختیارات مرکزیت نسبت به اجزاء هستم و همه کسانی را که از "قدر قدرتی کمیته مرکزی" انضباط کورکورانه، مرکزیت فعال ما یثاء و غیره و ذالک سخن می‌گویند، اپورتونیست می‌نامم. من بویژه امروز از دو جهت تقویت هر چه بیشتر کمیته مرکزی سازمان و

حقوق و اختیارات آنرا ضروری می‌دانم. نخست اینکه ما با دست‌یابی به یک برنامه و یک مجموعه تاکتیکی‌های منسجم‌حزبی، با دیدگاه‌های سریعی در جهت ساختن یک تشکیلات حزبی برداریم، با دیدمبارزه‌بیرحمانه‌ای را علیه اشکال زندگی و مبارزه‌ما قبل‌حزبی، سازمان‌دهیم، کنگره‌با‌یدآ‌نچنان اختیاراتی به کمیته مرکزی منتخب سازمان بدهد که قادر باشد با قدرت تمام این تشکیلات را بنا کند. محفل‌های خانوادگی امثال امین و فرید را درهم بشکنند، و شیوه زندگی ما قبل‌حزبی را از تشکیلات ما جا‌روب‌کند.

دوما - دیکتاتورری عربیان و تروریستی حاکم‌برایران، تقویت هرچه بیشتر حقوق و اختیارات کمیته مرکزی سازمان را ایجاد می‌کند بنا بر این - من گذشته‌از این‌که بعنوان مدافع اصل تشکیلاتی کمونیستی مدافع توسعه حقوق و اختیارات مرکزیت هستم، بویژه با توجه به شرایط کنونی جامعه، بر این مسئله بیشتر پایی می‌فشرم.

اما امثال امین و فرید با یدهم از محدود شدن هرچه بیشتر حقوق و اختیارات و تضعیف مرکزیت و انضباط دفاع‌کنند، چرا که مسئله مرگ و زندگی اپورتونیسم و دفاع از عقب‌ماندگی سازمانی، محفل‌بازی، فراگسیونیسم و دسته‌بندی در میان است.

تنها ببینید، چه واکنش خشمگینانه‌ای امین و فرید بر سر این ماده ۱۳ اساسنامه پیشنهادی کمیته مرکزی از خودشان نشان داده‌اند که می‌گوید: "دفاع قاطع از وحدت و انسجام سازمان که شرط اصلی توان و قدرت آن است و مبارزه علیه هرگونه محفل‌گرائی، دسته‌بندی و فراگسیونیسم از وظایف خطیر هر عضو می‌باشد."

امین و فرید هر دو در نوشته‌های خود شدیداً با گنجاندن این بند در اساسنامه مخالفند و توجیهات بدیعی برای آن دست‌وپا می‌کنند. چرا آنها اینهمه با این بند مخالفند؟ امین استدلال می‌کند که دفاع قاطع هر عضو از وحدت و انسجام سازمانی و مبارزه علیه هرگونه محفل‌گرائی و دسته‌بندی منجر به "بی‌اعتمادی" و "بدبینی" می‌شود. امین حتی پا را از اینهمه فراتر می‌گذارد، آنرا "توطئه‌گرانه" می‌داند و از "کشف توطئه" سخن می‌گوید: امین

آنجا نیکه بحث بر سر اعمتاً در فیها نه بعنوان اصلی فراتر از هرگونه
 "دمکراتیسم" بمیان می‌آید، اعمتاً در فیها نه را به مسخره می‌گیرد، اما
 هنگامیکه پای دفاع از منافع محفلی و فراگسیونیسم بمیان می‌آید می‌گوید
 با این ماده "بجای اعمتاً در فیها نه" بدبینی سرپای تشکیلات را فرامی
 گیرد. "چه شده امین بیکبار هیاد" اعمتاً در فیها نه "افتاد. امین که به
 خوبی می‌داند، اساساً مه‌پیشنها دی کمیته مرکزی سازمان، تیشه به ریشه محفل
 بازان و فراگسیونیستها زده است، دل آزرده شده و مبارزه علیه هرگونه
 محفل‌گرائی و فراگسیونیسم را به تفکر مکانیکی نسبت می‌دهد. اعضاء
 تشکیلات باید دفاع از وحدت و انسجام سازمان را به کناره‌بند، چشمان خود
 را بروی محفل بازی امثال فرید و امین ببندند، تا منجر به "بدبینی" محفل
 بازان و فراگسیونیستها نشود، و متهم به توطئه‌گری نشوند. پس معلوم می
 شود که چرا امین و فرید اینهمه با مرکزیت مخالفند چرا از "قدر قدرتی کمیته
 مرکزی" سخن می‌گویند. چرا از "بوروکراتیسم" اساساً مه‌سخن بمیان می‌آورند
 و چرا از مختاریت دفاع می‌کنند، اینان پاسداران مناسبات محفلی و اشکال
 زندگی ما قبل حزب‌بانی اند. مبارزه علیه محفل بازی و فراگسیونیسم، "توطئه
 گری است"، روشن فکر خرده بورژوازی که سالها زندگی خود را در محفل‌های
 کپک زده سپری کرده باشد، و زندگی اش با محفل بازی عجین شده باشد، نمی
 تواند مبارزه علیه محفل بازی را "توطئه‌گری" بخواند. آیا فریادهای امین
 مبنی بر اینکه مرکزیت می‌خواهد، اعضاء حزب را به "توطئه‌گران" تبدیل کند
 به شکل دیگر همان بیان اپورتونیستها نیست که می‌گفتند: لنین می‌خواهد
 "مجموعه اعضاء حزب را به مجموعه توطئه‌گران محدود کند." (یک‌گام به پیش،
 دوگام به پس - لنین) پاسداران مناسبات محفلی، در همه جا مناسبات حزبی
 و تشکیلات انقلابیون حرفه‌ای را که با محفل بازی و فراگسیونیسم قطع رابطه
 کرده باشد، سازمان توطئه‌گران و مجموعه اعضاء حزب را توطئه‌گر می‌نامد. پس
 روشن می‌گردد چرا امین که انفرادمنشی تا مغز استخوانها پیش رسوخ کرده
 است انضباط آهنین و مرکزیت نیرومند را بوروکراتیسم می‌خواند. این همان
 انفرادمنشی است که با جمع‌گرائی پرولتری بیگانه است. * (زیر نویس در صفحه بعد)

این همان دفاع از محفل بازی و اشکال زندگی ماقبل حزبی در برابر اشکال مبارزه و شیوه زندگی حزبی است. اکنون دیگر بکلی روشن شده است که امین بانفی سازمان انقلابیون حرفه‌ای و دنیا لهر روی در مسائل تشکیلاتی، دفاع از مختاریت علیه مرکزیت، نالیدن از بوروکراتیسم کذائی یک هدف را دنبال کرده است. دفاع از اشکال زندگی ماقبل حزبی، دفاع از محفل بازی، و دفاع از عقب ماندگی تشکیلاتی، این است جوهر تمام نظریات امین در سراسر نوشته او که می‌توان آن را در یک جمله خلاصه کرد، دفاع از اپورتونیسم تشکیلاتی.

امین بهر موضوعی که می‌پردازد و به هر استدلالی که متوسل می‌شود، بیشتر اپورتونیسم خود را آشکار می‌سازد. او که در سر تا سر نوشته خود به دفاع از مختاریت علیه مرکزیت، دمکراتیسم علیه "بوروکراتیسم" برخاسته است، در تمایل لایلات ضد "مرکز" تا بدانجا پیش می‌رود که بر سر مسئله عضوگیری نیز امین تمایل خود را آشکارا بنمایش می‌گذارد و در اینجا نیز برای پیشبرد مقاصد خود به تحریف متوسل می‌شود. امین با استناد به تبصره ماده ۹۱ و نیز ماده ۹۱ چنین نتیجه می‌گیرد که کمیته مرکزی سازمان حق گزینش را از کمیته‌های * زیر نویس صفحه قبل: در اساسنامه‌های احزاب کمونیست مثل اساسنامه پیشنهادی کمیته مرکزی سازمان یک بنده و وظائف اعضا سازمان درباره مبارزه علیه فراگسیونیسم اختصاص یافته است، و به اشکال مختلف این بند بیان شده است. از جمله در اساسنامه حزب کمونیست کوبا در بخش مربوط به وظائف اعضا گفته شده است هر عضو وظیفه دارد: "به تقویت وحدت ایدئولوژیک و آرگانیک حزب و پالایش صفوف آن کمک کند. با فراگسیونیسم مخالفت کند، و از حزب علیه نفوذ افرادیکه لایق افتخار عضویت در صفوف حزب نیستند، دفاع نماید."

و همچنین در مبحث سانترالیسم دمکراتیک گفته می‌شود: "وجود فراگسیونها در داخل و خارج شاخه‌ها و سازمانهای حزبی با اصول تشکیلاتی آن مغایرت دارد. بنا براین تشکیل فراگسیونها و تعلق داشتن به فراگسیونها یک اطلاع داشتن از آنها بدون بقیه زیر نویس در صفحه بعد

منطقه‌ای سلب نموده و می‌نویسد: "سپردن اختیار حق‌گزینش از کمیته‌های منطقه به کمیته مرکزی در حقیقت تلاشی است برای از هم‌پاشی این ارتباط ارگانیک در حزب." نخست ما عین تبصره ماده ۶ و ماده ۹۱ را ذکر می‌کنیم، تا تحریفات امین و نیز تمایلات ضد مرکزیت را در او نشان دهیم:

در تبصره ماده ۶ اساساً مه‌پیشنهادی کمیته مرکزی سازمان گفته شده است: "در شرایط کنونی قبولی عضویت کلیه‌کاندیداهای عضویت بایستی به تصویب کمیته مرکزی سازمان برسد." و در ماده ۹۱ گفته می‌شود: "تصویب پیشنهادات مبنی بر عضویت یا اخراج اعضا بعهده کمیته مرکزی است." امین معتقد است که طبق این تبصره و ماده، اختیار حق‌گزینش از کمیته‌های منطقه‌ای به کمیته مرکزی سپرده شده است. از دو حال خارج نیست یا امین آگاهانه دست به تحریف زده است، و یا اینکه در اینجا نیز خواسته است بیش از آنچه که عقلش قدمی دهد، اظهار نظر کند، بنا بر این واژه‌های "گزینش" و "تصویب" را یکی گرفته است.

در ماده ۶ اساساً مه‌پیشنهادی گفته شده است، کمیته‌ها در مورد قبولی عضویت‌کاندیداهای عضویت تصمیم می‌گیرند. تبصره این ماده حق‌گزینش و تصمیم‌گیری را از کمیته‌ها سلب نکرده بلکه با توجه به کیفیت کنونی تشکیلات، برای این مسئله تاکید دارد که این گزینش یا همان "قبولی عضویت‌کاندیداهای عضویت" که از سوی کمیته‌ها انجام می‌گیرد، باید به تصویب کمیته مرکزی سازمان برسد. رویه‌ای که هم‌اکنون نیز در سازمان متداول است، هر کمیته‌ای خود افرادی را بعنوان کاندیدای عضویت می‌پذیرد، و از میان کاندیداهای کسانی را که شایسته عضویت تشخیص می‌دهد، گزین می‌کند و به تصویب مرکزیت می‌رساند. ماده ۹۱- نیز بر همین مسئله تاکید دارد. اینکه چرا در این تبصره بر "شرایط کنونی" تاکید شده، سوای آنچه که ذکر کردم، به بقیه زیر نویس از صفحه قبل: گزارش آن به سازمان یا شاخه مربوطه تعلق جدی از هنجارهای حزبی محسوب می‌گردد." امین و فرید که مدافع محفل-بازی و فراگسیونیسم هستند، جدا مخالفند که مبارزه علیه فراگسیونیسم به عنوان یکی از وظایف هر عضو سازمانی در اساساً مه‌قید شود!

همان دلیل که جناب امین حق گزین کردن و تصویب عضویت را به حوزه‌ها یا کمیته‌های پایین تر از کمیته منطقه واگذار نکرده است. درحالی‌که اگر ما یک حزب منسجم بودیم و در شرایط دیگری بسر می‌بردیم، می‌باستی حق گزین کردن را به حوزه‌ها یا کمیته‌های بخش، شهرستان و غیره واگذار می‌کردیم و تصمیم آنها را در مورد قبولی عضویت و یا پیشنهادهای خراج یک عضو ارگان بالا تر تصویب می‌کرد. رویه معمول در بسیاری از اساسنامه‌های معتبر چنین است. حال معلوم نیست چرا جناب امین که گزین کردن اعضا را به کمیته منطقه واگذار کرده است، تصویب یک ارگان بالاتر را لازم نمی‌داند، علتش همان دفاع از مختاریت، دشمنی کورامین با مرکزیت است. چون ارگان بالاتر از کمیته منطقه، کمیته مرکزی است.

امین پس از آنکه اپورتونیسیم خود را در مسائل تشکیلاتی با تیپیک‌ترین مختصات آن که در تمام جهان یک ریخت می‌باشد، در سراسر نوشت‌هاش نشان داد، در پایان گفتار خود عاقبت الامر حرف آخرش را نیز می‌زند، و به یکباره بیاد حبه بی دروپیکر سا زمان چریکهای فدائی خلق ایران در آغاز قیام می‌افتد. بر جدائیها و انشعابات که نتیجه حتمی و ضروری چنین تشکیلاتی بوده‌اند، افسوس می‌خورد و برای مثال "توکل" لعنت می‌فرستد.

او بدین طریق نشان می‌دهد که هر چند با یک تاخیر تلاش نمود از "اکثریت" جدا شود و خود را به "اقلیت" برساند، اما هنوز از "اکثریت" دل نکنده است. امین گذشته! زاینکه آوای شوم تمام محافل بورژوازی را علیه سازمان، در درون سازمان سر می‌دهد و از "اپیدمی انشعاب" سخن می‌راند، دست به ندبه‌وزاری می‌زند و می‌گوید: "چنین تشکیلاتی همیشه آستن انشعاب است! هر روز نه اختلاف که بقول لنین در بدنه "زورق کوچک" ما حادث شود اما مثال توکل آنقدر آنرا بزرگ می‌کنند تا تمام کشتی زیر آب رود. این‌گرایش فرقه‌ای وضعیت تشکیلات را به یک حالت غیر متعادل و تشبیه نا پذیر تبدیل نموده و هرگونه تلاش برای وحدت درونی آنرا نقش بر آب می‌سازد."

آه و ناله سر ندهید جناب امین! رشد مبارزه طبقاتی در جامعه ما مدت‌هاست که پاسخ تمام رویاهای عموم خلقی را داده است. این توکل نبود

که انشعاب وجدائی "اقلیت" و "اکثریت" را پدید آورد. "اقلیت" و "اکثریت" بیان دوخط مشی اساسا متفاوت، دوخط مشی انقلابی واپورتو-نیستی در جنبش ما است. وجدائی آنها امری حتمی، ضروری و اجتناب ناپذیر بود. البته توکل وظیفه خود می‌دانست که در این مبارزه تا سرحد توان خود علیه "اکثریت" مبارزه کند. شما دیگر از کدام "روزنه اختلاف" سخن می‌گوئید که "امثال توکل آنقدر آنرا بزرگ می‌کنند تا تمام کشتی زیر آب رود." شاید منظورتان، جریان اپورتونیستی مستعفیون یا ترسکیستی باشد. درست است است که اپورتونیستها هیچگاه صراحت ندارند، اما تمنا می‌کنم، لطفاً بفرمائید منظورتان چیست؟ لطفاً یک ذره جرات داشته باشید! شهادت داشته باشید! صراحت داشته باشید! حرفتان را صریحتر بنیدوبه امثال توکل بگویید که کدام اختلافات کوچک را با چه کسانی بزرگ کرده‌اند. اما من به شما پاسخ می‌دهم که اینان همگی همان دعوت‌کنندگان به منجلاب بودند که شما نیز پیرو طریقت آنها شدید. ما این دعوت‌کنندگان به منجلاب را در یک مبارزه سرسخت و بی‌امان شکست دادیم و سازمان را از وجود آنها پاک نمودیم، هر چند که هنوز بقایای آنها در تشکیلات ما وجود دارند و ما مدامی باید علیه دعوت‌کنندگان به منجلاب مبارزه کنیم.

افسوس نخورید جناب امین! که همفکران شما از این تشکیلات به بیرون پرتاب شدند، ما از این انشعابات می‌دانیم که شما آنها را نتیجه بزرگ کردن اختلاف از سوی امثال توکل معرفی می‌کنید، بسیار خوشحالیم. سازمانی که می‌خواهد مظهر آگاهی طبقاتی کارگران باشد از دور ریخته شدن این عوامل بورژوازی از صفوف خود بسی خرسند خواهد بود.

امین در همین اظهار نظر اختتامیه اش نیز یکبار دیگر ما هیئت تشکیلاتی را که مدافع آنست، عریان می‌سازد. امین از سازمانی دفاع می‌کند که محل تجمع محافل، باندها و فرصت طلبان رنگارنگ باشد. امین در هر موردی که اظهار نظر کند، همان اپورتونیسم تشکیلاتی خود را عریان و عیان به نمایش می‌گذارد. از مباحثی که طی این بخش داشتیم، نتیجه می‌گیریم که امین مدافع مختاریت علیه مرکزیت، دمکراتیسم علیه بوروکراتیسم،

دنباله روی در مسائل سازمانی، انفرادمنشی روشنفکرانه و آنارشیسم است. سازمانی که امین از آن دفاع می‌کند سازمان مستحکم، متمرکز و پیکا رجوی انقلابیون حرفه‌ای نیست که بتواند مبارزه‌های بخش پرولتاریا را رهبری کند. امین از سازمان محافظ و دسته‌ها و باندها دفاع می‌کند. "بدین طریق می‌بینید که ما در محیط دیگری با همان مبارزه جناح اپورتونیستی علیه جناح انقلابی حزب در مسئله سازمانی و همان تصادم مختاریت علیه مرکزیت دمکراتیسم علیه "بوروکراتیسم" و تمایل به تضعیف و سختگیری و انضباط در سازمان علیه تمایل به تشدید آن با همان مبارزه روحیه روشنفکرنا پایداری علیه پرولتاریای پیگیر و انفرادمنشی روشنفکرانه علیه هم‌پیوستگی پرولتاری روبرو هستیم." (یک‌گام به پیش، دوگام به پس - لنین)

۳- اپورتونیسم در مسائل تشکیلاتی با اپورتونیسم در برنامه و تاکتیک توأم است.

امین که اپورتونیست بودن او را در مسائل تشکیلاتی پیش از این نشان دادیم، در نوشته خود تلاش می‌کند که خود را مدافع برنامه سازمان جا بزند و در باره تاکتیکهای سازمان نیز مطلقاً سکوت می‌کند. اما همان دفاع همه‌جانبه و از افکار و نظریات فریدنشان می‌دهد که امین نیز همانند هم‌محفلی‌اش فرید به نفی و انکار برنامه سازمان می‌پردازد. او نه تنها به نفی برنامه سازمان از سوی فریده هیچگونه اعتراضی ندارد، بلکه بعکس به دفاع از فرید بر می‌خیزد و توکل را به "توطئه‌گری" متهم می‌کند. امین می‌نویسد: "او (توکل) حتی در این نوشته با وجودیکه اساس بر خورد را روی اختلافات برنامه‌های قراردادده است، قادر نبوده و یا بخود جرات نداده است در رابطه با مسائل برنامه‌های اظهار نظری نماید و اپورتونیسم راست را در این عرصه به نقد بکشد! چرا که اگر "توده تشکیلات" نداند اقل خود رفیق توکل خوب می‌داند که سخن گفتن از "اپورتونیسم راست" در مسائل برنامه‌ای بدون استناد به مسائل مشخص فقط درکی توطئه‌گرانه است و بکار توطئه‌گران می‌آید" حال برای اینکه بر همگان روشن گردد که چه کسانی دست به "جعل" و "تحریف" و "عوام‌فریبی" و "توطئه‌گری" می‌زنند، مراجعه به اسناد بهتر از هر چیز حقیقت

را آشکار می سازد .

من در مقاله "اپورتونیسیم راست اینبار در مسائل تشکیلاتی" برای اینکه نشان دهم اپورتونیسیم فرید در مسائل تشکیلاتی با اپورتونیسیم در برنا مه مرتبط است ، به نفعی وانکار برنا مه پرولتری سازمان از سوی فرید اشاره کردم و به ذکر یک نقل قول از نوشته خود فرید پرداختم که لازمست دوباره برای روشن شدن هر چه بیشتر حقیقت عینا آنرا نقل کنم .

فرید می نویسد : "برنا مه ای که تنها بریده ای از این یا آن برنا مه موجود در جنبش کمونیستی جهانی باشد و فاقد هر گونه تحلیل عینی از جامعه بعنوان مبانی تحلیلی خود ، تنها بر اساس کلی گوییهای رایج تدوین شود ، مسلم است که نمی تواند تشکیلات را ارتقاء دهد و تبدیل به اراده شود . . . طرح برنا مه ما بجای مبانی تحلیلی خود در بسیاری موارد تئوریته لینن و سوسیال دمکراسی را جایگزین کرده است تا هیچکس جرات مبارزه ایدئولوژیک با لینن و پلخانف را نداشته باشد . بهمین دلیل نیز قبل از آنکه بتواند به عامل تحرکی در مبارزه ایدئولوژیک پیرامون مضمون برنا مه کنونی منجر گردد ، عملا پیشاپیش تمامی این مسائل را خاتمه یافته اعلام کرده است .

این شیوه ارائه برنا مه و تدوین تئوری انقلابی نه تنها نمی تواند خلاقیتی را در ما بزند بلکه سدرها ارتقاء جنبش که هیچ ، تشکیلات نیز می گردد . . . برنا مه ما قادر نگشته و نیست که بعنوان یک نقطه عطفی در حرکت سازمان تلقی شود ."

خوب توجه کنید جناب امین ! ببینید هم محفلی شما چه دسته گلی به آب داده است ، اونه تنها طرح برنا مه را یک گام به پیش نمی داند ، بلکه آنرا "سدرها ارتقاء جنبش که هیچ ، تشکیلات" می داند .

دقت کنید و ببینید فرید با دست خودش و با زبان خودش البته از روی کم تجربگی و به شکلی ناشیانه همه چیز را لودا داده است و عصیانیت و نا راحتی شما نیز از همین جا است .

دقت کنید و ببینید ، آیا من دست به "تحریف" و "توطئه گری" زده ام یا

یا شما بر نفی برنا مه از سوی فرید صحنه گذاشته‌اید! نفی و انکار مطلق برنا مه سازمان از سوی فرید تمام آن چیزی است که من می‌توانستم با توجه به نوشته خود او به آن استناد کنم. آیا مشخص تر و مستندتر از این ممکن است اپورتو- نیسم فرید را در برنا مه، که به نفی برنا مه پرولتری سازمان دست زده است، استناد کرد؟ تنها کسی که به منتهی درجه اپورتو نیسم دچار شده باشد، کسی که نمی‌خواهد وظیفه حزبی را از شیوه‌های دوست و رفیق بازی و محفل بازی تمیز دهد، ممکن است "جعل" و "تحریف" و "توطئه‌گری" را به من نسبت دهد. اما امین در اینجا تنها یک چیز را نشان داده است و این که او نیز با اپورتو نیسم فرید در برنا مه هم‌رای است. امین می‌نویسد که توکل "با وجودیکه اساس برخورد خود را روی اختلافات برنا مه‌ای قرار داده است، قادر نبوده است و یا بخود جرات نداده است در رابطه با مسائل برنا مه‌ای اظهار نظر نماید و "اپورتو نیسم را است" را در این عرصه به نقد بکشد. "امین خوب می‌داند که توکل پیش از تدوین طرح برنا مه سازمان نوشته‌های مختلفی در مورد برنا مه و مواد آن نوشته است که در سطح جنبش نیز انتشار یافته است و مرز بندی‌اش را با اپورتو نیسم چپ و راست در همه جا نشان داده است.

پس اگر کسی بخود جرات نداده باشد همانا امثال امین و فرید هستند که جیونانه و خائفانه تا مدت‌ها نظراً نشان را پنهان داشتند، طرح برنا مه سازمان را انقلابی و پرولتری نامیدند، اما به یکباره بدون آنکه یک بند آنرا نقد کنند، تبدیل به برنا مه‌ای می‌شود که "نه تنها نقطه عطفی در حرکت سازمان نبوده و نیست بلکه اساساً سدر راه ارتقاء تشکیلات که هیچ، سدر راه جنبش شده است!

امین خیلی ناراحت است که هم محفلی‌اش ناشی‌گری کرده، و تمام رویاهای امثال امین را نقش بر آب کرده است. متهم کردن توکل به "تحریف" و "توطئه‌گری" نیز ناشی از همین عصبانیت و ناراحتی امین است. اما جناب امین مطمئن باشید که اگر فرید از ذکر این چند جمله نیز خودداری می‌کرد باز هم من بصراحت عنوان می‌کردم که اپورتو نیسم فرید در مسائل تشکیلاتی با اپورتو نیسم در برنا مه و تاکتیک توأم است. هر چند که ذهن علیل

وبیما ر شما از درک یگانگی ایدئولوژیک قاصر باشد، این مسائل اکنون دیگر حکم‌القباء را پیدا کرده است که اپورتونیسیم در مسائل تشکیلاتی با اپورتونیسیم در برنا مه و تاکتیک توأم است. همین کافی است تا ما در مورد امثال امین و فریدقضاوت کنیم. ما طی چندسال مبارزه بلاوقفه دوران اخیر، بخوبی پی برده ایم که اپورتونیسیم "با فقدان اصول معین و ثابت" مشخص می‌شود و "مشکل است که بتوان مچ اپورتونیسیم را بوسیله فرمول گرفت." "اپورتونیست بنا بر ما هیت خود همیشه از طرح صریح و قطعی مسئله احتراز می‌جوید و همیشه در جستجوی نقطه منته‌قواست و مثل ما بین نظریاتی که یکی ناسخ دیگریست، می‌پیچد و می‌کوشد هم با این و هم با آن دیگری موافق باشد" (یک گام به پیش، دو گام به پس - لنین) ما اکنون به آن درجه از پختگی و کسب تجربه در مبارزه رسیده ایم که بتوان نیم اپورتونیستهای را که می‌خواهند با توسل به پیچیده‌ترین شیوه‌ها خود را انقلابی جا بزنند، بیایم و با آنها مبارزه کنیم و قطعاً اجازه نخواهیم داد دیگر اپورتونیستها در این سازمان جان بگیرند. دورانی که اپورتونیستها در درون تشکیلات سازمان چریکهای فدائی خلق ایران بنا طبقه‌کارگر، علیه طبقه‌کارگردست‌بکار شدند، بر سر جنبش آشکارا معامله کردند و آن رسوائی عظیم را ببار آوردند، برای همیشه سپری شده است. اگر امروز هم سازمان ما مجدداً اعتبار و اتوریته‌ای در جنبش کسب کرده است که امین ناگزیر است به آن اعتراف کند، تنها در سایه مبارزه بی‌امان علیه اپورتونیستها و پایبندی به آرمان طبقه‌کارگردست‌آمده است. دیگر نمی‌توان در این سازمان بنا طبقه‌کارگر علیه طبقه‌کارگر بپا خاست و پرچم اپورتونیسیم را برافراشت. بگذار امین خط مشی و سیاست انقلابی سازمان را "گرایش فرقه‌ای" بخواند و به "عقب ماندگی" متهم سازد. دست امثال امین مدتهاست که روشده است. اگر امین هزار بار تکرار کند که ما بر سر برنا مه و تاکتیک اختلافی نداریم، اختلاف بر سر مسائل تشکیلاتی است، من با صراحت عنوان می‌کنم که اپورتونیسیم امین در مسائل تشکیلاتی با اپورتونیسیم در برنا مه و تاکتیک توأم است. اگر امین از طرح صریح نظرات خود پیرامون برنا مه و تاکتیکهای سازمان

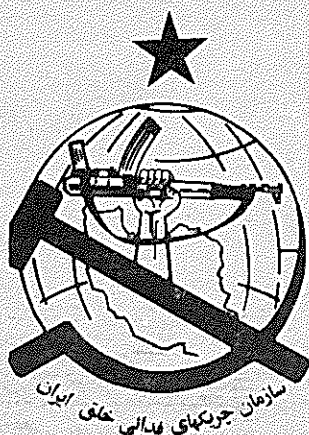
ظفره می‌رود، اما همان دفاع او از نفی برنامہ سا زمان توسط فرید خود
بیانگری اعتقادی او به برنامہ پرولتری سا زمان است .

اگر امین در حرف از برنامہ پرولتری سا زمان سخن می‌گوید، اما در
همان حال از "تلاش قابل ارزش" رفیق توکل به نمایندگی از جانب تولید
کوچک "در جریان تنظیم برنامہ" سخن بمیان می‌آورد. این نیز بی‌اعتقادی
او را به برنامہ سا زمان نشان می‌دهد .

براستی امین یا با یاد آنقدر کودن باشد که نداند توکل "بنمایندگی
از جانب تولید کوچک" نمی‌تواند "تلاش قابل ارزشی" "در جریان تنظیم
برنامہ" آنهم برنامہ ای پرولتری از خود نشان دهد و مدافع آن باشد و یا
با دید به چنان اپورتونیسیم علاج ناپذیری دچار شده باشد که به آسانی بی‌سن
نظرات ناسخ و منسوخ چون ما ریخود بپیچد، و امین همان اپورتونیسیتی است
که به آسانی می‌تواند همه چیز بگوید، همه چیز را تا بیدنما ید و در همان حال رد
کند. آنجا که مصالح اپورتونیسیتی اش ایجاب می‌کند، با بائی ندارد که از
"تلاش قابل ارزش" توکل "در جریان تنظیم برنامہ" سخن بگوید، چون امین
عجالتاً صلاح می‌بیند اختلافات خود را بر سر برنامہ و تا کتیک کنار بگذارد، و حتی
خود را مدافع برنامہ جلوه دهد، اما همان مصالح اپورتونیسیتی نیز ایجاب
می‌کند، که توکل "بنمایندگی از جانب تولید کوچک" نیز "تلاش قابل ارزشی"
"در جریان تنظیم برنامہ" داشته باشد، تا فردا بتوان راهی برای طرح
اختلافات برنامہ ای نیز پیدا کرد .

از این روست که هر چند امین اختلافات خود را بر سر برنامہ آشکارا
بیان نکرده است، من برای اعتقادم که اپورتونیسیم امین در مسائل تشکیلاتی
با اپورتونیسیم در برنامہ متوأم است. سکوت او بر سر تاکتیکهای سا زمان نیز
کاملاً معنادار است. اما همان کافی است که امین به "گرایش فرقه‌ای"
حاکم بر سا زمان اشاره کند. اپورتونیسیم امین در مسائل تشکیلاتی قطعاً با
اپورتونیسیم در برنامہ و تا کتیک متوأم است .

توکل - آذر ماه ۱۳۶۴



از انتشارات سازمان چریکهای فدایی خلق ایران